



پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان

شفیع زاده

- سال گذشته ضرورت بررسی «پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان» از سوی آقای وزیر و به گمانم هیئت وزیران برای وزارتخانه، تعریف شد. وزارتخانه نیز معمولاً این امور را به پژوهشگاه ارجاع می‌دهد. ما نیز محققان مختلف را شناسایی کردیم و از آنان خواستیم در قالب سخنرانی، میز تخصصی، طرح پژوهشی و... ما را یاری کنند. متأسفانه به دلیل حساسیت موضوع زنان و اینکه در این باره کار علمی، به سختی انجام می‌شود و همچنین به دلیل رویکرد سیاسی درباره این موضوع علمی، کسی دست یاری ما را نپذیرفت. از اینکه دعوت ما را پذیرفتید تا در این باره مصاحبه گروهی انجام شود، از شما تشکر می‌کنم.

به عنوان پرسش نخست، آیا می‌شود تعریفی از اشتغال زنان ارائه کرد؟ آیا تفاوتی بین اشتغال زنان و اشتغال مردان وجود دارد که ما بخواهیم تعریف جدیدی از اشتغال زنان بدهیم؟ در این صورت تعریف خودتان را از اشتغال زنان مطرح بفرمایید؟

- در این باره از قبل چالش وجود داشته است. اشتغال، زن و مرد ندارد. البته در تعریف بین‌المللی آن مشکلی که وجود دارد این است که اشتغال جنسیت بردار نیست. بنابراین در بسیاری از مناطق جهان سوم، مناطق روستایی، عشایری و... بخش گسترده‌ای از فعالیت‌های تولیدی و درآمدزا را زنان در قالب نهاد خانواده انجام می‌دهند. آنان موظف نیستند اما فعالیتشان منجر به درآمد می‌شود.

۳ ■ پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان

براساس استانداردهای بین‌المللی، اشتغال آن فعالیتی است که فرد موظف به انجام آن باشد و منجر به تولید درآمد شود اما محل آن مهم نیست. در نتیجه، این تعریف استاندارد شامل فعالیت‌های زنان در خانواده نمی‌شود. این چالشی بود که ایجاد شد. سؤال شما نیز ناظر بر همین نکته بود که آیا می‌توان این امور را در فعالیت‌های شغلی زنان در نظر گرفت؟ بله، تمام فعالیت‌های زنان، داخل خانواده، مانند: دامداری، کشاورزی و... و حتی براساس قوانین حقوقی و فقهی ما، فعالیت‌هایی که بانوان به واسطه مادر بودن یا همسر بودن، انجام می‌دهند، در واقع شغل محسوب می‌شود. برای این اساس، هر کاری که از اوقات فراغت و تفنن خارج کنید، شغل است؛ چون فرد در مقابل آن وظیفه دارد و دیگر اینکه منجر به درآمد می‌شود. اگر در خانواده روابط عاطفی و زناشویی، مهر مادری و همسری، در مجموع روابط گرم و هنجار را در نظر بگیریم، شغل محسوب نمی‌شود. همچنین است اگر خانمی در یک NGO برای علاقه، تفنن و نیازهای درونی‌اش فعالیتی انجام بدهد؛ زیرا نه وظیفه محسوب می‌شود و نه مسئله کسب منفعت و درآمد در آن مطرح است.

آنچه اقتصاددانان به آن تأکید دارند این است فعالیت‌های بانوان برای کمک به اقتصاد و خانواده شغل محسوب می‌شود چون در تولید ناخالص ملی و تولید درآمد ملی سهم هستند. بنابراین اشتغال زنان را با در نظر گرفتن این دو معیاری که مطرح شد، باید بررسی کرد.

- یعنی فعالیت‌هایی که درآمدزاست و فرد موظف به انجام آن است؟
- بله، در واقع باید یک قرار داد به لحاظ حقوقی وجود داشته باشد.
- بنابراین سه شاخص در حوزه اشتغال تعریف می‌شود: ۱. پذیرش مسئولیت و تعهد (که از آن به عنوان وظیفه یاد شد) در قبال انجام کار،

۲. خدمات (تولید یا توزیع) و شاخص سوم، دستمزد است. در مورد وظایف خاص مادرانه و همسرانه، به نظر من نمی‌توان آن را در این چارچوب آورد. در واقع آن مسئولیتی که آقای دکتر در قالب قرارداد ذکر کردند، اگر محدود در چارچوب خانواده باشد، می‌تواند در مقایسه با محیط بیرون، کاملاً تغییر کند. ولی فراتر از چارچوب خانواده باشد، می‌تواند در مقایسه با محیط بیرون، کاملاً تغییر کند. ولی فراتر از چارچوب خانواده بله. همچنین در بحث اشتغال زنان، بحث پاره وقت بودن نیز مطرح است و قالبی است که در اشتغال مردان تفاوت دارد و بنابراین بین اشتغال مردان و زنان تفاوت ایجاد می‌کند. آنچه در ایران در تعریف شغل می‌بینیم و با دقت نیست. بنابراین آن وظایف خانه‌داری که در کشورمان مطرح است و می‌خواهیم در قالب شغل مطرح کنیم با ویژگی‌های بین‌المللی نمی‌گنجد. از این رو تعاریف جدیدتری از اشتغال زنان مطرح می‌شود: یکی بحث پاره‌وقت بودن است و اینکه زنان الزاماً نباید در چارچوب زمان اداری حتماً کار کنند؛ که در این میان بحث انعطاف‌پذیرتر شدن آنان در مقایسه با مردان مطرح می‌شود. از این رو اگر می‌خواهیم در بحث اشتغال زنان، تسهیل‌کننده باشیم می‌توانیم انعطاف‌پذیری آنان را بیشتر کنیم.

- آنچه در این پروژه، دغدغه هیئت دولت و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است، ناظر بر نوع دوم اشتغال است. فعالیت‌هایی که منجر به درآمد می‌شود و براساس یک موظفه‌ای است. در واقع فعالیت‌های دامداری و کشاورزی که اشاره کردند در قالب خانواده انجام می‌شود، نگرانی و دغدغه نبوده است. چون سال‌ها وجود داشته و مسئله‌ای را هم برای کشور ایجاد نکرده است ولی نوع دوم و جدید اشتغال قرار و مداری بین زن و

پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان ■ ه

مرد است که زن موظف می‌شود بخشی از درآمد خانواده را تأمین بکند. به طوری که بسیاری از ازدواج‌ها، اکنون بر این اساس است که افراد دنبال به اصطلاح زن شاغل هستند که بتوانند هزینه‌ها را تقسیم کنند. دغدغه اینجاست. این سبک و شیوه جدید، تغییراتی را در الگوی زندگی کشورمان به وجود آورده است که در کلان شهری مثل تهران، بیشتر شاهد آنیم. بنابراین دغدغه بحث ما نوع مدرن و دوم اشتغال است. بر این اساس، علل و زمینه‌های اشتغال در کشور چیست؟ چه شده است که زنان به این اشتغال روآورده‌اند و الگوی بسیار مرسوم شده است؟

- این فرآیند به دلیل متغیرهای ساختاری که در جامعه ما اتفاق افتاده، کاملاً طبیعی است. مهم‌ترین متغیرها، مدرنیزاسیون و توسعه است. بنابراین یک الزامی در توسعه بوده است که نصف جمعیت و یک ستون جمعیت در برنامه‌های توسعه شرکت کرده‌اند. در بحث آموزش نیز به طور طبیعی شامل تمامی گروه‌های سنی و جنسی می‌شود. یکی از ارکان توسعه، آموزش است و طبعاً شامل هر دو جنس می‌شود. بی‌تردید برنامه‌های نوسازی که بعد از دولت «رضاخان» از سال ۱۳۰۰ شروع شد، نمی‌توانسته فقط شامل مردان به تنهایی باشد. پس با شروع این فرایند، موانع فرهنگی حضور نداشتن دختران در مدرسه، براساس سیاست‌های فرهنگی دوره رضاخان و اقتضاهای مدرنیته و جهانی شدن، مرتفع شد. بنابراین آموزش، در این مسیر همراه با افزایش آگاهی‌های زنان و براساس نیازهای ساختاری، به اینجا رسیده و ادامه پیدا کرده است. اینکه زنان متقاضی و مطالبه‌کننده مشارکت شده‌اند، به آموزش برمی‌گردد. انقلاب اسلامی در این میان نقطه عطف بود. در جریان انقلاب، مانع فرهنگی سیاست‌های دولت پهلوی اول تا سال‌های دهه پنجاه، برطرف شد. در واقع از سال‌های ۱۳۰۰ اجرای سیاست‌های پهلوی در جامعه ایران و

خانواده‌های ایرانی، همراه با مانع بود. از جمله: آموزش دختران و بعد از آن اجازه خانوادها برای اشتغال آنان و موانع مذهبی. با انقلاب اسلامی و دیدگاهی که امام (ره) داشت نقش زنان جلوه دیگری یافت. رضاخان در واقع موانع ساختاری را از بین برد و امام (ره) نیز مانع دوم را از بین بردند. ایشان به فراخوان زنان به خیابان‌ها، تظاهرات، انقلاب و جنگ موانع ذهنی حضور زنان و نقش آنان را برطرف کردند و این موج ایجاد شد. بنابراین آگاهی زنان، نیاز بازار، افزایش تخصص‌های زنان و... همه در حیطه آموزش دوران مدرن است که در طول چند دهه گذشته، این دو مانع حوزه آموزش (موانع ساختاری و ذهنی) و از اقتضاهایی برطرف شد.

- با توجه به سستی بودن جامعه ایران چه در گذشته و چه اکنون - براساس سرشماری عمومی مسکن ۱۳۸۵ که هر ده سال به ده سال انجام می‌شود، جمعیت زنان شاغل ما دو میلیون و هشتصد هزار نفر است (۱۳/۶) که خیلی کم است و حدود ۳۶ درصد نیز تحصیلات عالی دارند. ما هرچه وارد جامعه مدرن می‌شویم، زنان نیز پیرو آن با نیازها و انتظاراتی روبه‌رو می‌شوند. بخش عمده این نیازها و انتظارات در تحصیلات و اشتغال است (ابتدا آموزش رسمی سپس اشتغال). در عین حال نیز نباید از بعد اقتصادی غافل شده و آن را نادیده بگیریم. با بررسی تحقیقات انجام شده در زمینه علل اشتغال زنان، درمی‌یابید که همیشه بعد اقتصادی وجود داشته است. فریضه ثابت و تأیید شده در علل اشتغال زنان که یکی از دلایل اصلی ورود زنان به جمعیت اشتغال است، کمک به اقتصاد خانواده خواهد بود. حال یا ممکن است به اجبار باشد یا نه. این دلیل اقتصادی همیشه وجود داشته است. در کنار این دلیل اقتصادی، آموزش رسمی و دانشگاهی، ورود دختران و تمایل آنان برای رفتن به دانشگاه و انتظار بعدی آنان که دستیابی به شغل

۷ ■ پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان

است سبب می‌شود بگویند چرا من متخصص، در خانه بنشینم؟ وقتی تخصص ایجاد شود، فرد سرمایه‌گذاری می‌کند و انتظار دارد وارد جامعه شود و در زمینه تخصصی که دارد، خدمات ارائه دهد. بنابراین تا زمانی که تحصیلات عالی زنان مطرح نبود، بحث اشتغال آنان نیز مطرح نبود.

با باز شدن در دانشگاه به روی دختران و از بین رفتن محدودیت‌ها، تمرکز، میل و اشتیاق آنان بر بحث اشتغال است. پس از بعد اقتصادی و تأثیر آموزش رسمی، مباحث روانی نیز مطرح می‌شود. اعتماد به نقش زنان ما در مقایسه با چند سال قبل، بیشتر شده است. هر چه این اعتماد به نفس بالاتر برود، زنان در جامعه به مناصب بالای شغلی می‌رسند. البته به دنبال این بحث، تبعیض‌های اشتغال نیز در کشورمان مطرح می‌شود. یکی این است که ما به زنان اجازه کسب مناصب بالا را نمی‌دهیم. به غیر از مسائل شایسته‌سالاری، باز هم احساس خودکارآمدی و لیاقت در زنان ما به مراتب نسبت به سال‌های قبل، بیشتر می‌شود؛ که در کنار تأثیر تحصیلات و عامل اقتصادی، عامل روانی و احساس خودکارآمدی هم بایستی جزء انگیزه‌های اصلی زنان در نظر گرفته شود.

- اگر اشتغال زنان با این سرعت رشد پیدا کند و براساس آماری که اشاره کردید، ما با چالش روبه‌رو هستیم؛ این امر پیامدهای مثبت و منفی خواهد داشت. همان‌طور که در بحث آموزش شاهد رشد دختران بودیم و تعداد دانشجویان دختر از دانشجویان پسر بیشتر شده است و بعضی آن را معضل می‌دانند، آیا در مورد اشتغال زنان نیز می‌توانیم چنین چیزی را مطرح کنیم؟

- استقلال مالی در اینجا مطرح نشد و جای آن خالی ماند و باید برای این مفهوم نیز تمرکز می‌شدیم. این بح و نیاز مالی و استقلال مالی برای زنان خود سرپرست که جمعیت زیادی هم هستند - مطرح است. در ایران حدود یک و نیم تا دو میلیون زن سرپرست خانوار داریم از جمله، بیوه‌ها

و مطلقه‌ها و... که استقلال مالی برای آنان مهم است و بخشی از این ۱۳ درصد را تشکیل می‌دهند و مشکلاتی دارند.

نکته بعدی، بیان هویت است. در جامعه ایران با توجه به افزایش سطح تحصیلات و آموزش زنان، آنان به دنبال عرصه‌هایی برای حضور و بروز توانمندی‌های خود هستند. جامعه ما نیز مانند غرب نیست که بتوانند در عرصه‌های گوناگون و متنوع حضور یابند. بنابراین از ۱۳ درصد مطرح شده، یازده و نیم درصدشان در آموزش و پرورش هستند و نود درصد بقیه در دستگاه‌های اجرایی مشغولند. که این با توجه به محدودیت‌هایی که وجود دارد و البته تا حدودی انقلاب اسلامی بسیاری از محدودیت‌ها را از بین برده، فرصت خوبی است. اما هنوز موانعی وجود دارد.

در حوزه علوم اجتماعی علوم انسانی مشکلات و مسائلی نگران کننده‌ای وجود دارد که بیشتر در سطح نظام تصمیم‌گیری است، که می‌تواند بیانگر مشکلات جامعه نیز باشد. زیرا مسئولان، زبان گویای جامعه هستند. ولی گاه رسانه‌ها، نخبگان و دولت، دغدغه‌ها و مسائلی را مطرح می‌کنند که مسئله جامعه نیست. پس وقتی عنوان چالش را به چیزی می‌دهیم مانند چالش زنان، بی‌درنگ باید پرسید این چالش زنان است؟ یا چالش جامعه است؟ یا اینکه چالش نخبگان و مسئولان کشور؟ در جواب نکته‌ای که شما مطرح کردید: بله، از نظر مسئولان و نظام تصمیم‌گیری، یک چالش است. شاید به دلیل همین ذهنیت‌هایی که در مورد مسئله زنان به طول کلی و رویکردی فقهی است سرانجام، به‌نایف دیدگاه امام(ره) که خیلی تلاش کردند دیدگاه شایسته سالاری، برابری و نداشتن تبعیض را جا بیاندازند و حضور مانند گذشته از لایه‌های قوی سنتی وجود دارد. نگرانی‌ها نیز بیشتر از این منظر است که نکند برای مثال به شأن نظام خانواده صدمه وارد شود.

مسئله حجاب و روابط در محل کار همه در مرحله دوم است اصول قضیه که دلسوزان ما را نگران کرده است، صدمه و لطمه به نهاد خانواده است. البته آنچه اتفاق افتاده، کاملاً طبیعی است. ما هنوز با مسائل این موضوع روبه‌رو نشده‌ایم و فرایند آن طبیعی است.

اگر آقای دکتر نمودار و بردار آن را ترسیم می‌کردند روند طبیعی آن مشخص می‌شد. ناگفته نماند پس از جنگ، رشد این آمار جدی‌تر شد ولی هنوز آنچه پیرامون اشتغال و تحصیلات زنان است در نظام اشتغال بروز نکرده زیرا موانع جذب زنان در سیستم‌های اداری، دولتی و خصوصی برطرف نشده است. بنابراین نمی‌توان گفت چون زنان بیشتر وارد دانشگاه شدند، بیشتر شاغل هستند. اشاره شد که هنوز مثل قبل در سیستم جذب، دیدگاه‌های مرد سالارانه حاکم است؛ و به نظر من هنوز با آن چالش مواجه شده‌ایم و تفاوت معناداری با کشورهای عربی، دبی و حتی جمهوری آذربایجان و عراق (در مقام مقایسه) نداریم. اما در کشورهای شمال اروپا و اسکانندیناوی این رقم به ۶۷ درصد می‌رسد، یعنی در مقابل هر چهار زن، شش زن، شاغل است. نرخ اتحادیه اروپا نیز به ۳۸ یا ۴۰ درصد است. بنابراین، رقم تکان‌دهنده‌ای نیست. در نتیجه، من به عنوان چالش یا بحران به آن نگاه نمی‌کنم. حتی در مقام مقایسه هم بر نمی‌آیم یا مقایسه دو بعد دارد، طولی و عرضی. مقایسه طولی، مقام مقایسه با خودمان است در مقایسه عرضی با کشورهای دیگر، مسئله‌ای وجود ندارد. نکته در مسائل اجتماعی است. زیرا اگر از اکنون نگران نباشید، برنامه‌ریزی و مدیریت نکنید، در ده سال آینده، مثل رشد جمعیت که با یک خطای استراتژیک، روبه‌رو شدیم، به مشکل برمی‌خوریم. نمی‌گوییم نباید نگران بود، بلکه باید در مورد تمام مسائل از جمله: اعتیاد اشتغال، اشتغال زنان و... با

برنامه‌ریزی، توجه و گاه تغییر جلو برویم. اگر واقعاً اشتغال زنان را چالش ببینیم باید در نظام حقوقی خانواده، قوانین ارث و فقه، روابط داخلی خانواده (مسائل زناشویی، قانون طلاق و...) تغییراتی ایجاد کنیم.

بنابراین با چالشی روبه‌رو نیستیم. اما آنچه سبب نگرانی می‌شود، اینده است. در مجموع فرایندی که در زمینه اشتغال زنان اتفاق افتاده، با سایر متغیرهای ساختاری نظام اجتماعی در ایران، هماهنگ نیست که همین امر موجب چالش می‌شود. حفظ اشتغال، چالش‌برانگیز نیست و یک امر طبیعی است و مبتنی بر شایسته‌سالاری است. برای مثال مدیر اداره براساس شاخص مدرنیته به دنبال این است که چه کسی کار را بهتر انجام می‌دهد و زن یا مرد بودن فردی که استخدام می‌کند، مهم نیست؛ که این امر، طبیعی است. در واقع متغیر جنسیت باید کم اهمیت‌تر شود. همان‌طور که به قول آقای دکتر احمدی نژاد: سن، عامل تعیین‌کننده نیست، جوان بودن، مسن بودن و... ملاک نیست، جنسیت هم نباید ملاک باشد و بنابراین امری طبیعی به شمار می‌رود و با چالش روبه‌رو نیستیم. آنچه موجب دغدغه و نگرانی است، اینکه همان‌طور که در بخش‌های حقوقی خانواده باید با تغییر روبه‌رو شویم، در سایر بخش‌های اجتماعی نیز باید تغییراتی انجام شود. در صورتی که همه دلسوزان می‌خواهند ساختار خانواده مانند گذشته و دهه‌های بیست، سی و یا پنجاه باشد. اما به واقعیت‌ها توجه نمی‌کنیم و می‌خواهیم جلی اشتغال زنان را نگیریم. زیرا نه می‌توانیم و نه شدنی است، چون مسیر خود را پیدا کرده است و نمی‌توانیم انتظار ساختار سنتی از خانواده داشته باشیم. همان‌طور که خانواده از گسترده به سمت هسته‌ای حرکت کرد، بی‌شک این ساختار نهاد خانواده تغییر خواهد کرد و به عبارتی در بحث پیامدها تأثیرگذار خواهد بود.

بنابراین چالش اصلی در اینجا تعارض بین شرایط سنت و مدرنیته است که

پیامدش را می‌بینیم یعنی ما مدرنیته را در حوزه اشتغال می‌بینیم، اما سستی حوزه تعریف از نهاد خانواده دیده می‌شود.

- پس یک عامل دیگری را هم به نام نظام حقوقی به آن علل زمینه‌ای می‌افزاییم یعنی بحث آموزش و اقتصاد مطرح شد و یکی از دلایل دیگر تمایل زنان به خروج از منزل و اشتغال، نظام حقوقی است.

- نه، نظام حقوقی هنوز تغییر نکرده است و این عامل نیست، این جایی است که باید تأثیر بپذیرد، جایی است که باید هماهنگ شود که نشده و بعد این چالش آفرین است.

- من مصداقی می‌گویم شاید منظورم را بهتر برسانم. اکنون مهریه در بحث جدایی تنها تکیه‌گاه زن به شمار می‌رود و در نظام حقوقی ما چندان اهمیتی به آن نمی‌دهند. آنچه می‌شنویم گویای پرداخت نکردن آن است. اما در کشورهای اروپایی پنجاه درصد درآمد مرد؛ از آن زن است؛ این طور نیست که مرد هنگام جدایی بگوید ندارم، آنچه وجود دارد، نصف می‌شود. شاید در کشور ما احساس امنیت نداشتن زن است که این شرایط را ایجاد کرده است. در بحث طلاق، زنان اعتماد شان را از دست داده‌اند. می‌گویند شاید بعد از ۵ یا ۶ سال زندگی، جدا شدیم، باید از اکنون به فکر باشم اگر جدا شدم، درآمد داشته باشم و روی پای خودم بایستم.

با توجه به نظام حقوقی و اینکه به طول مصداقی سوالم را مطرح کردم، آیا می‌توان نبود ثبات نظام حقوقی را هم یکی از دلایل اشتغال زنان دانست؟ در واقع نبود تغییر در نظام حقوقی و نبود ثبات نظام حقوقی ...

- درست است. سؤال بعدی این است که حلقه مفقوده که دغدغه سیاست‌گذاری‌هاست، چیست؟

- حدود ۱۰ یا ۱۲ سال پیش، مدارس ما گاه به سه شیفت می‌رسید که ناشی از رشد جمعیت بود. پس از مدتی این رشد کاهش پیدا کرد. با بررسی این روند، به طبیعی بودن آن پی می‌بریم. در مورد مسائل مربوط به اشتغال زنان نیز همین‌طور است. ما در زمانی برای دختران محدودیت‌هایی قائل بودیم و اکنون این محدودیت‌ها را برداشته‌ایم یا کم شده است. در واقع فشار ناشی از این محدودیت‌ها خودش را در جایی نشان می‌دهد که جلوه آن را در ۶۵ درصد ورودی دانشجویان دختر می‌بینید. این امر نیز همیشگی نخواهد بود. و مسئله‌ای نیست که نخواهیم جلوی آن را بگیریم و درباره آن برنامه‌ریزی کنیم، در واقع همان‌طور که روند تحقیقات برای دختران تسهیل شد و سپس اشتغال، در مراحل بعدی این روند منطقی و طبیعی خواهد شد و این قدر نوسان نخواهد داشت. حتی این قضیه را مسئله و چالش ندانسته و کاملاً طبیعی می‌دانم. در واقع سیاست‌گذاران باید در این امر دخالت کنند.

براساس آمار سال ۱۳۸۵/۶ از کل شاغلان زن، در کشور ما متخصص هستند. ۲۰ درصد آنها به گروه صنعتگران و کارکنان مشاغل اختصاص دارند و کار بقیه غیر مرتبط با تخصص آنهاست. یعنی بیش از ۶۰ درصد زنانمان در مشاغلی کار می‌کنند که هیچ ربطی به تخصصشان ندارد. بنابراین باید از زنان متخصص با توجه به تخصصشان، استفاده کنیم. این آمارها نگران‌کننده است، ولی کل روند آن، طبیعی است.

- برداشت من از بحث هر دو عزیز این است که: ۱. این فرایند، طبیعی است و نباید جلوی آن را بگیریم. ۲. اگر در این خصوص، کاری می‌خواهیم انجام بدهیم، باید کنترل و نظارت غیر مستقیم داشته باشیم. در واقع نباید جلوی اشتغال زنان را بگیریم، بلکه بگذاریم فرآیند طبیعی آن طی شود و البته سیاست‌گذاران و سکان‌داران جامعه باید آن را به شکل

غیرمستقیم کنترل کنند و در سیستم، تعادل ایجاد کنند. وقتی می‌گوییم چالش، یعنی عدم تعادل، باید آنچه سبب این نبود تعادل می‌شود، بررسی شود تا چالش ایجاد نگردد. بنابراین نباید جلوی کار بخشی که سیر طبیعی را می‌گذارند، بگیریم، بلکه آن بخش‌هایی که مسکوت و متوقف مانده باید تغییر کند. این می‌شود تعریف چالش، عدم تعادل و هماهنگی و به هم خوردن نظام ساختار.

– پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان از دید شما چیست؟

– دو نکته در اینجا وجود دارد. بین فرهنگ و اشتغال تفاوت قائل شدن، سخت است. به طور مشخص باید این امر را در خانواده جستجو کنیم. در واقع یک بخش و آن در خانواده و بخش دیگر در اقتصاد و سایر بحث‌های دیگر است. چون مسائل زنان به طور خاص با خانواده مرتبط است، نگاه ما باید از ساختار خانواده تأثیر بگیرد. باید در یک بحث به تغییر روابط و مناسبات و استقبال و همچنین کوچک شدن خانواده بپردازیم و در بحث بعد به استقبال مالی زنان، توجه کنیم؛ که همین امر تمایل به طلاق را افزایش می‌دهد. زیرا دیگر آن وابستگی‌ها به صورت جدی، وجود ندارد. به احتمال، نظام تقسیم کار در خانواده به شدت تغییر خواهد کرد. زیرا دیگر در آن نظام، تقسیم کار به صورت وظایف سنتی زن و مرد که در گذشته تفکیک‌شدنی بود نیست. در واقع نوعی نظام جدید تقسیم کار شکل می‌گیرد مانند الگوی غربی آن. در این الگو، وظایف خانه‌داری زنان به شدت کمتر شده و به طول کلی وظایف خانواده به مرد سپرده نمی‌شود.

نهادهای و مؤسسه‌های جدید، وظیفه‌تصمیم، تربیت و نگهداری بچه‌ها را به عهده می‌گیرد. نهادهایی متولی تغذیه و آشپزی هستند و به طور کلی، امنیت در خانواده متولی‌های جدیدی پیدا می‌کند. تمام ارکان سه گانه

فعالیت اقتصادی: تولید، توزیع و مصرف که در خانواده سنتی بود، به احتمال تغییر می‌کند. در واقع محصولات به خانواده عرضه نمی‌شود، بلکه به مؤسسه، نهاد یا اداره‌ها فروخته می‌شود. برای مثال رستوران به جای آنکه محصول خود را به خانواده عرضه کند، به اداره یا مؤسسه‌ای که فرد در آن کار می‌کند، عرضه خواهد شد.

در نتیجه کارکردهای خانواده از نظر اقتصادی، تغییر می‌کند. خانواده به عنوان یک واحد مصرف، در نظر گرفته نمی‌شود و تمامی مصرف از خانواده نخواهد بود. از نظر فرهنگی، این مسائل، نگرش و انگیزه‌های ازدواج را تغییر می‌دهد و در آداب مقررات و هنجارهای ازدواج تغییر ایجاد می‌شود. نه آنکه مانند مدل غربی انگیزه‌های مالی ما نیز به آن سمت برود اما به هر حال الگوی ازدواج مبتنی بر سنت - که شامل گزینش و انتخاب خانواده بود - پیش می‌رود، بلکه دختر و پسر، خودشان انتخاب می‌کنند و این فارغ از ملاک‌هایی مثل ثروت، حتی منزلت و... خواهد شد. بنابراین شکنندگی این ازدواج خیلی متفاوت خواهد بود و فقط بر اثر کاهش عشق و علاقه رخ می‌دهد؛ ملاک‌هایی که ثبات خانواده را در دوران سنتی به عنوان لنگرگاه حفظ می‌کرد، از این رو در بحث پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان، نهاد ازدواج را مهم می‌دانم. به غیر از نهاد خانواده که پیامدهای بسیار مهمی به همراه دارد، در مقاله‌هایی که به تازگی درباره مطالعات زنان کار شده است موارد دیگری ذکر شده که به نظر من حاشیه‌ای و پردامنه است. مانند: تغییر بافت دستگاه اداری و ایجاد لطافت بیشتر در آن، ایجاد نظم جدید اداری، مقاله‌هایی در مورد خشونت جسمی در محیط‌های کاری مردانه و انتشار روبه‌گسترش آن روابط تبعیض‌آمیز مبتنی بر مناسبات جنسی و ... بنابراین به نظر می‌رسد در نهاد خانواده، اصلی که باید اتفاق افتد، تغییر نظام تقسیم‌کار و مناسبات است.

همان‌طور که دکتر، یکی از آثار فرهنگی را نهاد خانواده ذکر کردند، من نیز در مورد پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان، به تقسیم‌بندی دیگری، اشاره می‌کنم. یکی از آثار آن در اجتماع است. البته در بحث خانواده، استقلال مالی، مهم‌ترین پیامد خواهد بود. همه به دید مثبت به آن نگاه می‌کنند؛ می‌گویند شرایط مالی خانواده بهتر خواهد شد و دامنه انتخاب‌ها را بیشتر خواهد کرد در انجام خانواده تأثیر خواهد گذاشت و در عین حال بین زن و مرد، صددرصد رقابت به وجود می‌آید - که کمتر نیز به این بعد از اشتغال زنان پرداخته شده است - شاید همین حس رقابت تنش‌هایی هم به دنبال داشته باشد. این بعد اقتصادی مانند شمشیر دولبه است که هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دارد.

بحث در مورد فرزندان نیز بسیار مهم است. وقتی شما تأثیر اشتغال زنان را در بسیاری از کارهای پژوهش و پایان‌نامه‌های مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا، دنبال می‌کنید، مهم‌ترین و اصلی‌ترین گزینه را تأثیر اشتغال بر فرزندان می‌بینید. من بر نتایج تحقیقات که تمرکز می‌کردم بحث انعطاف‌پذیری و سازگاری بیشتر فرزندان از نتایج شاغل بودن مادران بود. در واقع زنان شاغل، فرزندان با سازگاری بیشتر داشتند ولی در بعد تحصیلات و آموزش، نقش زنان شاغل و خانه‌دار، متناقض بود. بعضی می‌گفتند فرزندان که مادران شاغل دارند، تحصیلات و موفقیت بهتری دارند؛ بعضی هم می‌گفتند فرزندان مادران خانه‌دار، موفقیت تحصیلی بیشتری دارند، البته هنوز نتیجه قطعی آن در تحقیقات ذکر نشده است. اما صددرصد، سازگاری و عزت نفس بچه‌هایی که مادرشان شاغل بودند، امتیاز بالاتری بود.

گزینه بعدی، خستگی زن شاغل است که این گزینه، بسیار مهم خواهد بود. زیرا هم شامل خستگی روحی و هم خستگی جسمی است، به خصوص

زنان کارمندی که ساعت‌های مشخص باید کار کنند دست کم ۸ تا ۱۰ ساعت؛ بی‌تردید زن این خستگی روحی و جسمی را به محیط خانواده مرد و بچه‌ها وارد می‌کند. اما در خانواده‌ای که مرد، بیرون کار می‌کند و زن در خانه است، معمولاً زن انعطاف‌پذیری بیشتری دارد. چون مرد این خانواده به دلیل تعاملات بیرون و فشار کاری و... که تحمل می‌کند، همسرش معمولاً این قضیه را تعدیل می‌کند. حال در نظر بگیرید هر دو این تنش‌های بیرونی همزمان به خانه برسند بی‌تردید هم در روابط متقابلشان هم در مورد فرزندانشان با آثار منفی بیشتری روبه‌رو خواهند شد. من به آثار منفی و مثبت این امر اشاره می‌کنم. آقای دکتر نیز به تعدد نقش‌ها - که بسیار مهم است - اشاره کردند یعنی زن باید بپذیرد وقتی شغلی را به عهده گرفت، در واقع نقش‌هایی را پذیرفته که قبلاً نداشته و باید با نقش‌های قبلی‌اش تلفیق کند. به‌گونه‌ای که نقش همسری، مادری و نقش‌های جدیدش تعادل ایجاد کند. در غیر این صورت آثار منفی آن بر خانواده، زیاد خواهد شد. اگر هم بتواند این تعادل را ایجاد کند، به خانواده‌اش خیلی کمک کرده است.

مهم‌ترین پیامد منفی، افزایش سن ازدواج است. چرا؟ چون زن خود اشتغال خودکفاست. اشتغال دامنه استقلال را بیشتر می‌کند و همین دامنه استقلال سبب می‌شود احساس شراکت فردی در واقع کمتر شود. پیامد افزایش سن ازدواج در جامعه اثبات شده است.

از دیگر پیامدهای منفی اشتغال زنان سوء استفاده‌هایی است که به خصوص در مراکز خصوصی از زنان می‌شود و این تنها در مورد ایران نیست؛ در کشورهای دیگر هم هست. البته این مسائل به قوانین و ارزش‌های جامعه نیز برمی‌گردد.

در مورد آثار مثبت اشتغال زنان، اگر محیط کار، مطلوب باشد، بر شادابی زن بسیار تأثیرگذار است. زیرا این شادابی به خانه نیز منتقل می‌شود و به سرزندگی خانواده کمک می‌کند. زنان شاغل در مقایسه با زنان خانه‌دار مدیریت بهتری در حل مسائل دارند. زیرا زنان خانه‌دار تعاملات کمتری دارند. اما زنان شاغل به دلیل تجربیاتی که از محیط کار و روابطشان کسب می‌کنند، در حل مسائل خانواده و بیرون خانواده موفق‌تر هستند.

همچنین اشتغال بر افزایش آگاهی زنان نیز کمک می‌کند. این افزایش آگاهی در گزینه کاهش نرخ جمعیت نیز تأثیرگذار است. هرچه زنان بیشتر در جامعه باشند و آگاه‌تر باشند رشد جمعیت کاهش می‌یابد. هرچه این سطح آگاهی کمتر باشد، نرخ رشد جمعیت، بیشتر است. براساس جدولی که دیدگاه‌های مثبت و منفی جدا شده بود، دیدگاه‌های مثبت دیگری هم دیده می‌شد از جمله: فعال شدن نیمی از جمعیت غیرفعال جامعه، رفع بی‌سوادی، کنترل جمعیت، رفع نیازهای اقتصادی، احساس رضایت‌مندی (که در واقع اگر زنی از شغلش راضی باشد بی‌شک در خانواده منعکس می‌شود). اعتماد به نفس، کاهش افسردگی (میزان افسردگی زنان خانه‌دار به مراتب از زنان شاغل بیشتر است).

در دیدگاه‌های منفی اشتغال زنان این موارد به چشم می‌خورد: رقابت بین زوجین، مشکلات نگهداری از فرزندان (که براساس تحقیقات، بچه‌ها تا ۶ سالگی وابستگی عمیقی از نظر عاطفی با مادر دارند و اگر او را کنار خود احساس نکنند، این فشار روحی و جسمی بیشتر خواهد شد.) و همچنین تعدد نقش‌ها.

- پیش‌فرضی که منجر به چالش از سوی سیاست‌گذارها شده این است که ما در پی یک طرح یا مدل توسعه ویژه کشور خودمان هستیم یعنی

دوست داریم کشوری توسعه یافته شویم ولی نه با مدل غربی که اکنون نهاد خانواده در خدمت سرمایه‌داران است؛ ما می‌خواهیم با حفظ نهاد خانواده توسعه بیابیم. من نام این مدل را مدل سازی روابط خانوادگی در جامعه ایرانی - اسلامی می‌گذارم.

به نظر شما چه مشاغلی را بهتر است زنان انجام بدهند تا ضمن برخورداری از مواهب مثبت، قسمت‌های منفی کمتر باشد؟

- ما باید یک مدل علمی پیدا کنیم. شما یک نظام توسعه یافته که نهاد خانواده‌اش نیز حفظ شده باشد، پیدا کنید. می‌توان مالزی را مثال زد. زیرا امروز بسیاری از افراد به این کشور می‌روند. در این باره آمار و ارقام نداریم ولی در مورد شاخص‌هایی دیگر از جمله هویت و یا ابعاد فرهنگی مالزی، نهاد خانواده دچار لطمه و صدمه اساسی نشده است. دست کم آن یک سوم جمعیت مسلمان کشور مالزی یا حتی بخش مهندسی و چینی دچار مشکل نشده‌اند.

ما چون در دوره مدرن زندگی می‌کنیم نمی‌توانیم در تصمیم‌سازی‌ها بگوییم خانم‌ها کجا کار کنند، در چه شرایطی کار کنند و در چه شرایطی کار نکنند. سپس جواب بدهیم محیطشان باید آرام باشد و... زیرا شاخص به این نیست. ما از دوران مدرن صحبت می‌کنیم. نمی‌توانید بگویید بین خانم‌ها و آقایان یک چادر، دیوار، فاصله یا یک فضایی ایجاد می‌کنیم. زیرا فضای شغلی اقتضا می‌کند یک خانم با چند آقا یا یک آقا در محیط کاری، کار کنند. به نظر من قابل مهندسی نیست که شغل‌ها را مشخص کنیم سپس فضاها را تعریف کنیم. ولی می‌توانیم از مدیران مرد بخواهیم که برای مثال اگر خانم مهندسی دارید محدوده کاری‌اش را مشخص کنید، به کیلومتر ۵۰ به بعد او را نفرستید و... اما نمی‌توان در قالب یک نظام یا ساختار آن را تعریف کرد چون ملاک، شایسته‌سالاری است. براساس شایسته‌سالاری باید

بگوییم اگر پروژه برق (برای مثال) در کیلومتر ۶۰ است و دکل‌های برق مشکل پیدا کرده، چه کسی می‌تواند آن را برطرف کند؛ دیگر بحث جنسیت مطرح نیست. نمی‌توانیم بگوییم چه مشاغلی برای خانم‌ها باشد مثلاً جراحی قلب را خانم‌ها نمی‌توانند انجام بدهند ولی آقایان می‌توانند، یا معلمی برای خانم‌ها بهتر است و... براین اساس نمی‌توان کشور را اداره کرد. باید فضای کلی جامعه نظم و بهبود ببخشیم، اینکه اصول اضافی بر جامعه و نهاد خانواده حاکم شود. در این صورت نگرانی‌ها حل می‌شود. در مجموع، آنچه نگران‌کننده است، رها کرده‌ایم و حتی خود نظام تصمیم‌گیری هم یکی از بانی‌های تخریب است. نمی‌گوییم که شغل و فضای مناسب برای زنان را باید رد کرد؛ بعد زنان باید در جایی کار کنند که حرمتشان و شأنشان حفظ شود، بتوانند حجاب خود را حفظ کنند و... بلکه نگاه مکان‌تر این است که باید نظام اخلاقی را در جامعه اصلاح کنیم که در نتیجه بر اشتغال و فضای شغلی تأثیرگذار خواهد بود.

- آقای دکتر تلاش برای طراحی این مدلی که اشاره کردید چندان معنا ندارد و دغدغه‌ای شخصی به شمار می‌رود. ما در عمل نمی‌توانیم این مسائل را انکار کنیم می‌گویند چندان شدنی نیست.

- بله در دیدگاه سنتی اشاره کردیم که زن باید ارزش‌هایش حفظ شود سپس به توانایی‌های او نیز اشاره کردیم که باید با توجه به روحیات، شغل مناسبی انتخاب کنند. برای مثال به شغل معلمی و پرستاری اشاره کردیم که در جامعه اسلامی از بهترین کارها و مشاغل است. حتی در فیلم‌های تلویزیونی نیز بحث پرستاران و معلمان زن بیشتر مطرح بوده است. حتی از کودکی نیز بحث ارزشی بودن این مشاغل و یا توانایی زنان در این دو شغل را شنیده‌ایم. اما نکته این است که در کنار آثار مثبت و منفی پیامدهای

اشتغال زنان باید رویکرد سومی نیز اضافه شود و آن رویکرد مشروط است. یعنی دیگر اشتغال زنان را می‌پذیریم باید روند آن را اصلاح کنیم. به جای اینکه به اشتغال و تحصیل رو به افزایش بانوان مبارزه کنیم، دیدگاه مشروط را بپذیریم. روی قوانین دست بگذاریم، روی نقش‌های متفاوتی که برعهده زنان می‌گذارند، متمرکز شویم، از مباحث حقوقی و نظام خانواده بحث کنیم. قوانین مجلس را دنبال کنیم. نباید نگاهمان به بحث اشتغال زنان سیاه و سفید باشد؛ بحث مشروط بودن، دیدگاه بینابین است که سبب جهت دهی به قوانین و آماده‌سازی مدیران و... در محیط کار می‌شود. آنان نیز در می‌یابند که محیط کاری مناسبی برای زنان فراهم کنند، شیوه برخورد و قوانین را اصلاح کنند و سپس با ارزیابی شرایط مطلوب تری فراهم آورند. این نگاه تسهیل‌گرانه به اشتغال زنان کمک خواهد کرد.

- در حوزه اشتغال زنان چه فعالیت‌های فرهنگی می‌توان انجام داد؟
 - در جامعه این فعالیت‌ها شامل سه طیف است: زنان شاغل، کار فرمایان دولتی و خصوصی و جامعه مخاطب که باید برای آنان اطلاع‌رسانی عمومی شود. در مورد جامعه زنان آگاهی دادن و اطلاع‌رسانی از مشکلات مشغلی شان بسیار مهم است. باید پیامدهای مثبت و منفی و آسیب‌های آن را بدانند. باید بدانند که شغلشان بر روابط با همسرشان، فرزندانشان، مصرف، مصرف کالاهای فرهنگی، رفتار فرهنگی و اجتماعی شان و... اثر می‌گذارد. اینکه مراکز و دستگاه‌های مختلف دولتی، مشاوره امور زنان دارند، بخش عمده‌ای از این مشکلات را مرتفع می‌کنند. سپس در این بحث، مسائل آموزشی و مشکلات آن مطرح می‌شود. برای مثال، نابرابری جنسیتی در محیط‌های کاری مشکلات کاری همسران شاغل، استرس‌ها و فشارهای شغلی و... در حوزه آموزش عمومی در بخش‌های غیر دولتی نیز کار فرماها

باید در مراحل استخدام، مسائلی را رعایت کنند؛ که به نظر من همان مسائل اداری، اخلاقی و... مبتنی بر رعایت شأن فرد، تقسیم کار و دوری از تبعیض جنسیتی در خصوص کار دو فرد شایسته است. این مسائل نیاز به کارهای فرهنگی و افزایش آگاهی کار فرمایان دارد، زیرا آنان براساس فضای کلی جامعه عمل می‌کنند. جامعه نیز باید در مورد اشتغال زنان آگاه شود و ما بدانیم چگونه باید این مسائل را به جامعه منتقل کنیم. اما در مجموع جامعه نباید در این زمینه احساس نگرانی اساسی کند.

- آقای دکتر ساختن فیلم‌ها و سریال‌هایی که خانم‌ها را تشویق به انجام وظایف همسررداری و فرزندداری‌شان بکند به نظر شما کار درست و مؤثری است؟
- نه به نظر من پیامدهای منفی دارد و نباید وارد این موضوعات شوند. کارگردان بی‌آنکه بداند، یک الگوی جدید از اشتغال زنان معرفی می‌کند برای مثال در فیلم خود خانم مهندس، معمار و... که بر کارهای فنی و شهرداری و... نظارت دارد را مطرح می‌کند، در واقع او واقعیت جامعه را ساخته است. در مجموع سریال‌های تلویزیونی نمی‌تواند مانع شود و یا جذابیت برای اشتغال زنان ایجاد کند. اما در زمینه آگاهی بخشی، رسانه ملی خیلی می‌تواند مؤثر عمل کند.

اکنون برنامه‌های خانواده که صبح‌ها پخش می‌شود مانند برنامه آقای خسروی، به عنوان فعالیت فرهنگی در حوزه صدا و سیماست.
- به گفته همکاران، بحث‌هایی که اکنون داشتیم به دلیل گذراندن دوره گذار از سنتی به دوره مدرن است.

- مگر این دوره گذار چقدر می‌خواهد طول بکشد! درست می‌گویند ما یک جا در حال گذار هستیم و یک جا آن را گذرانده‌ایم. اما نمی‌توان گفت همه جامعه در حال گذار است. برای مثال، آنچه در نیویورک پخش

می‌شود ۲ ساعت بعد آن را داریم (از مدل لباس، فیلم، رفتار و...) اما در بخشی از جامعه در بعضی شهرها هنوز پریشانی‌هایی داریم و با تفکرات قرون وسطایی روبه‌رو هستیم.

- آقای دکتر شما تکمله‌ای پیرامون بحث فرهنگی دارید؟

- ما رگه‌هایی از سنت، مدرنیته و پست مدرنیته در جامعه می‌بینیم. نگاه ما نیز باید آینده‌نگر باشد. توجه به بعد حقوقی قضیه نیز مهم است. اینکه زنان در مقایسه با مردان دستمزد کمتری می‌گیرند، زنان معمولاً از مشاغل حرفه‌ای پردرآمد، محروم هستند. در دوران رکود کاری زنان اولین افرادی هستند که اخراج می‌شوند. این سه نوع تبعیض اصلی درباره‌ی اشتغال زنان وجود دارد. بنابراین اگر قرار بر اصلاح است، باید به بعد حقوقی توجه بیشتری شود. نکته دیگر این است که آموزش‌ها باید مستمر باشد. مردی که به منزل می‌آید و همسرش شاغل است، باید مسئولیت‌هایی دارد خانه به عهده بگیرد. چون در مورد اختلافات زنان و مردان که هر دو شاغل هستند از نقش‌های جدید غفلت می‌شود و دو طرف همان نقش‌های قبلی را در ذهن دارند که مشکل‌آفرین می‌شود. بنابراین بحث آموزش خانواده، بسیار مهم است.

رزاقی

- عنوان چیست؟

- پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان

- تمرکز من بر پیامدهای فرهنگی است تا پیامدهای اقتصادی - اجتماعی اشتغال زنان برای مثال یکی از مباحث مهم در بحث فرهنگی مصرف، الگوی مصرف است. آیا می‌توان الگوی مصرف را ندیده گرفت و صرفاً از اشتغال صحبت کرد؟ نه وقتی می‌بینیم که آثار فرهنگی آن جدی است و بیشتر از همه در مصرف تأثیرگذار بوده تا اشتغال، باید به آن پرداخت.

- براساس منابع تحقیق، چندان در حوزه پیامدهای فرهنگی کار نشده است. چون به صورت خاص بوده است، از همان چند مقاله و کتاب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شاخص‌های فرهنگی را استخراج کرده است و ما از آن یک پرسش‌نامه تهیه کردیم (یک پرسش‌نامه ابتدایی). در بحث الگوی مصرف مصاحبه‌ای از شما که در کتاب اشتغال زنان بود، خواندم ظاهراً در آمریکا هزینه خانواده‌هایی که هم پدر و هم مادر کار می‌کنند، بالاتر از هزینه‌هایی است که پدر کار می‌کند. زیرا با کار خارج از

منزل زن، هزینه‌هایی نیز بر خانواده افزوده می‌شود. آقای دکتر تعریف شما از اشتغال زنان چیست؟

اشتغال از دید کاری است که در ازای آن چیزی، سودی یا مزدی از نظر اقتصادی حاصل می‌شود. ولی چون بحث اشتغال انجام کار مفید است، یعنی قبل از اینکه از دید سرمایه‌داری بگوییم سودی دارد یا ندارد اشتغال یعنی کار را چنان انجام دادن که یک مشکلی حل شود، چیزی تولید شود یا یک امر مفیدی برای دیگران انجام شود؛ با این معنا نسبت به آن اقتصادی که مزد، حقوق و سود در برابر آن است، خیلی گسترده است. اینکه کار مفید برای خود و دیگران انجام می‌شود، بحث را گسترده می‌کند و در قسمت دوم بحث درمی‌یابیم که از چارچوب اقتصادی نیز خارج می‌شود، ضمن آنکه اقتصادی نیز در این قالب، می‌گنجد. علت بیان این نکته آن است که در برابر اشتغال، یک خانمان‌سوز به نام بیکاری وجود دارد. این بیکاری براساس باورهای فرهنگی و گذشته ما، نیاز به پول، سرمایه، سود و حقوق ندارد. بیکاری حتی بیگاری هم به دنبال دارد. که بیکاری بهتر از بیگاری است. بیگاری یعنی شما برای فردی مفت و مجانی کار کنید و او استفاده ببرد و هیچ چیزی به شما ندهد؛ که در مقایسه با برده‌داری نیز برده‌داری بهتر است. زیرا برده غذا، خوراک و پوشاک می‌خواهد ولی بیکار نه همین طوری کار می‌کند. البته براساس باورهای فردی که بیکاری می‌کند، این کار بهتر از بیکاری است. تا اینکه منتظر بماند کاری به او بدهند که در ازای آن سود و درآمدی به دست آورد. بنابراین ۱. بیگاری، شخص را از آثار منفی بیکاری حفظ می‌کند. ۲. اینکه برای دیگران مفید است. برای مثال: در مرحله‌ای به خانواده‌ای کمک می‌کند؛ پیر زن یا پیر مردی کمک می‌کند؛ از فرزند خاصی که شاغل است، نگهداری می‌کند و...

- پس مفهوم منفی بیگاری منظورتان نیست. بیگاری به معنای کار بدون اجر و مزد است.

- بله دقیقاً و این برای اشخاص و جامعه خیلی مفید است. اینکه افراد عادت کنند بیگاری کنند، ولی خود را بیکار نگه ندارند که این نکته مثبت آن است. البته نه تا حدی که از توان فرد خارج شود، فرسودگی و تنگی خلق به همراه آورد و باعث پژمردگی شود. بلکه تا حدی که کاری انجام شود و برای خود و فرد و دیگران مفید باشد. البته این امر در مورد کاری که در ازای فرد و حقوق انجام می‌شود نیز صدق می‌کند.

برای مثال ممکن است در مدت ده سال، پانزده سال از سلامتی‌اش را از دست بدهد. پس این فرسودگی شامل کار نیز می‌شود. آنچه در این میان فراموش شده، این بحث است که از چه زمان در ایران، این فکر که بیکار نباشید حتی بیگار می‌کنید، به وجود آمد؟ به نظر من این بحث، قدیمی و تاریخی است. به دورانی برمی‌گردد که افراد به شکل فردی منافع را تأمین نمی‌کردند و منافعیشان با منافع جمع، یکی بود. در واقع بقای فرد در جمع بود. این امر تا زمان اصلاحات ارضی نیز ادامه داشت. کار جمعی در روستا انجام می‌شود و ارباب، مالک کار بود. کار جمعی همراه با خانواده (پدر، مادر، فرزندان و...) یک واحد را تشکیل می‌داد و تقریباً به اینکه چه مقدار به من تنها می‌رسد، فکر نمی‌کردند، بلکه مهم این بود که هر چیزی می‌رسید به نیمه می‌رسید.

کار آبیاری، کانرن زدن، قنات و... به صورت تعاونی انجام می‌شد و منافع فرد یا جمع تأمین می‌شد. از این رو خود کارکردن لذت‌بخش می‌شود. هنگام کار می‌گویند و می‌خندند، شوخی و صحبت می‌کنند، موسیقی گوش می‌دهند و آواز می‌خوانند، مجموع اینها خیلی دلنشین است. هر چقدر خود کار سخت باشد.

اقتصاد سرمایه‌داری به سود می‌اندیشد، البته سود، فرد و حقوقی در کار نیست، زیرا هر کاری انجام بدهند، به عنوان بیکار مطرح می‌کنند.
- یعنی در اقتصاد سرمایه‌داری آن خانمی که بیگاری می‌کند از بیکار حساب می‌کنند، چون مزدی ندارد.

- آنچه به شما گفتم، خیلی گسترده است. مثلاً آن خانمی که در خانه کار می‌کند و مواد غذایی را تبدیل می‌کند و... این کار است، ولی مزد نمی‌گیرد. حقوقی ندارد، ولی کار می‌کند. بیگاری داوطلبانه انجام می‌دهد. اما تأثیر بسیار مفید آن بر خودش و دیگران است، هرچند اسم آن بیگاری است. چون شخص را حفظ می‌کند، چون انسان موجودی اجتماعی است. انسان با کارش خلاقیت پیدا می‌کند. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کنونی در کشوری مثل ما - که - ادا و اصول غربی را همین طوری گرفتیم - دستور نابودی آدم‌ها بعد از بازنشستگی آنهاست. آدم‌ها را بازنشسته می‌کنند در عمل به اشتغال اینها فکر نمی‌کنند و نابودش می‌کنند. در صورتی که سلامتی انسان در این است که کار کند حالا هشت ساعت نمی‌تواند کار کند، چهار ساعت کار کند، دو ساعت کار کند، یا این کار را نمی‌تواند بکند یک کار دیگر برایش پیش‌بینی کن. مثلاً برود در مدرسه برای بچه‌ها هر روزی یک سخنرانی انجام بدهد. برای کارمندا هر دو ماه یک سخنرانی کند. در آن کاری که او تخصص دارد یک اتاق فکر درست کنید. خب ببینید به جای این کارها محکوم می‌کنند برود در خیابان بنشیند، برود در باغ بنشیند، پارک شهر بنشیند، نمی‌دانم پارک لاله بنشیند وقت تلف کند بعد از یک مدت هم تندخو می‌شود با زنش دعوا می‌کند و...

- در کل شما با بازنشستگی مخالف هستید؟

- با این شکلش مخالف هستیم، بله. چون یک نکته‌ای که بسیار مهم است در این بحث اینکه شخص بیست ساعتش را چطوری صرف می‌کند. چه شکلی این بیست و چهار ساعت عمر را صرف می‌کند، خوب حالا هفت هشت ساعتش را می‌خواهد، بقیه را چه کار باید بکند؟ همین طوری بنشیند هوا را نگاه بکند یا دائم عبادت کند، چه کار کند؟ یک برنامه می‌خواند، باید شادی داشته باشد برای دیگران مفید باشد، برای خودش مفید باشد. این مجموعه‌ها چگونه حاصل می‌شود؟ البته با دیدی سرمایه‌داری اصلاً به کسی ربطی ندارد و وقتی فرد بازنشسته می‌شود به افتخار بازنشستگی هم نائل می‌شود، بقیه‌اش با خودش است؛ توانست یک چند سال دیگر زنده می‌ماند، نتوانست خوب دچار بیماری می‌شود با درد و رنج و بدبختی دو سال، سه سال بعد می‌میرد. ولی دولت کار خودش را کرد، بازنشستگی، چون در غرب این گونه است. بعضی از کشورهای شرقی نه، از این ویژگی‌ها استفاده می‌کنند. برای مثال ژاپن و نیمکره جنوبی استفاده می‌کنند. چینی‌ها را نمی‌دانم. فردی می‌گفت از مسن‌ها و بازنشسته‌ها به گونه‌ای دیگر استفاده می‌کنند برای مثال در شهرداری‌ها، شرکت‌های بزرگ، دانشگاه‌ها، در اداره‌های به عنوان اتاق فکر، اتاق یار و... بعضی‌هایشان حقوق می‌گیرند و بعضی‌ها نه، حالا این مهم نیست، مهم این است که آن شخص احساس می‌کند وجودش از لحاظ اجتماعی هنوز ارزشمند است.

- به نظر شما امروز که تفکر سرمایه‌داری بر اقتصاد ما قالب است زنانی شاغل محسوب می‌شوند که مزدی می‌گیرند، یعنی می‌روند بیرون کار می‌کنند و مزد می‌گیرد.

- بله اینها شاغل هستند.

- در فرهنگ دینی ما کار به ان معنای مفید بودن است؟

- مفید بودن است، یک کار مفید برای دیگران یا برای خود است. برای مثال از این منظر که بگوییم فرد مطالعه می‌کند، جنبه آموزشی دارد. یک کاری انجام می‌دهد. چون دارد چیزی یاد می‌گیرد. حال این در بحث بعدی قرار می‌گیرد که جامعه و خانواده از این یادگیری‌ها چه طور استفاده می‌کند. بحث بعدی آن است که حتماً باید مفید باشد وگرنه چرا یک چیزی را یاد بگیرد که آخرش به این نتیجه برسد بیهوده است؟ یکی از اشکال‌های کشور ما هم الان همین است. اکنون در کشورمان یک آموزش رسمی داریم و یک آموزش غیررسمی. این آموزش رسمی اصلاً به این کار ندارد که فرد چیزی بلد است یا نه بلکه یک مدرک به او می‌دهد. اما آموزش‌های غیررسمی خیلی مهم است. یعنی من به خودم آموزش می‌دهد، مطالعه می‌کنم، پژوهش می‌کنم، درد دارم که می‌رود یاد می‌گیرم. من جزئی این اجتماع هستم، آنکه من چیزی می‌دانم جامعه باید یک جوری مرا بشناسد، به من کاری بدهد یا من از آن دانشم و مهارت‌هایم استفاده کنم. در این صورت فرد برای لذت خودش مهارتی را کسب کرده و در مقابل آن را آموزش می‌دهد و در قبال آن درس مزد دریافت می‌کند و در واقع جامعه پاداش آن را می‌دهد.

در قدیم کار در ایران این‌گونه بود. فرد با مهارتی که داشت، نیازهای زندگی‌اش تأمین می‌شد. بنابراین زیاده‌خواهی نداشت، دیگران را اذیت نمی‌کرد و... چرا؟ چون کارش را دوست داشت.

برای مثال از ساختن سینی لذت می‌برد چون برای دلش می‌ساخت و بعد فردی می‌آمد و آن را می‌خرید برایش مهم نبود او چقدر می‌دهد، بلکه می‌گیرد و می‌گوید سود است. اینکه می‌گفتند کاسب حییب خداست، به

این دلیل است. اگر در اقتصاد کنونی، شما از این فضاها صحبت کنید، به نظر من خیالی است. اگر ما افراد را این گونه متناسب با فرهنگ بومی خودمان تربیت کنیم (مانند قدیم) افراد برای هویت بخشی به خودشان مهارت کسب می کنند. این یک ضرورت است. انسان این گونه خلق شده است، کنجکاوی های ذاتی، آفرینندگی و ابداع دارد. ذات آنان این گونه است که می خواهد به سؤال های درونی خود پاسخ بدهد. اگر جامعه چنین امکانی را فراهم سازد، شخصیت این فرد شکل می گیرد. برای دل خودش کار می کند، راضی است و از قبال آن فرد هم دریافت می کند. بنابراین او قانع است و هیچوقت احساس نمی کند که سرش کلاه رفته است.

- با توجه به تعریفی که از اشتغال داشتید و اینکه علل زمینه اشتغال در کشور ما چیست؟ اکنون به تعریف امروزی می رسیم. برای سن تعریف دو نوع اشتغال داریم. یکی اشتغال مفید فارغ از دستمزد است که در ایران قدیم رایج بوده و زنان نیز فعالیت می کردند. دیگری اشتغال سرمایه داری است. یعنی اشتغالی که زن برای کسب درآمد و به دلیل اینکه یک انسان اقتصادی پیش فرضمان است، انسان اقتصادی است و برای کسب درآمد از منزل خارج می شود. این نوع اشتغالی است که دغدغه امروز و مسئله پژوهش ماست. آیا این اشتغال خوب است، بد است؟ چه پیامدهایی دارد؟ به نظر شما در ایران امروز علل و زمینه این اشتغال چیست؟ چه شده است که خانم ها می خواهند از خانه بیرون بروند برای کسب درآمد و به اصطلاح وظایف خانه را به اولویت دوم قرار می دهند.

- می توان به نکته های منفی و مثبت این امر اشاره کرد. هدف از کار در تمام جوامع سرمایه داری حتی سوسیالیستی نیز رفاه است. جامعه هرچه سرمایه بیشتر داشته باشد می گویند بهتر است، ولی معلوم نیست از نظر

ارزش‌های انسانی بهتر باشد. زیرا فراد فقط برای پول دو جا، سه جا کار می‌کند ولی آرامش ندارد، آسایش ندارد و اصلاً دیگر خودش را نمی‌شناسد. چون همه عمرش را گذاشته برای درآمد، و کار، حالا کار هدف است. در صورتی که کار وسیله است. توسعه، رفاه اینها همه وسیله است. قانون اساسی جمهوری اسلامی هم همین را می‌گوید، می‌گوید اقتصاد وسیله است. این یک واقعیت است. هدف نیست. پس باید رو به رفاه برویم وضع مردم از لحاظ اقتصادی بهتر شود ولی این طور نیست که همه مسائل متأثر از آن باشد. همان طور که سرمایه‌داری این کار را می‌کند، قبلاً هم سوسیالیستی این کار را می‌کرد. یعنی اینقدر کار می‌کند درآمد کسب می‌کند که به انسان اجازه نمی‌دهد خودش را بشناسد اصلاً، یعنی تمام زندگی انسان می‌شود کار و مصرف. چرا؟ چون اقتصاد سرمایه‌داری این را می‌خواهد. شرکت‌های بزرگ از این راه است که بحران پیدا نمی‌کنند. چون دائم کار می‌کند تولید می‌کند، کارگران مشغولند، کارگر ساکت است برای اینکه حقوق بگیرد. کارگر نیز پول را خرج تولیدات می‌کند. آیا چنین نظامی می‌تواند ادامه پیدا بکند؟ همین الان می‌بینید دیگر این قدر ما مواد اولیه نداریم، این قدر انرژی نداریم، یک آمریکا سرانه‌اش هشت تن مصرف انرژی است. نداریم یک چنین چیزی در دنیا. آمریکا با جمعیتش می‌تواند، ملل دیگر نمی‌توانند. اگر بخواهند ادامه پیدا بکنند خیلی زودتر تمام می‌شود. مثلاً نفت می‌گویند به جای هفتاد سال دیگر، بیست سال دیگر تمام می‌شود، ده سال دیگر تمام می‌شود یا فلزات دیگر نیز. جنگل‌ها همه دارد نابود می‌شود، چون نوع استفاده‌اش افراطی است. یعنی ما انسان را تبدیل کردیم به انسان مصرف کننده، برای اینکه مصرف کند، باید کار کند. بنابراین مواد ارزان‌تر می‌شود و در کوتاه مدت، اشتغال و

تولید به وجود می‌آید ولی در بلند مدت امکان‌پذیر نیست. این بحران‌ها هم که می‌گوییم کمترین آن است. بعد آلودگی هوا، آلودگی آب، آلودگی خاک، انواع بیماری‌ها، انواع سرطان‌هایی که اصلاً شناخته شده نبود و تغییرات آب و هوایی و... حالا این ابتدای کار است. مثلاً پنجاه سال دیگر، صد سال دیگر کره زمین چه می‌شود؟ اصلاً نمی‌شود تصور کرد چه جهنمی خواهد شد کره زمین.

آنچه رواج شد محدودیت‌ها بود. ولی نکته این است که نباید در جایی فقیر و بیکاری باشد. وسایلی که پختن غذا را آسان کرده و خانم‌ها وقت کمتری در خانه برای امور خانه‌داری صرف می‌کنند. برای این منظور وسایل جدیدی نیز برای آسان شدن و سادگی زندگی، داریم. حتی خانم‌ها بچه‌ها را به مهدکودک می‌فرستند و خودشان نیز کار می‌کنند و به مسائل علمی می‌پردازند. فرزند نیز با رفتن به مهد (البته مهد خوب) بهتر تربیت می‌شود تا اینکه فقط در خانه بماند و مادر دائم تمام حواسش به او باشد و مسائل علمی را هم نمی‌داند. بلکه کودک در مهد خوب، درس می‌خواند، تجربه کسب می‌کند و جمعی بار می‌آید. بعد هم می‌آید در خانه از عشق مادر و پدر برخوردار می‌شود. این بحث، جدید است. ۱. زن حق دارد تولید کند و درآمد داشته باشد، ۲. تغییری که در خانواده‌ها ایجاد شده است (مهدکودک، کمتر شدن تعداد فرزندان و راحت‌تر شدن امور خانه‌داری). حتی این تغییر در جامعه هم رخ داده است. ما از ابتدای انقلاب تاکنون هزار میلیارد دلار نفت فروختیم. دوازده میلیون شغل در ایران ایجاد شده، با معیارهای سازمان ملل متحد هر ده هزار دلار یک شغل است؛ یعنی صد میلیون شغل باید در ایران ایجاد می‌شد، این معیار اقتصادی است. ببینید یعنی اگر ما با آن معیارها مدیریتی می‌کردیم که کشورمان از لحاظ اشتغال جلو برود سی میلیون نفر بیشتر از کل جمعیت

کشورمان الان از افغانستان و نمی‌دانم آذربایجان و این طرف و آن طرف شاغل در ایران می‌داشتیم. ما که صد میلیون شغل نداریم. جمعیت ما برای مثال چهل میلیون نفر است، تمام کسانی که به سن کار رسیدند چهل میلیون که بیشتر نیستند. براساس همین معیار است که سی درصد افراد جامعه زیر خط فقر هستند. در این میان نیز با دو نوع فقر روبه‌رو هستیم. یک بحث مادی است و دیگری بحث ذهنی فقر است. برای مثال فردی می‌گوید من پول ندارم گوشت بخورم. که این یک مسئله است. دیگری می‌گوید پول دارم گوشت بخورم یا پول ندارم در فلان رستوران این گوشت را بخورم. هر دوی اینها فقر است. یکی فقر عینی و مادی و دومی فقر ذهنی است. نباید جامعه را طوری دامن بزیم که به اینجا برسد. که یک کارگر ساده با کمترین مهارت و سواد آرزویش خوردن یک وعده غذای گران قیمت در هتل ... باشد.

این کارگر ساده به خیابان می‌آید باید به بلیط اتوبوس فکر کند، بعد یک ماشین صد و پنجاه میلیون تومان از جلویش رد می‌شود. یا وقتی تلویزیون می‌بیند، در سریال‌ها، امکانات و وسایل مردم را می‌بیند که الگوی مصرف است. صرف نظر از طبقه اجتماعی، الگوی مصرف را جهانی کرده‌اند. قبلاً این گونه نبود، هرکسی متناسب با وسعش و شغلش فکر می‌کرد که من چگونه باید زندگی کنم، بخورم و افراد پردرآمد نیز به مصرف دامن نمی‌زدند. تقریباً در تمام کشورها آدم‌ها می‌گویند چه فرقی داریم ما با همدیگر، خب من کارگر هستم، آن کارفرماست چرا این ماهی یکدفعه برود فرانسه بیاید، برود آمریکا بیاید، من اتوبوس هم نمی‌توانم سوار شوم؟ فکر می‌کند قبلاً این‌گونه نبود. آنچه در نظر کارگر است درست است. البته یک ظوابطی وجود دارد. ولی بالاخره آن زحمتی کشیده، مدیریت کرده، سرمایه‌ای داشته، اگر در شرایط درست باشد. پس فرق

دارد. امکانات آن فرق می‌کند، حتماً خانه‌اش بزرگ‌تر است و... ضمن اینکه کارگر هم حق دارد فقیر نباشد، زن و بچه‌اش به حداقل‌ها برسد نه اینکه این فقر و بیچارگی و بدبختی، آن پول‌ها را ببرد آنجا، دائماً هم بگوید من پول ندارم به کارگرهایم بدهم، دائم به دولت بگوید به من وام بدهید. این مسائل را نگاه کنید فضاهایی که به وجود می‌آید. ما وارد یک فضای پرتنش مقایسه‌ای می‌شویم. هر کسی هرچه داشته باشد باز کم دارد. آنکه پنج میلیون درآمد دارد دائم آه و ناله دارد. فردی که سیصد هزار تومان، دویست هزار تومان دارد نیز ناراحت است. پس مقایسه می‌کند با آن کسی که پنجاه میلیون درآمد دارد. یعنی این مقایسه‌ها که از تبلیغات، نوع آموزش‌ها و... است سبب کاهش اخلاق دینی، کاهش اخلاق ملی و... می‌شود. گاه فردی از نظر دینی چندان پایبند نیست ولی می‌گوید همه می‌توانند این کار را بکنند، بعد تو ناراضی هستی، کار هم نمی‌کنی. تولید، بی‌کیفیت می‌شود، کارفرما هر چه تلاش کند با این تولیدات به جایی نمی‌رسی. آخرش دلال می‌شود، تو را بیکار می‌کند، تو کنار می‌روی و او وارد کننده می‌شود، کار از دست می‌رود. این نکته‌ها از نظر کاری، شرایط را سخت‌تر می‌کند. ولی همه یک فشار شدید می‌خواهند که بروند سر کار پول دریاورند. این می‌شود یک فرهنگ، پول درآوردن. یک دید مثبت است. در چنین شرایطی، افراد (به خصوص خانم‌ها) در وقت‌های اضافه‌شان نیز می‌خواهند سرکار بروند. گاه ممکن است بخشی از کار نیز در منزل انجام شود. این امر خود به خود میسر نمی‌شود و فرد باید راهنمایی شود. به او امکانات داده شود. در این بین نقش واسطه‌ها نیز باید مشخص شود. برای مثال صنایع دستی یا پرورش دام و ... قبلاً گاه ممکن است بخشی از کار نیز در منزل انجام شود. این امر خود به خود میسر

نمی‌شود و فرد باید راهنمایی شود. به او امکانات داده شود. در این بین نقش واسطه‌ها نیز باید مشخص شود. برای مثال صنایع دستی یا پرورش دام و ... قبلاً در محیط روستایی بود و اکنون هم هست. در شهرها نیز بعضی فعالیت‌ها با رایانه انجام می‌شود. یا بعضی از خانم‌ها در خانه سبزی خرد می‌کند؛ بعضی کارمند هستند؛ بعضی ترشی یا غذا در خانه درست می‌کنند. باید دولت و شهرداری‌ها برای این افراد جایگاهی در نظر بگیرند و با نظارت و آموزش مناسب بر ادامه فعالیت آنها نظارت داشته باشند. در نتیجه از نظر درآمدزایی و اشتغال، مثبت است. همچنین با توجه به وسایل جدیدی که اکنون در اختیار خانم‌ها قرار دارد، دیگر چندان لازم نیست وقت بگذارد و حتی به رسیدگی به فرزندانشان هم می‌رسند. باز هم فرصت اضافه برای او وجود دارد و بیکاری‌اش زیاد است. چه می‌کند؟ در خیابان بگرد؟ خرید کند؟ در خانه تلویزیون ببیند؟ چند ساعت؟ ماهواره ببیند؟ چند ساعت؟ بنابراین باید برای اینها نیز فکری کرد. حتی این موضوع در مورد بازنشسته‌ها نیز به وجود می‌آید. فرد بازنشسته حقوقی هم دارد و وقتش را چگونه می‌گذارند؟ حق نداریم بگوییم یک حقوقی بازنشستگی می‌گیرد، حقوق شوهرش هم هست و دیگر کافی است برود زندگی کند. از نظر مالی تأمین است ولی از نظر ذهنی چه؟

ما برای اشتغال مفید این چه فکری کردیم؟ فرد چه کار کردیم او مهارت‌هایش، اخلاق انسانی‌اش، شخصیت و تعادل روانی‌اش را حفظ کند؟ ببینید ما اگر این کار را نکنیم، چه جوان، چه پیر، چه زن، چه مرد برای بیکاری دچار انحطاط می‌شوند. البته یک عده‌ای می‌دانند چه کار کنند. ولی بیشتر افراد نمی‌دانند. به آنها آموزش داده نشده و خودشان هم ابداع‌گری نداشتند، به آنها توجه داده نشده که شما قبل از بازنشستگی این

کارها را انجام بده، یا در خانه هستی این اشتغال را می‌توانی داشته باشی. احتیاجی نیست نیرویتان از بین برود.

از نکته‌های مثبت دیگر این است که برای مثال شخصیت زن، شخصیت بازنشسته اعتلا پیدا می‌کند، شخصیت آن جوانی که پول در نمی‌آورد - پول در بیاورد که چه بهتر - ولی اعتلا پیدا می‌کند؛ چون مهارت‌هایش را می‌خواهند، وارد حرکت‌های اجتماعی می‌شود و بنابراین افسردگی، دارو خوردن و بیمار شدن - که ناشی از بیکاری است - کم می‌شود. حال چه فرد پول درآورد چه نه ولی از نیروی انسانی او استفاده می‌شود. در این بین به مدیرانی نیاز داریم که از افراد بخواهند این چنین زندگی کنند و با جذابیت از آنها دعوت کنند و ذهنشان را مدیریت کنند. بیشتر انحراف‌ها، روز به روز عصبانی‌تر شدن‌ها، زیاده‌خواه‌تر شدن‌ها، درزدهی‌ها و ضد اجتماع شدن‌ها ناشی از ندانستن چگونگی گذران وقت و درآمد زایی است. البته بحث درآمد پس از بحث و مدیریت خفن قرار می‌گیرد. چون بسیاری از افراد با اینکه فقیرند ولی می‌دانند که چگونه زندگی کنند و خطا نمی‌کنند، فقرشان را هم تحمل می‌کنند. نمی‌گویم فقر را باید تحمل کرد ولی لزومی ندارد من به دلیل اینکه فقیر هستم جنایت کنم، پذیرفتنی نیست. مهم آن چیزی است که در ذهن او می‌گذرد. ما همین را می‌خواهیم. ببینید ضمن اینکه درست هم است باید برای همه شغل ایجاد کنیم. توان اقتصادی آن را هم داریم و داشتیم و داریم و خواهیم داشت ولی هنوز، مدیریتش را نداریم. مدیران ما قط‌خرج می‌کنند، شاید نمی‌توانند و یاد نگرفته‌اند که از افراد، کار خوب بخواهند. با افراد توهین‌آمیز و اربابانه رفتار می‌کنند. واکنش ایجاد می‌شود و بنابراین جذابیت ندارند و آن کسی که زیردست است خود به خود یاد می‌گیرد. این نوع

رفتارها در تربیت فرزندان و رابطه والدین با فرزندان و حتی در اخلاق دینی نیز دیده می‌شود که نشان می‌دهد ایجاد جذابیت در بحث مدیریت تا کجا امتداد دارد. کودکان از والدین هر چه ببینند می‌آموزند و در بحث اخلاق دینی نیز آموزه‌هایمان داریم که علی وار زندگی کنیم و آنکه می‌گوید خود عمل نمی‌کند؛ بنابراین کنجینه‌های بسیار گرانبهایی داریم که باید از نعمت آن استفاده کنیم.

در مورد بازتاب منفی اشتغال زنان در ایران، همان طور که در غرب شاهد خطرهای آن سیستم، برای زنان ایرانی نیز می‌تواند بی‌اندازه خطرناک باشد. زیرا زنان از لحاظ عاطفی شکنندگی و حساسیت بیشتری در مقابل کلمات دارند. برای مثال در برابر کلماتی چون قریونت بروم، زیبایی، فرشته‌ای، تو چقدر خوش اخلاقی، تو چقدر مهربانی، در مقابل این کلمات حساسیت دارند و شوهران نیز معمولاً این گونه با همسرشان رفتار نمی‌کنند می‌گوید خانم مثلاً پررو می‌شود و... همسر تا قبل از ازدواج از شوهرش این حرف‌ها را می‌شنید ولی گویا بعد از ازدواج فراموش می‌کند بگوید. مردان بیشتر احساسات را با حرکت و رفتار نشان می‌دهند و خانم‌ها چندان خوششان نمی‌آید و آن را کافی نمی‌دانند. باید برای آنان از کلمات استفاده کنید. مجموع این رفتارها اگر مثل کشورهای غربی در محیط‌های کاری راه یابد، به خطا می‌رود و همان می‌شود که آمارهای عجیب از روابط جنسی نامشروع شنیده می‌شود. در غرب و محیط‌های اروپایی یک سوم بچه‌ها زنا زاده‌اند. به قول خودشان این نتیجه آزادی است و باید تحملش کرد. در این صورت دیگر مهربانی، دوست داشتن و مهر پدری و مادری در این فضاها از بین می‌رود. وفاداری بی‌معنا می‌شود. فرد، تنها می‌شود.

- یک بعد آن است که افراد برای مصرف بیشتر باید پول بیشتری به دست آورند و همین امر سبب شده تا خانم‌ها از خانه برای کسب درآمد بیرون بروند بعد دیگر آن است که درآمد کم سبب می‌شود تا زنان بخواهند بیرون از منزل درآمد زایی داشته باشند. زیرا با یک حقوق زندگی آنان نمی‌چرخد. پس افزایش هزینه‌های خانواده نیز از دلایل بعدی به شمار می‌رود.

- یعنی ممکن است به دلیل زیاده خواهی نباشد که خانم برود بیرون درآمد کسب کند.

- بله برای اینکه حداقل‌ها را تأمین کند و البته گاهی برای زیاده خواهی هم ممکن است.

- این امر برای قشرهای مختلف است. قشری که با یک حقوق می‌خواهد زندگی کند، باید کرایه خانه بدهد، ولی نمی‌تواند زندگی کند. اکنون علت عقب افتادن بسیاری از ازدواج‌ها همین است که فرد نمی‌تواند کرایه بدهد یا باید حقوقش را فقط برای کرایه خانه بپردازد. پس چگونه زندگی کند؟ در بعضی خانواده‌ها پدر و مادر گمان‌هایی می‌کنند و ظلم جدیدی که این روزها دیده می‌شود. این است که پدر بعد از بازنشستگی از شغلی آبرومند بعد از سی سال مسافرکشی می‌کند یا در جایی کاری شبیه به نامه‌رسانی انجام می‌دهد. چرا؟ چون فرزندش سرکار نمی‌رود! یا اگر می‌رفته به دلیل تندی با کارفرما از کار اخراج شده است. یکی از دلایل نیز می‌تواند همین باشد. یکی نیز می‌خواهد بیشتر مصرف کند و بیشتر داشته باشد.

یک دلیل دیگر، بحث گذران وقت و اوقات فراغت بیشتر است. زن امروز در مقایسه با زن دیروزی اوقات فراغتش بیشتر است به همین دلیل می‌خواهد بیرون از خانه کار کند و دستش هم در جیبش باشد. که در محیط‌های روستایی بحث تفاوت دارد. زیرا آنها حفظ شغلی داخلی داشتند.

از نظر مشکلات اجتماعی نیز باید به افرادی که شغی ندارند توجه کنیم. اینکه چگونه وقتشان را می‌گذرانند و چه کار می‌کنند؟ غربی‌ها همین شاغل نبودن را تفریح می‌دانند برای همین می‌گویند گردشگری بروید. حال سؤالی مطرح می‌شود که اگر پول نداشت، چه تفریحی برای جوان وجود دارد؟ چند نفر از جوانان می‌توانند مرتب این طرف و آن طرف بروند؟ باید برای این قضیه نیز فکری کرد که ذهن دچار فرسایش نشود. بحث اول ایجاد درآمد برای کمک به توسعه اقتصادی کشور است. که شخصیت افراد در محیط کار حفظ می‌شود و شکل می‌گیرد. اما حفظ تعادل روانی افراد، حفظ ارزش‌های انسانی و مهارت‌های انسانی افراد هنگام بیکاری نیز مهم است.

- آیا به نظر شما افزایش نرخ تحصیلات میزان تمایل خانم‌ها را برای این نوع اشتغال افزایش می‌دهد؟

چرا دامن می‌زند. ولی نکته این است که آموزش در کشور ما غیرعادی است از سطوح دبستان تا بالا، بیشتر اطلاعات وارداتی است. ما نیامدیم این اطلاعات را در داخل تولید کنیم. برای مثال رشته‌های علوم انسانی همه وارداتی است. حتی رشته پزشکی باید متناسب با شرایط مناطق کشورمان باشد. ما پزشکی ایرانی به معنای واقعی داشتیم، آن پزشکی سنتی مان را نباید نابود می‌کردیم که حالا بعد از گذشت صد سال بگوییم که گیاه درمانی ایرانی در دنیا یک بوده است. الان تازه متوجه شده‌اند انسان موجوی چند بعدی است. چنان نیست که اگر عضوی از او دچار درد شد فقط به همان عضو رسیدگی شود. پزشکی قدیم به ارتباط ذهن با اعضای بدن پی برده بودند. حتی گفتار درمانی به چهار هزار سال پیش است. حتی در شاهنامه فردوسی به زمان گفتار درمانی، کار درمانی، گیاه درمانی هم اشاره شده است.

پزشکی ایران این‌گونه بوده است. ولی «رضاشاه» به تقلید از غرب، همه آن را نابود می‌کند و می‌رود. این ناشناخته بودن علوم بومی ما و رشته‌های ما و همچنین وارد کردن علوم تقلیدی از غرب، از همه مهم‌تر حذف هویت ملی، که یکی از آنها هویت دینی ماست، شرایطی را به وجود آورده است که بین آموخته‌ها گسستگی به وجود آمده است. ما یک دقت در آموزش‌ها در می‌یابید که در عمل هر چه سنتی است، بی‌معنا می‌دانند و این از زمان رضا شاه شروع شد. همان که غرب می‌خواست بگوید: شما سنتی هستید، غربی هستید. مثل ما که افراد روستایی را حالتی می‌خوانیم و آنان شهری موفقی خود را در نتیجه اکنون روستایی خود را دهاتی می‌دانند. ما خودمان خودمان را عقب افتاده کردیم. اروپایی به ما گفت عقب افتاده اگر از نظر اروپایی‌ها تکنیک نداریم ولی از نظر فرهنگی، روابط انسانی و... حتی مکتب قضایی ایران در جهان مکتب دوم یا سوم است! ماهیچه اینها را کنار گذاشتیم و می‌گوییم غرب این از خود بیگانگی به غرب و پرشدن مراکز آموزشی از ابتدایی تا بالا، با آموزش‌های غربی، آن هم بدون سازگاری را ژاپنی‌ها و حتی کره‌ای‌ها هم نداشتند. نتیجه این از خود بیگانگی آن است که هر چه ما در دانشگاه‌های خارجی بیشتر درس بخوانیم این از خود بیگانگی را به ما القا می‌کنند و فکر می‌کنیم بیشتر کسی هستیم و افراد دور و اطراف ما خیلی پایین هستند. صرفاً به دلیل آن مدرک است. با اطلاعاتی که به ما دادند، هر کسی غیر از خودمان (که ما شبیه غری‌ها درست خواندیم) را پایین، دون و پست می‌بینیم. در برخوردهایمان می‌بینید، پزشک مهندس یا فردی که مدرک دکتری دارد و فرقی نمی‌کند، روانشناس، این حالت را دارند. چرا محل سکونتشان یک جاست؟ وارد یک بحث دیگری می‌شویم. آدم چرا در خیابان اصلاً نگاه نمی‌کنند چه کسی جلویشان است، تصادف هم می‌کنند مهم نیست، ناراحت نمی‌شوند و... این

مجموعه رفتارها شرایطی به وجود می‌آورد که شخص احساس می‌کند هویت ندارد و به هویتی برتر می‌اندیشد و می‌خواهد خودش را مجموعه رفتارها به آن نزدیک کند که غرب است. الگوی مصرف آن را می‌گیرد. آنچه آنان می‌گویند را خوب می‌داند. مکان زندگی آن را، غذا خوردن و لباس پوشیدنشان را و... وقتی استاد دانشگاه دانشکده اقتصاد در زمان جنگ به بچه‌ها می‌گوید: مگر استاد می‌تواند ماشینش کمتر از پژو باشد، یا خانه‌اش زیر محور میرداماد نباشد! اگر آموزش‌ها زیاد تئوری و وارداتی نبود، متناسب با شرایط جامعه و مشاغل کشورمان بود چنین نمی‌شد. این خجالب‌آور است ما بزرگ‌ترین تولیدکننده فرش جهان هستیم، یک دانشکده فرش نداشتیم، تازگی‌ها می‌خواهند احداث کنند. در حوزه صنایع دستی چه شیشه‌اش، چرمش، فولادش، منبت و... هرچه که شما می‌گویید یک دانشکده ما نزدیک و حمایت زیادی نمی‌کنیم. چرا؟ همه چیز بیرونی است. حتی در ورزش هم همین گونه است، همه فوتبال این همه از دوران گذشته ورزش داشتیم، هیچ مهم نبود؟ ببینید تابع آنان هستیم. این مجموعه‌ها از ما هویت‌زدایی می‌شود بعد نتیجه این می‌شود که کسی که دانشگاه را می‌بیند هر محیط‌کاری را نمی‌پسندد، بعد خودش را خیلی بالا می‌داند، سطح مصرف خودش را با سطح مصرف بیرونی‌ها، مقایسه می‌کند. در نتیجه استادی که از خارج می‌آید، می‌گوید: من اگر فرانسه بودم این قدر به من می‌دادند، من اگر آمریکا بودم این قدر به من می‌دادند. سگ پسر دو بیست دلار خرجش است، شما به من پنجاه دلار می‌دهید. چنین مقایسه‌هایی می‌کنند. بنابراین: ۱. ناراضی است، ۲. جوشش با جامعه ندارد، با جامعه نمی‌تواند ارتباط برقرار کند و پول هم که به او بدهیم ناراضی است. در اولین فرصت که وضعش خوب شود، می‌رود خارج، ابتدا مرود محلی که مثلاً خودش را ببیند، بعد هم سرمایه می‌برد

خارج. به نظر من این آموزش است که زیر سؤال است و آن نقاط منفی که شما گفتید به وجود می‌آورد، اگر آموزش درست بود ما وضع دیگری داشتیم طور دیگری کار و هزینه می‌کردیم. البته یک نکته دیگر که می‌توان به آن اشاره کرد اینکه درآمد نفت هم به چنین وضعی کمک کرده است. چون این نوع نگاه به اقتصاد یک نگاه برون‌زاست چه از لحاظ تئوری، چه از لحاظ عمل که همه چیز را از خارج بیاوریم و وابسته شویم مانند: علم، دانش و مهارت‌ها و درونی هیچ چیزی تولید نکنیم، چون غرب نمی‌آورد چرا که غرب درآمد نفت را می‌دهد و از زمان رضاشاه شروع شد. اکنون نیز بعد از انقلاب علی‌رغم اینکه می‌دانیم بزرگ‌ترین دشمن ما آمریکا است، غرب است، ولی اقتصاد وابسته‌ای داریم که بانندگی تأمل در می‌یابیم با دوره استعماری فرقی نکرده است. نفت خام می‌فروشیم همه چیز وارد می‌کنیم. حتی آقای احمدی‌نژاد هم که خیلی دلش می‌خواهد اقتصاد بومی داشته باشد، همین کار را می‌کند. از لحاظ اقتصادی همان سیاست تقلیدی را پیاده می‌کند. تمام اینها ناشی از نوع آموزش ماست و این درآمد نفتی که نمی‌گذارد ما زود بفهمیم چه اتفاقاتی در حال وقوع است و بعداً متوجه می‌شویم. البته نه اینکه نشود فهمید، اگر بخواهیم خیلی راحت می‌توان فهمید ولی نمی‌خواهیم چون این راحت‌تر است. قرار است دویست میلیارد دلار خرج کنیم در صنایع نفتمان که چه صادر کنیم؟ نفت خام، مواد پتروشیمی، ولی حاضر نیستیم براساس نظر سیاست تقلید هزینه کنیم. مثلاً در صنایع هواپیماسازی، کشتی‌سازی و... صنعتمان را درونی کنیم، همه صنایع ما وابسته به خارج است. فقط در صنایع نظامی که وقتی تحریم شدیم به ناچار برای بقای خودمان آن طرف رفتیم. این نشان می‌دهد می‌توانیم، مدیریت دولتی اگر بخواهد می‌تواند مثل موضوع نظامی ما را بی‌نیاز کند. براساس قانون اساسی از توانمندی‌های بخش خصوصی و بخش

تعاونی درست استفاده کنیم. نه اینکه دائم بگوییم خصوصی، نگاه هم نکنیم چه اتفاقی افتاد و پول‌ها به دست دلال‌ها افتاد. اگر می‌گوییم خصوصی، منظورم کارآفرین‌ها هستند، تولیدکنندگانی هستند که ما را از تولیدات خارجی بی‌نیاز می‌کنند نه اینکه دلال، واسطه و سفته باز بشوند، خرید و فروش کاذب کنند، پول‌ها را جمع کنند و به خارج برونند. اینکه بخش خصوصی قاتل است منظور این نوع بخش خصوصی است. پس باید شرایطی به وجود بیاوریم آن رشد کند. دولت را اصلاح کنیم، مدیران خوب بگذاریم که داریم. مدیران بد و فاسد را کنار بگذاریم، مجازات کنیم، تا جایی هم که می‌شود کوچک‌ها را بدهیم بخش خصوصی، می‌توانند، ولی نظارت کنیم. همه اینها راه‌های عملی است، ولی گوش شنوایی ندارد. به دلیل دانشگاه‌های ماست، چیز دیگری درس می‌دهند. واقعیت‌ها را درس نمی‌دهند.

پس از انقلاب نیز همان مسیر را می‌رویم دولت به عنوان مسئول کشور موظف است براساس قانون اساسی بخش خصوصی را اصلاح کند. اگر آموزش را اصلاح می‌کردیم هر کس به نسبتی که آموزش می‌دید، به وطنش، خانواده‌اش و زیستگاهش علاقه‌مندتر می‌شد، به دین و آیینش علاقه‌مندتر می‌شد و این مشکلات را نداشتیم. چرا؟ چون با یک افراد دیگری رو به رو بودیم، دست کم افراد خدمت برایشان ارزشمند می‌شد هرچند پولی به او نمی‌دادند. یک تعاونی درونی ایجاد می‌شد ما به هیچ وجه این گونه نبودیم. کاسب ما همان کاسبی بود که می‌گوید حبیب خداست. چرا می‌گویند حبیب خداست؟ چون براساس سودی به دست می‌آورد، درد مردم را احساس می‌کند و کمک می‌کند، خب معلوم است حبیب خدا به او می‌گفتند. اکنون شما چند تا کاسب را سراغ دارید که می‌توانید به او بگویید حبیب خدا. ما آنها را می‌خواهیم. ما آنها را از بین

بردیم، متأثر از فرهنگ غرب، گفتیم هر انسانی دنبال سود خودش است، فکر سرمایه است. اقتصاد سرمایه‌داری! به همین ترتیب به سمت انحراف رفتیم. در واقع افراد همه براساس سودشان زندگی می‌کنند، آدم‌ها احترام نمی‌خواهند، عشق نمی‌خواهند، دوستی نمی‌خواهند، نمی‌خواهند به کسی توجه کنند، نمی‌خواهند کسی به آنها توجه کند، یار نمی‌خواهند آدم‌ها، وطن نمی‌خواهند آدم‌ها، خانواده نمی‌خواهند، وفاداری نمی‌خواهند، آدم‌ها فقط پول می‌خواهند!

- اگر پول می‌خواستند قاعدتاً نباید کسی ازدواج می‌کرد کسی بچه‌دار نمی‌شد، اینها همه هزینه است دیگر.

- این اقتصاد فقط پول تزریق می‌کند. مسلمانان نیز از همین اقتصاد دفاع می‌کنند. آن وقت این آدم اصلاً مسلمان نیست دیگر وقتی دنبال پول است، خدایش پولش است. در یک فروم آلمانی در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید: ما مردم را از قید خدا آزاد کردیم، دیگر خدا قیدی برای ما ندارد. ولی ما اسیر مصرف شدیم در دنیايمان، خدايمان ديگر مصرف است، پرسش را مصرف می‌کنیم. شما ببینید چقدر انسان را تنزل دادند. انسان به چه روزی افتاده، این قدر حقیر، کوچک، ذلیل، برای چه؟ ولی «خیام» می‌گوید: اگر برای زندگی خودت، معاشت، کار نکردی، باختی. بیش از آن باختی. غافل می‌شوی، می‌روی چیزی را می‌پرستی که شایسته پرسش نیست. ببینید وجود خودتان را تنزل می‌دهید. فقط خیام نمی‌گوید کل بزرگان ما گفته‌اند.

به دست آهن تفته کردن خمیر

به از دست برسینه به پیش امیر

- آقای دکتر بحث دیگری که ذهن مرا به خودش مشغول کرده این است که ما شاهد افرادی هستیم که از نظر مالی تمکن دارند و نیازی به کار کردن ندارند، اوقات فراغت هم ندارند ولی دنبال کارند، می‌خواهند از خانه بیرون بیایند. آیا فکر نمی‌کنید عامل دیگری که می‌تواند از عوامل زمینه‌ساز اشتغال سرمایه‌داری باشد، مدگرایی است. چون اکنون در جامعه مد شده است که خانم‌ها بیرون کار کنند (خانم‌هایی که شرایطش را دارند) حتی شاید نیاز نباشد که خارج از منزل، ولی می‌گوید آقا زن نباید در خانه باشد، باید برود کار کند، چرا؟ چون دیگران کار می‌کنند. اینها شاید به اقتضای شرایط فردی خودشان بخواهند کار کنند، ولی چون یک مدگرایی ایجاد شده از آن سو هم به اصطلاح فمینیست‌ها طبل کوبیدند که زن باید بیاید بیرون، این هم به هر حال با هدایت سرمایه‌داری است، فمینیست‌ها هم از در سرمایه‌داری رشد کردند. اوج آن نیز فردگرایی شد که هر کس خودش است، زن نیز باید خودش باشد و بزرگ‌ترین دشمن او نیز همسر، برادر و پدرش است.

- درست است ولی این زن نمی‌داند که به قیمت چه چیزی دارند به او کار می‌دهند. به قیمتی که تو را دارند از خیلی چیزها جدا می‌کنند. حالا می‌توانیم مدگرایی را هم به عنوان یک عامل دیگر اضافه کنیم.

وقتی فرهنگ رشد کند، شرایطی ایجاد می‌کند که افراد ناموافق را متأثر از خود می‌کند. غیر از اشاره شما، نکته دیگر این است که زن به دنبال نیازهای درونی‌اش می‌رود و مقایسه می‌کند که فلان کس برای مثال این قدر درآمد دارد، چرا من درآمد نداشته باشم. حالا شوهر هم بیاید همه حقوقش را به او بدهد، کافی نمی‌داند، می‌گوید این برای توست، من باید خودم درآمد داشته باشم. نکته دیگر، مفید بودن است. وقتی پول به دست

آورد، حدود آن را می‌داند، چند ساعت کار کرده این قدر درآورده، شرایط کار را می‌بیند سختی‌هایش را، اگر شرایط کار هم مثبت باشد باز یک تأثیر مثبت دارد. سپس به عنوان یک انسان، زندگی خودش را در خانه، شوهر و بچه خلاصه نمی‌بیند. افق او کمی فرق می‌کند، محیط کار و اجتماع می‌شود. یکی از اشکال‌های ما این است که مطالعه نمی‌کنیم. روزنامه و کتاب نمی‌خوانیم. حتی افراد تحصیل کرده نیز مطالعه ندارند. کمبود فرهنگ مطالعاتی داریم. تلویزیون می‌بینیم. حتی تعجب آور است که استاد دانشگاهی را دیدم که از بی‌بی‌سی حرف‌هایی می‌زد. من می‌گفتم برای چه اینها را می‌گویی، گفت واقعیت است. گفتم تو ناسلامتی استاد دانشگاه هستی، اگر می‌خواهی حرف بی‌بی‌سی را هم تأیید کنی باید با استدلال خود آن را تأیید کنی. گفت نه بی‌بی‌سی، گفتم بالا فلان کس سواد هم ندارد همین حرف‌ها را زد. دیشب گوش کرده حالا شما هم دارید این حرف‌ها را به من می‌زنید. دست کم برو با استدلال خودت که تحصیل کرده‌ای یک روزنامه بخوان، یک چیزی بخوان حرف‌های بی‌بی‌سی را تأیید کن، نه اینکه استدلال آن را بگویی... پس کمبود اطلاعات، خیلی زیاد است. بنابراین وقتی زن سرکار می‌رود یک ذهن دیگری پیدا می‌کند. کافی است متأثر از اطرافیان خودش احساس کند زیر ستم است. این بچه عامل ستم می‌شود، این بچه سبب می‌شود که او بیرون نرود، ببیند این بچه سبب شده که مرد زور بگوید، مادرشوهر زور بگوید، برادرشوهر، خواهرشوهر همه اینها زور بگویند. من اینهمه درس خواندم، این کار را کردم حالا بیایم بنشینم زندگی‌ام را برای بچه بگذارم. خب رفتارش با بچه هم تغییر خواهد کرد. بچه را احتمالاً وقتی عامل منفی می‌داند عشق به بچه کم خواهد شد. بعد آرام آرام می‌بینید کارهایی با بچه می‌کند که آدم متعجب می‌شود. برای مثال بچه را می‌زند، بچه را تحریک می‌کند، عصبی می‌شود، بعد آخرش می‌بیند

بچه به گریه افتاد، اگر تنبیه بدنی هم نکند، اخم و تخم که می‌کند و... این خانم وقت بیکاری زیاد دارد. فرزندش را چند ساعت به مهد می‌فرستد. مهد کودکی که حداقل نگهداری را می‌کنند. کودک از بچه‌های دیگر چیزهایی را یاد می‌گیرد. می‌فهمد که مادرش همیشه در دسترس نیست. بچه‌های دیگر را می‌بیند و با خودش مقایسه می‌کند. این ایرادها باید برطرف شود. محیط دانشگاه و محیط کار نیز باید تغییر کند، در این صورت مشکلاتی که مطرح شد دیگر وجود نخواهد داشت. باید چنان برنامه‌ریزی که مهدکودک‌ها فعال شود. خود مربی‌ها دوست داشته باشند که مهدها درونی شود، به بچه‌ها عشق بدهد. حتی محیط‌های کاری این‌طور نباشد که فرد فقط کارت بزند و کار نکند. باید تمامی این عرصه مدیریت درست شود. مدیریتی که جذابیت ایجاد کند، خود مدیر در درجه اول می‌آموزد. چگونه به خودش روحیه بدهد؛ چگونه فرد پرتحملی باشد، فرار نکند، بردبار باشد. معلم نیز چگونه فرزندش را تحمل می‌کند، سرکلاس نیز تحملش را بالا ببرد. مدیر هم تا حدودی باید این‌گونه باشد. نگوئیم مدیران این درس‌ها را می‌خوانند کافی است، من درستی این مدیر را تأمین می‌کنم، کافی نیست. مدیر مثل کسی می‌ماند که همه چیز را می‌بیند، به احساسات خودش غلبه کند، جذاب باشد، مدیر جمهوری اسلامی ایران هم هست. مدیر شاه نیست. مدیر آمریکایی نیست تا چیزی شد بگوید من شما را بیرون می‌کنم، به حرف من گوش کنید. اگر این‌گونه رفتار کند دین و اخلاق دینی را مخدوش کرده است، چون او سمبل و مظهر این فرهنگ اسلامی و این نظام است.

می‌توانیم اینها را آموزش بدهیم، از دبستان تا دانشگاه، از معلم بخواهیم این‌گونه رفتار کند، بعداً او پدر یا مادر می‌شود. مدیران سطوح بالا را آموزش بدهیم، دعوت کنیم ایرانی فکر کنند، اسلامی فکر کنند. ببینید با

این بعضی وقت من می‌گویم دیگر این ابوسعید ابوالخیر می‌گوید: باز آی، هر آنکه هستی باز آی، گر کافر و گبر و بت‌پرستی باز آی. این درگه ما درگه نومیدی نیست ... آنچه بقای ما را تأمین می‌کند، فرهنگ است. فرهنگ است که انسان را در کنش و واکنش قرار می‌دهد. اگر ما این فرهنگ را ببازیم که داریم می‌بازیم چه تعدادی این ماهواره‌ها را می‌بینند؟ او نمی‌داند آن کسی که در بی‌بی‌سی و بی‌بی‌سی و رادیو آمریکاست دشمن قسم خورده ایرانی‌ها و فرهنگ آن است، دشمن قسم خورده وحدت سرزمین ایران است. تو حاضری تا این حد، به آن اعتماد کنی حرفش را گوش بدهی، باور کنی و تکرار کنی؟ این نهایت از خود باختگی است. خیلی از این افراد می‌دانند که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. این باید درونی شود، هر کسی فکر کند، کیست؟ هویتش چیست؟ فرهنگش چیست؟ چرا این فرهنگ و این مبانی ارزشی درست است. انسان فقط به خاطر سودش زندگی نمی‌کند، انسان شریف‌تر از آن است که زندگی‌اش فقط برای سود باشد. صرف‌نظر از دین و آیین یعنی کلیمی ایرانی هم این فرهنگ را دارد. حالا گفتیم اخلاق اسلامی یا ریشه‌های اسلامی، بعد کسی را بردیم که بچه‌ها می‌گویند بویی از رأفت و وظیفه‌شناسی نبرده و همه را بیزار می‌کند. مدیر ایرانی باید همان‌طور باشد که در جبهه بود. ولی یکدفعه آمدند گفتند پول می‌دهیم، حقوق می‌دهیم، مدیر ده برابر زیردست پول می‌گیرد. آلمانی چرا روش سرمایه‌داری به کار نبرد؟ ژاپنی‌ها هم به کار نبردند. برای اینکه نمی‌شد. گفتند سود ما در منافع ملی مان است. ما پول به شما می‌دهیم برای منافع ملت آلمان، این پول‌ها را خرج نکنید، بگذارید داخل بانک‌ها که تورم به وجود نیاید. مردم هم همین کار را کردند. از بخش دوم جنگ است دیگر برای بازسازی، این پول‌ها جمع شد، دادند به سرمایه‌دار، آن کارخانه را بزرگ کرد، ولی ساده

زندگی کرد برای خودش نبرد. همین کار را ژاپنی، کرده‌ای و آلمانی هم کرد. در نتیجه آلمان و ژاپن دوباره ساخته شد و آن فرهنگ هم متلاشی نشد. هنوز حفظش کردند. ما این کار را نکردیم در صورتی که در دوره جنگ و انقلاب فرهنگ غنی تری داشتیم ما همه را نابود کردیم.

- آقای دکتر چه مشاغلی را برای زنان مناسب‌تر می‌دانید؟

- در درجه اول رشته‌هایی که زنان آموزش می‌بینند، باید رشته‌های خاصی باشد. به عاطفه و علاقه‌شان بیشتر نزدیک باشد. مثلاً رشته‌هایی که به هویت و ملیتشان نزدیک باشد. حتوا داشته باشد. رشته‌های مدیریت، فیزیک، شیمی و... برای آنها مناسب نیست. دولت نیز باید شرایطی به وجود بیاورد که اشتغال ایجاد کند، اما اشتغال کوتاه مدت. البته در مورد رشته‌های تحصیلی نباید چنان صحبت کنیم که بگویند تبعیض قائل شدید و خانم‌ها مستحق نیستند پزشک و... شوند. اما خانمی که مهندسی معدن می‌خواهند چگونه می‌تواند ویژگی‌های خاص یک خانم را داشته باشد؟

بانوان نیز همان استعداد فکری آقایان را دارند، تفاوتی ندارد. تفاوت آنها در بخش عاطفه است و آن هم به دلیل فرهنگ ایرانی است. غربی‌ها نیز این ملاحظه را داشتند ولی در طول دویست سال، آن را نابود کردند ستون فقرات فرهنگ، بانوان هستند که با عشق و مهربانی بیشتر در این مجموعه دارای محدودیت‌هایی هستند. آنها تحملشان، بردباری و صبرشان بیشتر است مهربانند و کمتر پرخاشگر، گذشت آنان بیشتر است. نباید آنان را از جایگاهشان به جایگاه مردانگی نشانیم. باید براساس این ویژگی‌ها مشاغلی را اتخاذ کنیم می‌تواند در خانه باشد. تحصیل، نویسندگی، تدریس در جایی که خانم‌ها باشند. آموزش مهارت خاص، انواع مهارت‌های دستی و مهارت‌های جدید با استفاده از ابزارهای جدید مانند رایانه. البته این

مهارت‌ها باید از دوران دبستان تا مقاطع بالاتر به آنها آموزش داده شود. ولی دولت اکنون متأثر از سیاست‌های غربی و اقتصاد آنان پول می‌دهد می‌گوید برو مرغداری یا زنبورداری کن. سود در مرغداری ده درصد است ولی در خرید و فروش خانه صددرصد است و... باز هم آن شغلی که شما به دنبال آن بودید، ایجاد نمی‌شود. این کار باید از قبل برنامه‌ریزی شود، باید علاقمندی آن خانم نسبت به کاری که دوست دارد، افزایش پیدا کند بعد شما به او امکانات بدهید و دور را دور حمایت کنید و تشکل‌هایی را ایجاد کنید. که در ایران با کمبود این تشکل‌ها روبه‌رو هستیم. ولی بازاری‌ها خیلی محکم و استوار این تشکل‌ها را حفظ کرده‌اند.

- صنف منظورتان است؟

- بله حالا مربوط به زنان، مردان هم می‌توانند آن دخالت نکنند و بانوان خودشان باشند. حتی یک مقدار هم این کار فمینیست‌ها را راضی می‌کند. بعد معمولاً واسطه‌ها می‌آیند در اینجا این خانم‌ها را می‌خرند به چندرغاز، بعد می‌آورند بازار می‌فروشند به آنچه می‌خواهند. بنابراین یک تعاونی‌هایی باید باشد که اینها را ساماندهی کند، نگذارد که نتیجه کارشان حذف بشود. در مجموع بخش گسترده‌ای از کشاورزی ایران را می‌توانند خانم‌ها عهده‌دار باشند: کشاورزی ایران بخش اعظم آن خانم‌ها عهده‌دار می‌توانند بشوند، تولید و توزیع، از طریق تشکل‌ها و تعاونی‌ها باشد. بعد یک مجموعه‌ای می‌تواند با آنها در ارتباط باشد. در محیط روستایی خانم‌هایی که تحصیل کرده و آموزش دیده‌اند دامداری خوانده‌اند، خانم‌هایی که تخصص پرورش ماهی و زنبورداری دارند خدمات گسترده‌ای می‌توانند ارائه دهند که مجموعه‌ای بی‌نهایت می‌شود.

یکی از بن‌بست‌های ما نابود کردن خلاقیت است. اکنون می‌گوییم خوداشتغالی ولی در ذهن کسی که به آن می‌گوییم خوداشتغال، کارآفرین، اگر سود سرمایه باشد ما موفق نخواهیم بود. ببینید چون هرچه به آن کمک کنیم این فکر می‌کند کجا برود پول‌ساز باشد. این فایده ندارد. ولی اگر در ذهنش این باشد چه کاری خوشم می‌آید انجام بدهم و به پول فکر نکنند، موفقیت‌آمیز خواهد بود و گرنه می‌رود جایی که پول بازتر باشد. این گسترش خلاقیت باید از کودکی باشد. وقتی بچه می‌پرسد این چیست؟ اگر فرد متخصص نیستم ولی می‌توانم دفترچه‌ای درست کنم و برای مثال برگ‌های مختلف درختان را که کودک از من پرسیده برای او بچسبانم و کودک تفاوت برگ درختان مختلف را می‌فهمد. او ذهنیتش صاف می‌شود و یک ارتباط با طبیعت برقرار می‌کند. تفاوت‌ها را می‌فهمد و بعد می‌تواند در مورد آن توضیحاتی بدهد. باید این روش از دبستان در آموزش‌ها رایج شود، تا خلاقیت رشد کند. حتی در محیط کاری دائم از کارمندان بخواهند که چه کاری بهتر است. چه کنیم کار زمان کمتری ببرد. چه کنیم کیفیت بالاتر برود. در کارخانه‌ها نیز اگر به این روش جلو بروند وصول، پرداخت و مالیات، حتی انگیزه کار بهتر می‌شود ... تقویت روحیه ابداع و نگاه دائمی به مسائل برای افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه است.

دورانی طولانی در طول تاریخ دنیا، آخرین ابداع‌ها از ایران بود. پس از اسلام، اعراب چیزی نداشتند که نامش تمدن اسلامی است، بلکه در ایران بوده است. در زمان مغول‌ها، صفویان و... از فرهنگ ایرانی خوب استفاده می‌کردند. ولی از زمان رضاشاه قاجار از این فرهنگ استفاده شد. بعد از امیرکبیر و مصدق هم همین‌طور بوده است. تحصیل کرده‌های خارجی روی کار بودند که ایران را نمی‌شناختند.

حتی استاد دانشگاه در مثال‌های خودش از ایران نمی‌گوید و کسر شأن می‌داند! بنابراین اگر این ابداع‌گری گسترش یابد، نوآوری افزایش پیدا خواهد کرد، هزینه‌ها پایین می‌آید، سپس دلسوزی برای وطن به وجود می‌آید. این دلسوزی برای زیستگاه ماست، چون فردی که در ده زندگی می‌کند نیز می‌پرسد: چه کار کنیم درخت‌ها خشک نشود؟ چه کار کنیم آب کمتر تبخیر شود؟ چه کار کنیم آلودگی به وجود نیاید؟ چه کار کنیم آبی که از فئات می‌آید یکسره در کویر نرود؟ می‌توان یک حوضچه زد همه ما ماهی پرورش بدهیم؟ و...

- در مشاغل مدیریتی برای اینکه فردی موفق شود آیا ضروری است که ویژگی‌های مردانه، بیشتر داشته باشد؟ یعنی کسانی در پست‌های مدیریتی موفق هستند که ویژگی‌های مردانه بیشتری دارند؟
- با آنچه که در ذهن من است، چون یک دندگی در مردان زیادتر است ... نه.
- جدیت، قاطعیت.

- جدیت و قاطعیت بستگی دارد. خانم‌ها جدیت و قاطعیت نرم دارند. در تربیت می‌بینید عقب‌نشینی می‌کند، ولی حرف خودش را می‌زند، قرار است مرد به پایش بیفتد و مرد به پایش خواهد افتاد. به نظر من خانم‌ها خیلی جدیت دارند قاطعیت هم دارند، اما مثل مردان داد و بیداد نمی‌کنند. ولی آخرش حرف حرف او هم می‌شود. البته این امر از نظر مسائل خانوادگی درست نیست، زیرا یک جنگ پنهان است، زن می‌خواهد دائم قوی‌تر باشد، آخر هم موفق می‌شود چون مرد هرچه زمان می‌گذرد سست‌تر بالا می‌رود، قدرتش کمتر می‌شود و بچه‌ها نیز بیشتر قدرت مرد را کم می‌کنند. مردسالاری کمتر می‌شود. بعد زن‌سالاری به وجود می‌آید. همان ظلمی که مرد می‌کرد حالا زن می‌کند. وقتی در میانه زندگی سن زن نیز بالا

می‌رود، بچه‌ها حکومت می‌کنند که فرزند سالاری، ظالمانه‌ترین رفتار اجتماعی است. زیرا راحت طلب می‌شوند. زن و مرد تازه هنگام بازنشستگی باید کار کنند و... غرب فقط یک چیزی را می‌دانند که مردسالاری بد است. مرد می‌رود با این و آن هرزگی، زن را هم بگذار هرزگی کند. الگو این نیست، انهدام انسانیت است. هرچه بخواهد درست می‌شوند. در صورتی که خانواده باید به تفاهمی برسد که عشق در آن زیاد باشد. چون به این دلیل ازدواج کردیم، چون عشق داشتیم داریم و نباید مسائل و مشکلات مانع این اصلی کلی شود. باید همیاری شود. باید بینیم کجا اشتباه کرده‌ایم و از این مجموعه‌ها خود را اصلاح کنیم، سخت است ولی راه دیگری نیست. مردسالاری خیلی بد است، ولی بدتر همان زن‌سالاری است، بدتر از هر دو، بچه‌سالاری است. یعنی دائم خشونت و دائم مبارزه، زندگی که این نیست، انسان خلق نشده که دائم دعوا کند. در فرهنگی دینی ما چه در بعد شریعتی و چه طریقتی تأکید بر زندگی همراه با عشق است.

- یعنی عشق سالاری؟

برای مثال کسی که کوه نوردی دوست دارد، سختی راه را احساس نمی‌کند، ولی آنکه دوست ندارد، پنج دقیقه کوه‌نوردی را هم عذاب می‌داند. اگر در زندگی عشق باشد، سالار بودن معنا ندارد. سالار در واقع از فشار و تحکم برمی‌آید. خداسالار است و نیاز به سالار ندارد. در راه خدا همه چیز عشق است. بعد جوری نیست، ستمی نیست. چرا ما سیر انحطاطی پیش گرفته‌ایم؟ ما می‌توانیم از این ذخایر عظیمی که داریم، استفاده کنیم بعد از انقلاب هم مسائل عرفانی خیلی کم در مدارس، گفته می‌شود. قبل از انقلاب باز بیشتر بود. برای مثال نمی‌دانم در کتاب‌های جدید، موسی و شعبان هست

یا نه؟ چرا در دانشگاه‌های ما نباشد. من کتاب اقتصاد ایران را که نوشتم در هر فصلش یک شعر از مولانا یا حافظ آوردم. اول خیلی مسخره می‌کردند بعد آرام سرکلاس هر وقت شروع می‌کردم یک شعر از مولانا می‌خواندم. بچه‌ها می‌گفتند آقا به اقتصاد چه ربطی دارد؟ بعد از باور کنید پانزده روز، سه چهار جلسه یک عده‌ای علاقه‌مند می‌شدند. چرا؟ چون این فرهنگ در روحشان و در وجودشان است، اما روی آن خاکستر ریختند. فطرتشان است. ما آمدیم با تربیت غلط با این پول‌پرستی خاک پاشیدیم روی آن، خاموشش کردیم، ولی تا شما می‌گویید یک‌دفعه می‌بینید ارتباط برقرار شد می‌فهمد شما چه می‌گویید، زنده‌اش کردید. حتی در کلاس، یک جلسه را به عرفان و توسعه اختصاص دادیم که چه فردی برای توسعه مفید است؟ فردپول‌پرست؟ نه برعکس فردی که عاشق است. مگر غیر از این است؟ یک دنیا رنج، بدبختی و گرسنگی را برای عشقش، تحمل می‌کند. بعضی‌ها فردگرا هستند ما آن را نمی‌گوییم، عارف جمع‌گرا مثل ابوسعید و اینها، عاشق است سختی نمی‌بیند کار کند. بر اساس اینها باید به دانشجو الگو بدهیم، اما الگوهای دیگری به آنها داده‌ایم. جنگ تمام شد حالا دوره مصرف رسیده، از کجا؟ درآمد نفت. این بهانه شده دیگر پولدار شوند. پول را چه کار کردند؟ دلالی کردند و به تولید نبردند. ...

- آقای دکتر فکر نمی‌کنید اکنون به تبعیت از بحث‌های فمینیستی و

مدگرایی غرب، نظام اداری ما تبدیل به زن‌سالاری شده است؟

- نه، مگر در رأس کار، شما چند مدیر زن می‌بینید؟ باز مردان با

خصلت‌های خودشان، هستند، زنان نیستند. زنان در آموزش و پرورش،

وزارت بهداشت و تا حدودی پزشکی هستند.

- اگر چنین اتفاقی در آینده نظام اداری چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد؟ یعنی زن‌سالاری در سیستم اداری چه پیامدهایی دارد؟

- چندان فرقی ندارد. البته با ویژگی‌های مثبتی که در خانم‌ها وجود دارد، به نظر من مدیریت خانم‌ها نرم‌تر و کاراتر است.

- یعنی خودشان باشند، در قالب خودشان.

- بله، نه اینکه برای مدیر شدن تغییر عاطفه و شخصیت بدهند. نکته دیگری که وجود دارد اینکه انتخاب و انتصاب در ایران که رابطه‌ای است و ضابطه‌ای نیست. اگر ضابطه‌ای بود این خطری که الان خدمت شما می‌گویم، نبود. اگر به طور تصنعی ما تعدادی وزیر زن بگذاریم، تعدادی مدیر زن بگذاریم تأثیر زیادی نخواهد داشت. چون مدیریت کنونی ایران هم البته به نظر من مدیریت غیر پاسخگو و نامسئول است. بدترین اتفاقات که بیفتد مسئولیتش را به عهده نمی‌گیرد. مسئول بالا مسئول است، مسئولیتش به بالایی ارتباط پیدا می‌کند. چون از بالا انتخاب می‌شود. فقط بالایی از آن توضیح می‌خواهد، بالایی را راضی کند کافی است. در آن واحد پس هر کاری دلش می‌خواهد با این پایینی می‌کند. چون درآمد نفت هم هست خیلی هم دیر نقش درمی‌آید که چه کارهای غیرعادی شده، چقدر هزینه تحمیل شده است. رهایی از وضع کنونی از اقتصادی - سیاسی نوع مدیران و رفتارهایشان وابسته است.

- می‌فرمایید خانم‌ها یک سری ویژگی‌هایی مثبتی دارند که برای شغل مدیریتی خوب است. در جمع‌بندی به این رسیدیم که یک سری ویژگی‌های هم در زن و هم در مرد است، ولی در خانم‌ها بارزتر است. برای مثال علاقه و عاطفه و احساس در خانم‌ها خیلی قوی‌تر از آقایان است. بنابراین ممکن است در تصمیم‌گیری‌هایشان براساس احساسشان

تصمیم بگیرند تا عقلشان، نمی‌گویم در آقایان این طوری نیست نه در آقایان هست ولی عموماً آقایان می‌توانند عقل و منطقشان را بر احساسشان غلبه بدهند. مثال همین آقای گیلانی که حکم اعدام پسر خودش را صادر کرد. به نظر شما اگر مادرش قاضی بود این کار را می‌کرد؟

- فرد داریم تا فرد. بعضی مادرها هم بودند که همین کار را با بچه خودشان کردند. ولی در مجموع، مدیر فقط هماهنگ کننده است. تصمیم گیرنده به آن معنا که ما فکر می‌کنیم نیست. این گونه نیست که، یکی از بالا دستور بدهد منتظر باشد که دستوراتش اجرا شود. حفظ مجموعه فقط کار مدیر نیست. این کارگر هم که اینجا هست در مجموعه فکر می‌کند چه کار کنیم منافعش تأمین بشود. منافع مجموعه و منافع من. مدیر هم همین کار را می‌کند. پس مدیر تصمیم‌گیر به آن معنا که خودش به تنهایی فکر و عمل کند، نیست. مشاوره دارد، مشاور تابع خودش است یا اگر پول کم دارد، از متخصصان در رشته‌های مختلف استفاده می‌کند، مدیریت می‌کند، مدیریت هم همان که خدمت شما گفتم، از پایین اطلاع جمع‌آوری می‌کند، بالا فکر می‌کند، می‌اندیشد تصمیم می‌گیرد، اجرا می‌کند و مدام در حال اصلاح است. آنچه درست است، قبول می‌کند آنچه نادرست است هم رد می‌کند. بنابراین مدیر بیشتر یک هماهنگ‌کننده است مولانا می‌گوید: غبار هرچه ریزتر باشد بهتر به بالا جذب می‌شود یک مدیر خوب کلمه من را نمی‌تواند به کار ببرد. این اوج مدیریت است. می‌توان افراد را این چنین تربیت کرد. زیرا ما در تربیت دینی خود در تاریخ، ریشه‌ها داریم. اما این مسئله عمومیت پیدا نکرده و چیزهای دیگری الگو شده است مدیری که از لحاظ خودش قدرت است، من است، نه تنها زیردست‌هایش را آدم نمی‌داند، منافع ملت را هم فرض نمی‌کند. قانون اساسی هم برایش مهم

نیست. حتی دین و آیین هم برایش مهم نیست. این آدم نمی‌تواند مدیر باشد، آن مبانی اولیه را ندارد. اول آن ابزارهای لازم، آن زیربناها باید به وجود بیاید. بعد اگر به وجود آمد حتی در یک اقلیت محدود، امکان ندارد که موفقیت‌آمیز نباشد. اقتصاد یک جز آن است. مهمتر از اقتصاد روابطی است که مورد نظر انسانهاست. آموزش‌های دینی ما با اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی جور در نمی‌آید. اینها تضاد را می‌بینند، تضاد بین سرمایه‌دار و کارفرما. در نظام سوسیالیستی نفع با کارگر است سرمایه‌دار باید نابود شود. در صورتی که لزومی ندارد این اتفاق بیفتد. در فرهنگ غربی است که باید شما سرمایه‌داری یا سوسیالیستی، فکر کنید در فرهنگ ما همان کارگر و همان کارفرما جزء یک ملت هستند و می‌توانند با هم کنار بیایند. همان طور که اکنون در بعضی از کشورهای غربی با هم کنار آمدند، از منافع همدیگر دفاع می‌کنند فرهنگ غرب راه‌حل این چینی دارد، چه برسد به ما که فرهنگ غنی گذشته و انقلاب و جنگ را داریم. چون در بخش اقتصاد، آموزش ما دفعی بوده است، نتوانستیم به درستی جلو برویم. باید الگو باشیم و آموزش نداریم. اکنون هشتاد درصد استخدام‌ها در ایران غیررسمی است، قراردادی یا روزمزد است. چرا؟ چون می‌خواستیم جذب کنیم. دائم کارمند می‌ترسد، وقتی می‌ترسد چگونه می‌تواند یار باشد، رفیق باشد، خوب کار کند. پس دائماً مواظب است فقط بیرونش نکنند. بنابراین کیفیت پایین می‌آید، ضد ارباب رجوع، ضد مقررات، ضد قانون، بعد محیط بسیار متشنج ولی ظاهر خیلی خوب، دیده می‌شود.

- خیلی از این چیزهایی که گفتید، واقعیت را که نمی‌توان انکار کرد.

- شما دل‌تان با آن است می‌گویید واقعیت، یکی دیگر درست از همین ایراد می‌گیرد، می‌گوید نه. مثل اول انقلاب، من در کلاس اقتصاد توسعه

درس می‌دادم، گفتم به نظر من صنعت محور توسعه است. یکی از بچه‌ها از آن عقب داد زد که آقا چرا مخالف امام(ره) صحبت می‌کنید. آن زمان اگر کسی می‌گفتند مخالف امام(ره) است خیلی برایش گران تمام می‌شد، من گفتم چرا مخالف امام(ره) صحبت می‌کنم. گفت بر اساس گفته امام(ره)، کشاورزی محور است، شما دارید می‌گویید صنعت محور است. گفتم کشاورزی بدون صنعت نمی‌شود، صنعت این قدر قدرت دارد. بنابراین معیارهای عمومی لازم است تا فرد بتواند فراگیر نگاه کند.

شما چون اهل مولانا هستید این ادراک چندگانه آدم را واقعا، اگر نوری بتابد خب خیلی آدم‌ها دیدشان یکی می‌شود ولی نوری نمی‌تابد.

دکتر شیخی

- در حوزه اشتغال احساس نیازی در زنان وجود داشته و دغدغه‌ای وجود دارد که در پی افزایش و رشد حضور زنان در دانشگاه‌ها، اشتغال آنها نیز بیشتر شده و این افزایش باعث پیامدهای فرهنگی در جامعه شده و سبب گردیده مردم این دغدغه را داشته باشند که آیا این پیامدهای فرهنگی در راستای اهدافی که جامعه برای خود تعیین کرده (از جمله سند چشم‌انداز تعیین) قرار دارد یا خیر. به عبارت دیگر، آیا آن ایده‌الی که ما از زن و مرد ایرانی انتظار داریم وجود دارد یا خیر؟

اما تغییر هویت جنسیتی به طبع غرب در ایران نیز اتفاق می‌افتد و این دغدغه در هیأت دولت باعث شده که این کار را بر عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بگذارند و وزارتخانه نیز این کار را به پژوهشکده محول کرده است. از آنجایی که در پژوهشکده واحدی به نام «مطالعات زنان» نداریم، با سپردن این کار به پژوهشکده، در ساختار جدید بخشی به این نام اختصاص خواهیم داد. اکثر کارکنان این پژوهشکده در رشته‌های مدیریتی تحصیل کرده‌اند و چون با این حوزه آشنایی کافی نداریم،

می‌خواهیم با استادان خیره که فعالیت‌ها و مطالعاتی در این‌باره داشته‌اند، آشنا شویم و مصاحبه‌های کیفی و نیمه‌ساختار یافته با آنها داشته باشیم تا اطلاعات و آگاهی ما از این موضوع افزایش یابد.

البته بیشتر مطالعات در این زمینه در غرب انجام شده و در کشور ایران مطالعات جسته و گریخته‌ای صورت گرفته که چندان انسجامی ندارد که بتوان به آنها استناد کرد و بر مبنای آن پیش رفت. به همین دلیل قرار شد پس از انجام مصاحبه‌ها و کدگذاری و تحلیل آن، مدلی عرضه کنیم. از این‌رو، از چند نفر از اساتید برجسته که مخالف و موافق اشتغال زنان در کشور هستند دعوت کرده‌ایم تا به بحث در این‌باره بپردازیم.

- موضوع زنان مقوله بسیار مهمی است و در قرن بیستم تحول عمیق و معناداری در آن اتفاق افتاده است و اگر ما به زنان به صورت عینی و ذهنی توجه کنیم، متوجه می‌شویم که طی قرن نوزدهم وضعیت متفاوتی داشته‌اند؛ جهان غیرصنعتی و رو به توسعه بر جهان صنعتی تأثیر می‌گذارد، زیرا جهان در حال پیشرفت و صنعتی، توسعه اجتماعی، اقتصادی و تغییر فرهنگی به همراه دارد. زنان طی قرن بیستم به عنوان عوامل تغییردهنده موجب تحول بوده و در این‌باره ایفای نقش کرده‌اند به خصوص از دهه ۴۰ تا ۵۰ این تأثیرگذاری بیشتر بوده است. زنان در این دوران به لحاظ کارایی، ایفای نقش و تخصص وضعیتی متفاوت با اجداد و گذشتگان خود پیدا کردند و همه این مسائل باعث شد که آنها بتوانند حقوق بیشتری در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و انسانی دریافت کنند.

به هر تقدیر، آثار و پیامدهای توسعه صنعتی در کشورهای دیگر راه پیدا کرد؛ از جمله اینکه زنان در کشورهای غیرصنعتی مانند ایران به سواد و آموزش گرایش پیدا کردند. سوادآموزی که در ایران از ۸۰ یا ۱۰۰ سال پیش به صورت مدرن آغاز شد با یک انقلاب رفتاری، اجتماعی همراه بود.

در گذشته در کشورهای غیرصنعتی مانند ایران و هند زنان از مردان عقب‌تر بودند، اما سواد و آموزش باعث تحولاتی در آنها شد تا به استعداد‌های خود پی بردند و با سواد و تخصص شدند و در کنار این مسئله جامعه به سوی توسعه صنعتی پیش رفت و این حرکت نیاز به نیروی انسانی متخصص از قبیل معلم و غیره داشت، به این ترتیب زنان توانستند در این میان نقش خود را ایفا کنند.

این موضوع دارای نکات مثبت و منفی بسیاری است که نه تنها ایران، بلکه همه جوامع را درگیر خود کرده است. یک خانم شاغل در بیرون از خانه خواه ناخواه طی هشت ساعت کار به فرسودگی جسمی و روانی دچار می‌شود و قطعاً کنش‌ها و رفتارهای این فرد با خانمی که همه اوقات خود را در خانه و در کنار فرزندانش می‌گذراند متفاوت است و میان کنش‌ها و رفتارهای این دو فرد تفاوت‌های بسیاری وجود دارد.

امروزه جوامع کم و بیش در برابر این رویکرد تسلیم شده‌اند و از زنان استقبال می‌کنند و اعلام کرده‌اند که از آنها برای ورود به بازار کار دعوت به عمل آورده‌اند، از این رو نظم، حرکت و مکانیزم جامعه بستگی به زنان در بهره بردن از استعدادهایشان دارد و اگر این اتفاق نیفتد، جوامع با بسیاری از تضادها، تناقض‌ها مواجه می‌شوند. البته تناقض‌هایی در این میان ایجاد شده است.

از حدود ۷۰ سال پیش در ایران شروع به ساخت و تأسیس مدارس به شکل جدید و مدرن کرده‌ایم به گونه‌ای که از ارومیه تا ایران شهر محتوای درسی و فضای کلاس مدارس یکسان است و شرایط به صورت محلی و منطقه‌ای نیست. همه این مسائل باعث شده که سطح سواد زنان بالا برود. از طرفی، آن خرده تعصب‌هایی که در برخی از خانواده‌ها وجود داشت تا

حد زیادی از بین رفته است؛ مثلاً در گذشته در مقطع ششم ابتدایی، یعنی در دوازده سالگی آمار بسیاری در ترک تحصیل دختران داشتیم که نشان می‌دهد فضای فکری خاصی بر خانواده‌ها حکم فرما بوده و ارزش‌های آن جامعه با جامعه کنونی متفاوت بوده است، زیرا تغییرات فیزیکی که در این سنین برای دختران به وجود می‌آمد خانواده‌ها را وا می‌داشت که از پیشرفت آنها جلوگیری کنند، اما این نظام فرهنگی به تدریج تغییر کرد و پدر و مادرها همان سرمایه‌گذاری که برای پسر می‌کردند برای دخترها نیز انجام دادند و آنها را از خانه جدا کردند. به این ترتیب سطح سوادی در ایران به لحاظ کمی و کیفی افزایش یافت.

از یک طرف با الگو و فضای جدیدی روبه‌رو شدیم که تاکنون نداشتیم و از سوی دیگر، دنیای پر رقابتی ایجاد شد که به سمت صنعت، تولید، تحول و حرکت به سوی جامعه دینامیک و بهره‌برداری از منابع موجود می‌رفت.

این دنیای رقابتی در بخش خانواده، تولید، مصرف، بهره‌برداری، بازاریابی، فروش و صادرات پیش رفت و دنیا به این سمت حرکت کرد، ایران نیز اگر این مسئله را قبول نمی‌کرد از جامعه جهانی عقب می‌ماند. اگر ما پرستار خانم، معلم و در بسیاری از موقعیت‌ها خانم شاغلی نداشتیم، کمبود و خلأیی به وجود می‌آمد که باعث عقب‌ماندگی می‌شد. ما در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که می‌توانیم از زنان بهره‌برداری و استفاده مثبت کنیم. خواه ناخواه این موضوع بر عملکرد خانواده تأثیر می‌گذارد و در فضایی که زن شاغل وجود دارد تعداد فرزندان کاهش یافته، همچنین سن بارداری و ازدواج آنها افزایش می‌یابد و ارزش‌ها و تجارب تغییر می‌کند. مثلاً در گذشته یکی از ارزش‌های خانواده داشتن فرزند پسر بود، اما این الگو و ارزش تغییر پیدا کرد. نظام خانواده و محتوای آن عوض شده و ما باید خود

را برای تغییرات بیشتر آماده کنیم، زیرا این موج در سراسر جهان اتفاق افتاده است. با وجود وسایل ارتباطی و آموزشی جدید، دختران تحصیل کرده متفاوت با نسل‌های گذشته خود پرورش پیدا کرده‌اند، بر همین اساس دستگاه برنامه‌ریزی کشور باید خود را برای رویارویی با این جمعیت از زنان آماده کند و دائم امکانات سرگرمی، شغلی و به طور کلی همه امکانات را برای آنها فراهم کند تا بتوان از توانایی آنها به صورت مثبت استفاده کرد.

نکته دیگر اینکه امروزه دنیا بر کیفیت بیشتر از کمیت تأکید می‌کند، بنابراین ما باید زنانی شاغل و تحصیل کرده داشته باشیم، زیرا در این صورت می‌توانیم به اهداف بیشتر، درآمدهای بیشتر و سرانه‌های بیشتر دست یابیم. همه این متغیرها باید در دستور کار نظام برنامه‌ریزی کشور قرار گیرد و بخشی از این برنامه‌ها باید در برنامه‌ریزی وزارت فرهنگ و ارشاد باشد تا به این ترتیب پیشرفت‌هایی را دنبال کنیم.

در عصر حاضر ما با مجموعه‌ای وسیع از دختران تحصیل کرده در سطوح بالا رو به رو هستیم که آماده ورود به بازار کار هستند. در حال حاضر دختران از ظرفیت‌های خود استفاده می‌کنند، درحالی که در گذشته این استعدادها بالقوه وجود داشت، اما از آنها استفاده نمی‌شد. اکنون امید به زندگی و شرایط بهداشتی بالا رفته و در پی آن سن ازدواج نیز افزایش یافته است.

دختران که از ۱۵ سالگی وضعیت متفاوتی از نظر خاستگاه‌ها، خواسته‌ها و وضعیت جسمی پیدا می‌کنند تا ۲۴ سالگی که سن ازدواج است نیاز به پر کردن برنامه‌های خود دارند، بنابراین باید به آنها امکانات لازم را بدهیم. در ایران در مقایسه با کشورهای صنعتی غرب محدودیت‌های فرهنگی، اسلامی و مذهبی وجود دارد که بر عهده وزارتخانه‌های مختلف کشور است که بر

این اساس نظارتی بر این روند داشته باشند تا بتوانیم با ارزش‌ها و الگوهای داخلی، این دوران دگرگینی را طی کنیم.

- توسعه صنعتی عاملی برای حضور زنان در جامعه است و باید در برابر این روند، تغییر رویکرد فعالی داشت و دولت باید آمادگی لازم را برای برنامه‌ریزی در راستای استفاده از توانایی زنان داشته باشد. همچنین باید از حضور زنان استفاده کیفی بهتری داشته باشیم، ولی اگر چشم‌انداز ۲۰ ساله فارغ از انتقادهای وارد به آن در نظر گرفته شود، با این پیش‌فرض که اگر ما به اهداف تعیین شده در این سند چشم‌انداز دست یابیم ایران به کشوری متحول و توسعه‌یافته تبدیل می‌شود، آیا می‌توان با اشتغال زنان بدین شکل، فارغ از هر محدودیتی، موافق بود؟

زنان نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند که بخشی از آنها با فراگیری تخصص‌های لازم وارد مشاغل مختلف می‌شوند و می‌توانند در بخش‌های گوناگون کار کنند. این اتفاق نه تنها در ایران و کشورهای دیگر آسیای شرقی رخ می‌دهد، بلکه در کشورهای صنعتی کلاسیک مانند آلمان و فرانسه و حتی در کشورهای صنعتی جدید مانند کره و ژاپن نیز اتفاق می‌افتد. از نظر عقلی و منطقی نیز باید از زنان بهره‌گرفت مثلاً دختری که ۱۸ سال دارد و در سانحه‌ای مادر و پدر خود را از دست می‌دهد، چگونه باید زندگی خود را بگذراند؟ صرف‌نظر از جنسیت، باید وارد شغلی در جامعه شود، زیرا ممکن است برای این فرد امکان شغلی وجود نداشته باشد به همین دلیل باید با شناسایی مهارت‌های وی فرصت شغلی ایجاد کرد. صرف‌نظر از این موارد سازمان برنامه‌ریزی باید زمینه‌ای را فراهم کند که از زن‌ها در بخش‌های مختلف از تولید نان گرفته تا بخش‌های

دانشگاهی و آموزشی استفاده کرد. البته هر جامعه‌ای باید متناسب با شرایط و ویژگی‌های حاکم بر خود در این باره اقدام کند.

- آیا این رویکرد به اشتغال زنان متناسب با جامعه ایرانی است؟ یکی از انتقادهایی که به نظام سرمایه‌داری می‌شود این است که نظام سرمایه‌داری غرب برای دستیابی به اهداف خود کانون خانواده را هدف قرار می‌دهد، یعنی باید مصرف‌گرایی بالا می‌رفت تا تولید افزایش پیدا می‌کرد به همین دلیل باید زن وارد بازار کار می‌شد که با افزایش درآمد و مصرف بیشتر چرخ سرمایه‌داری بچرخد. بنابراین خانواده‌ها به سمت تک‌والدینی و تک‌زیستی حرکت کردند تا این سلسله سرمایه‌داری رشد کند، در همین راستا آیا کشوری مانند ایران که کشوری خانواده‌سالار بوده و علاقه‌مند به خانواده است آیا حضور افسار گسیخته، زنان فارغ از اینکه برخی از شغل‌ها تناسبی با ویژگی زنان داشته باشد، درست است یا خیر؟ این موضوع کانون خانواده را از هم نمی‌پاشد؟ آیا ما هم به سمت زندگی‌های تک‌زیستی و تک‌والدینی حرکت نمی‌کنیم؟

- این موضوع در اختیار ما نیست که این روند را متوقف کنیم و دوباره به راه بیندازیم؛ این روند به تدریج در جریان صنعت، توسعه صنعتی، نظامی، تولیدی و اقتصادی در سطح کلان بوده و باید انتظار چنین اتفاقی را داشته باشیم، زیرا همه چیز نمی‌تواند آن‌طور که ایده‌آل ماست پیش رود. نمی‌توان انتظار داشت که تولید صنعت و اقتصاد کشور در حد آرمانی بالا رود و در مقابل خانواده هیچ تغییری نکرده و مانند گذشته باقی بماند؛ حتماً خانواده نیز تحت تأثیر این روند قرار می‌گیرد همان‌طور که در حال حاضر نیز تحت تأثیر قرار گرفته است. خانواده جامعه کنونی با خانواده ۴۰۰ سال پیش بسیار متفاوت است و شاید

خانواده ۵۰ سال آینده نیز با خانواده کنونی تفاوت‌های بسیاری داشته باشد. این موضوع در دنیای صنعتی پیش‌تر شروع شده و سریع جلو می‌رود، اما در دنیای غیرصنعتی کندتر و دیرتر اتفاق افتاده است. بر همین اساس ما باید خود را برای واکنش‌ها و تغییرات در خانواده آماده کنیم و تنها کاری که می‌توان انجام دهیم این است که بر این روند نظارت داشته و استراتژی‌های مناسبی را ارائه دهیم و هدایت بهتر و بیشتری داشته باشیم و از کج‌روی‌های محتمل خانواده جلوگیری کنیم. اما این روند محتمل‌الوقوع است. اگرچه ایرانی‌ها خانواده دوست هستند، خیلی از شرقی‌ها و به طور کل طبیعت انسان‌ها این‌گونه است. البته در نظام صنعتی غرب، عشق به صنعت و دنیای ماشینی تا حدودی عشق به فرزند و خانواده را تحت تأثیر قرار داده و میزان طلاق افزایش پیدا کرده، اما این روند در ایران نیز اتفاق می‌افتد و سازمان برنامه‌ریزی باید به دنبال دنیای بعد از طلاق نیز باشد؛ باید به فکر مهار کردن آب جاری بعد از شکسته شدن سد باشیم؛ هر آسیب احتمالی باید برطرف شود و ارتباطات افزایش یابد. اکنون که ارتباطات به صورت مجازی و یا واقعی شکل می‌گیرد خانواده را بسیار تحت تأثیر قرار داده به همین دلیل نباید گفت که طلاق اتفاق نمی‌افتد، بلکه باید برای بعد از طلاق و حتی بعد از ازدواج نیز برنامه‌ریزی کنیم. متأسفانه در ایران همه تلاش‌ها تا زمان ازدواج است. تنها تلاش می‌کنیم که دو نفر را به هم برسانیم، اما مسائل بعد از ازدواج به هیچ وجه بررسی نمی‌شود. در صورتی که این موارد نیاز به مشاوره دارد، اما مشاوره در ایران بسیار محدود است. خانواده‌ها بعد از اینکه اسم دو نفر ثبت می‌شود دیگر آنها را رها می‌کنند. از طرف دیگر، رادیو و تلویزیون به تنهایی نمی‌توانند

همه این مسائل را حل کنند. باید در زمینه‌های مختلف مشاوره انجام شود، زیرا مشاوره می‌تواند از آسیب‌های خانواده جلوگیری کند.

در شهرستان‌ها باید مشورت در مراحل مختلف مانند بچه‌دار شدن، هزینه‌های زندگی، اقتصاد خانواده، تعداد فرزندان و علاقه‌مندی به یکدیگر انجام شود، زیرا در این صورت می‌توانیم از آسیب‌های خانوادگی و انحراف‌ها جلوگیری کنیم. ما نمی‌توانیم خانواده را به همان شکل ۶۰ سال پیش نگه داریم، زیرا خانواده در مسیر رودخانه‌ای در جریان است که میل به پیشرفت دارد. دنیا به اندازه دکمه‌های صفحه کلید رایانه و موبایل‌تان کوچک شده و تغییرات زیادی را ایجاد کرده است. ما نیاز به مطالعات اجتماعی بیشتری داریم و باید پژوهش‌های بیشتری درباره زنان، دختران و نسل جوان انجام دهیم. همه اینها مسائلی است که در حال جریان است و اگر ما نتوانیم آن را کنترل کنیم مشکلات بیشتری پیش می‌آید؛ از جمله اینکه خانواده‌ها از هم می‌پاشند و بعد از آن تکلیف بچه‌ها چه می‌شود؟ حدود ۶۰ سال است که این اتفاق در غرب افتاده است، ولی بچه‌ها در جایی نگهداری می‌شوند. باید این موضوع بررسی شود که زن مستمری دارد یا ندارد، یعنی تنظیم کردن کنش‌ها، هنجارها، انتظاراتها و غیره از جمله موضوع‌هایی است که باید کنکاش بیشتری درباره آنها انجام دهیم و نظارت بیشتری داشته باشیم، در غیر این صورت جامعه دچار مشکلات و چالش‌های بسیاری می‌شود. این مسئله بر شرایط روحی و روانی افراد، روابط افراد در خانواده‌ها برخوردها و کارکردهای افراد در فضای کاری تأثیر می‌گذارد، یعنی اگر شما خانواده سالمی نداشته باشید نمی‌توانید در محیط کاری به راحتی کار کنید. کارکردتان در محیط کار ضعیف می‌شود، بنابراین باید درباره هر کدام از این مسائل سرمایه‌گذاری کرد و نظارت مستمر داشت. این موضوع باید نهادینه

شود و نهادهایی تأسیس شود تا مستمر در این زمینه مطالعه کنند، زیرا خانواده از زمان پیدایش بشر به شکل‌های مختلف وجود داشته و اکنون در این محدوده زمانی ما با این خانواده‌ها روبه‌رو شده‌ایم، شاید ۳۰۰ سال بعد خانواده‌ها به شکل دیگری باشند.

بی‌تردید خانواده مقدس است و وجود من و شما و حتی حرکت جامعه از خانواده است و زنان نقش مهمی در تولید مثل و بچه‌دار شدن دارند و اگر نباشند همه چیز صفر است به هم می‌ریزد. بچه‌عامل و پلی میان زن و مرد برای حفظ و نگهداری آنهاست. بچه برای نسل‌های آینده و حرکت جامعه لازم است. از این منظر این موضوع‌ها قابل تجزیه و تحلیل و بحث هستند. شاید ۳۰ سال پیش ما هزینه‌های مخابراتی بسیار محدودی داشتیم، اما امروزه هزینه‌های موجود برای اوقات فراغت، استفاده از کالاها و خدمات مختلف و انواع غذاها باید به شکلی پرداخته شود، در غیر این صورت همین مسئله می‌تواند مشکلاتی را ایجاد کند. پس ما باید تولید و درآمد داشته باشیم. مثلاً ۵۰ درصد از این درآمد را مرد می‌تواند تأمین کند، اما زن هم توانایی دارد و اقتصاد خانواده در شرایطی که دو نفر کار کنند بیشتر و بهتر تنظیم می‌شود. همچنین زن شاغل متوجه می‌شود که کارکردن و پول درآوردن مشکل است، بنابراین پول آماده در اختیارش قرار نمی‌گیرد و این موضوع خیلی اهمیت دارد.

- اگر بپذیریم که اشتغال زنان مفید است، با توجه به شرایط جهانی و داخلی که متأثر از شرایط جهانی است بهتر نیست ما بر اساس شرایط بومی خود، برای اینکه خانواده کمترین آسیب را بپذیرد، اقدام کنیم؟ زیرا وجود یک خانواده خوب می‌تواند بر روی آرامش افراد جامعه تأثیر بگذارد، بنابراین برای اینکه خانواده کمترین آسیب را ببیند بهتر نیست زنان را برای مشاغل خاصی

در نظر بگیریم و شرایط کاری آنها را نیز خاص کنیم؟ مثلاً زنان به‌جای کار کردن از ساعت ۸ صبح تا ۴ بعد از ظهر، از ۸ صبح تا ۱۲ ظهر کار کنند یا اینکه برای مشاغلی مانند معلمی و پرستاری انتخاب شوند تا مهندسی که مجبور نباشند در معدن کار کنند. آیا می‌توانیم این نظریه را اعمال کنیم؟

- ما این موضوع را می‌پذیریم و کارهای سبک‌تری را به زنان محول می‌کنیم.

- اما غرب زنان را وارد کارخانه‌ها کرده است.

- بله، غرب در آن دوران چاره‌ای نداشت، ولی ما می‌توانیم در زمینه‌های محدودتری به زنان کار بدهیم و درآمدهای مناسبی را در اختیار آنها قرار دهیم و کارهایی را که لطمه به جسم آنها نزند و مانع مادر شدن آنها نشود و مشکلاتی برای آنها به وجود نیآورد. هم‌چنین می‌توانیم از زنان در فضای آموزشی و در شغل معلمی بیشتر استفاده کنیم. حتی زنان می‌توانند معلم کلاس اول، دوم و سوم پسرها باشند، به این ترتیب می‌توانیم درصد اشتغال زنان در آموزش را بالا ببریم. برخی مواقع زمانی که رقابت وجود دارد و زن فضای اشتغال پیدا نمی‌کند، اعلام می‌کند که حاضر است کارهای سخت و حتی کار یک مرد را انجام دهد. امروزه بسیاری از تابوها و ممنوعیت‌ها از بین رفته، مثلاً زمانی می‌گفتند شد که زن نمی‌تواند راننده ماشینی باشد، اما اکنون زنان از این شغل استقبال می‌کنند کار تمیز و مستقلى است و با سرمایه‌گذاری اندک و بدون نیاز به فراگیری تخصص خاصی این کار را انجام می‌دهند و کم و بیش شرایط جامعه تابع چرخه صنعتی اقتصاد شده است، یعنی چرخه صنعتی و اقتصادی پیش می‌رود.

هیچ وقت کره این فکر را نمی‌کرد که زنان جامعه آن قدر خود را درگیر کار کرده‌اند که این موضوع بر تعداد فرزندان خانواده‌ها تأثیر گذاشته است، زیرا بسیاری از خانواده‌ها یا بچه ندارند و یا فقط یک بچه دارند. زنان از ۲۱

یا ۲۲ سالگی باید وارد محیط کار شوند و مثل ماشین بر روی خط تولید تا زمانی که توان دارند کار کنند، نتیجه این تلاش‌ها تولیدهای صنعتی است که در خانه هر خانواده آسیایی، آفریقایی، اروپایی و آمریکای شمالی یک وسیله کره‌ای به چشم می‌خورد. بنابراین کره نیروی انسانی را می‌خواهد، اما نیروی انسانی نمی‌تواند عاریه‌ای و قرضی باشد و از خارج وارد شود، از این رو بیش از ۹۰ درصد کره مشغول به کار هستند. اگرچه آنها نیز با تضاد و تناقض‌هایی روبه‌رو شده‌اند و نیروی انسانی‌شان رفته رفته کمتر می‌شود. زنان کره‌ای همگی مشغول به کارند و به جای دو سه بچه، متوسط یک ونیم بچه برای هر خانواده کره‌ای متصور شده است. به همین دلیل نیروی کار کم شده و از کشورهایی مانند برزیل و ترکیه نیروی کار قرض می‌گیرند که این موضوع باعث به هم خوردگی فرهنگی و مشکلاتی شده است. همان اتفاقی که در ژاپن و سال‌های پیش برای اروپای غربی افتاد. مطالعات زنان می‌تواند معنا و مفهوم بیشتری داشته باشد. جدای از اینکه در کلاس‌ها به صورت محدود این موضوع مطرح شده و درباره آن بحث و بررسی شده است و ما اکنون در چنین وضعیتی قرار داریم.

- با توجه به تبعات منفی اشتغال زنان در غرب این مسئله دارای تبعات منفی و مثبت است. همان‌طور که اشاره کردید باید فکری برای فرزندان طلاق و زندگی‌های تک‌والدینی کرد. آیا اگر غرب به عقب برمی‌گشت همین راهی که ما امروز ما شاهد آن هستیم تکرار می‌کرد و یا در خصوص اشتغال زنان راه دیگری را انتخاب می‌کرد؟

- هر اتفاقی ممکن بود بیفتد، یعنی اگر به این دنیای رقابتی که امروزه ایجاد شده برمی‌گشت، امروزه دیگر بر نمی‌گردد. غرب فقط به دنبال سطح زندگی و درآمد و GMP بیشتر است.

- آیا امروز نظریه‌پردازها به نظریه‌های خود باور دارند و یا پشیمان‌اند؟
- نظریه‌هایی وجود دارد، اما پست مدرن می‌گوید که باید آنها تجدیدنظری در رفتار، گفتمان و نظریه‌های خود بکنند و می‌کنند. زمانی در برخی از کشورهای غربی رقابت وجود نداشت و کشورهایمانند انگلستان و فرانسه صنعت را ایجاد کردند و محصولاتی را در بازار جهانی تولید کردند. آن زمانی که ما نمی‌دانستیم عینک چیست، آنها قاب و شیشه عینک را تولید می‌کردند و تلاش می‌کردند که درآمد بیشتری داشته باشند. به این فکر افتادند که خوب است از زنها نیز در مزرعه استفاده کنند تا در آسیا گندم و در آفریقا محصول دیگری تولید کنند و به این ترتیب بیشتر از چیزی که نیاز به تخصص و فکر و عقل داشت از آنها استفاده کردند، ولی الان رقابتی زیادی پیدا کرده‌اند. مثلاً عینک و هر محصول دیگری، فقط در آنجا تولید نمی‌شود، بلکه در همه جای دنیا مانند چین و کره نیز تولید می‌شود. ولی معلوم نیست چقدر بتوانند دوام بیاورند، البته آنها امیدوارند که بتوانند در وضعیت خود اصلاحات و تغییراتی ایجاد کنند، مثلاً خانواده را مستحکم‌تر و با منسجم‌تر کنند و خانواده‌ها را تشویق کنند که دست‌کم دو فرزند داشته باشند تا نسلشان قطع نشود و نیروی انسانی داشته باشند و نیازی به قرض گرفتن نیرو از کشورهای دیگر نداشته باشند. همه این مسائل وجود دارد، اما دنیای صنعتی را نمی‌توان تا ۱۰۰ سال دیگر پیش‌بینی کرد، می‌توان برای آینده‌های نزدیک مانند دو یا سه دهه پیش‌بینی کرد. البته حرکتی که دنیای غربی داشته اکنون دنیای غیرغربی در پیش گرفته است. این موضوع بر خانواده و ارزش‌های آن اثر گذاشته و کشورهای غیر صنعتی در حال ارتقای دانش و سواد هستند مثلاً اکنون بیشتر از ۸۰ درصد ایرانی‌ها باسواد شده‌اند. زنان آفریقایی زمانی که با سواد

می‌شوند انتظار مهاجرت به شهر، زندگی امروزی، کار در یک محیطی تمیز و خارج از مزرعه را دارند، این موضوع در آمریکای لاتین و آسیا نیز وجود دارد. در این جریان گرفتار شده‌ایم و عقب‌نشینی بسیار سخت است، یعنی اگر بخواهیم قدم‌هایی را برای توسعه و صنعت برداریم، زندگی رقابتی و سختی را در پیش خواهیم داشت، وگرنه دولت باید حمایت کند، در این صورت تناقض‌های اقتصادی به وجود می‌آید که خیلی پرچالش و آزاردهنده خواهد بود. ما باید بستری را فراهم کنیم که مثلاً هر خانواده در ماه ۹۰۰ هزار تومان درآمد داشته باشد تا ۸۰۰ هزار تومان آن را خرج کند و ۱۰۰ هزار تومان آن را برای روز مبادا نگه دارد، در غیر این صورت با چالش و تناقض مواجه می‌شویم. اصلاحات زیادی باید درباره‌ی این موضوع اتفاق بیفتند، یعنی کوتاهی‌هایی در این راه داشتیم که باید جبران کنیم.

— در اینترنت مطلبی پخش شده بود که جالب بود: روزی تاجر ثروتمندی که در یکی از بنادر معروف ویلایی داشت و برای تفریحاتش به آنجا می‌رفت با ماهیگیری مواجه می‌شود و می‌بیند آن ماهیگیر از دریا برگشت و ماهی کمی صید کرد. از وی می‌پرسد: «چرا ماهی کم صید کرده‌ای؟ آیا ماهی در دریا کم شده؟» ماهیگیر می‌گوید: «نه، من ماهی به اندازه نیازم صید کردم و بیش از این نیاز نداشتم و زود هم برگشتم». تاجر می‌گوید: «چرا این کار را می‌کنی؟ شما که وقت داری و می‌توانی از ۸ صبح تا ۸ شب دریا باشی و به جای دو ماهی ۱۵ ماهی صید کنی، دو ماهی را مصرف کنی و بقیه را بفروشی و پول به دست آوری و سرمایه‌گذاری کنی و ویلا بخری و در ویلا بنشینی و دریا را نگاه کنی». ماهیگیر جواب می‌دهد: «من همین الان نیز این کار را انجام می‌دهم؛ ماهی مورد نیازم را مصرف می‌کنم، با بچه‌ها و دوستانم هستم، موسیقی گوش می‌کنم، آواز می‌خوانم و

موقع غروب آفتاب از دریا لذت می‌برم. به جای اینکه آن همه کار انجام دهم و زحمت بکشم تا به سن شما برسم و این امکانات را داشته باشم، اکنون این امکانات را دارم.» الان برای ما نیز این اتفاق می‌افتد؛ زنان وارد بازار کار می‌شوند، همسرشان هم کار می‌کند، یک میلیون تومان درآمد به دست می‌آورند، اما چون سرکار هستند مجبورند از بیرون غذا بگیرند، چون نمی‌توانند غذا آماده کنند؛ از طرفی چون زمان ندارند مجبورند بچه را مهدکودک بگذارند، یعنی از ۵۰۰ هزار تومان باید ۲۰۰ هزار تومانش را به مهدکودک و سرویس بدهند و بقیه پول را هم به غذا و مسائل دیگر اختصاص دهند. در صورتی که هیچ وقت آن غذا، غذای خانگی نمی‌شود و تربیت مهدکودک هم تربیت مادر نمی‌شود.

- این رقابتی است که اتفاق افتاده و چون ما زمینه‌های قبلی را دنبال کرده‌ایم به این وضعیت رسیده‌ایم. مثلاً خانمی که تحصیلات دانشگاهی را گذرانده همه انتظارش این است که کار کند. من خیلی از خانم‌ها را می‌شناسم که ۵۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند و همان را برای مهدکودک فرزندشان و انتقال آن پرداخت می‌کنند، ولی احساس غرور و خودرضایتی می‌کنند که شاغل هستند و با ۱۰ یا ۱۵ نفر هم قطار خود صحبت می‌کنند، در صورتی که اگر در خانه بمانند این موضوع اذیتشان می‌کند، یعنی تنهایی، افسردگی، به هدف مالی و اقتصادی نرسیدن و پول مقطوع داشتن بیشتر آزارشان می‌دهد. ما در چنین وضعیتی قرار گرفته‌ایم و چاره‌ای نداریم باید خودمان را با شرایط تطبیق دهیم. در گذشته خانواده سستی کمتر غذا از بیرون سفارش می‌داد، اما الان همان خانواده‌های سستی هفته‌ای سه روز غذا از بیرون می‌گیرند و در همان مطبخی که این غذاها آماده می‌شود ممکن است سه زن شاغل باشند. در دنیایی که صنعتی است و همه مسائل در آن اتفاق

می‌افتد غیر از نظارت و برنامه‌ریزی هیچ راه دیگری نداریم. حداقل کاری که می‌توان کرد این است که غذایی که تولید می‌شود با کیفیت باشد و معلمی که از بچه در مهدکودک سرپرستی می‌کند صلاحیت داشته باشد. تنها راه ما نظارت بر این نهادهاست. اگر بخواهیم همهٔ مسائل را سستی کنیم مانند این است که عقربهٔ ساعت را به عقب برگردانیم و این امکان‌پذیر نیست.

- آیا زنان با توجه به شرایط جدید مانند داشتن تحصیلات احساس مفید بودن می‌کنند، یعنی صرف وظایف خانه‌داری این احساس را در آنها ایجاد نمی‌کند و این گرایشی که به سمت اشتغال ایجاد شده برای این است که این احساس مفید بودن در آنها افزایش یابد؟

- ما باید برای زنان اشتغال ایجاد کنیم؛ برخی از زنان می‌گویند که ما می‌خواهیم به خانواده‌های خود وقت بیشتری اختصاص دهیم یا برخی که به صورت دوره‌ای کارشان را کنار می‌گذارند تا فرصتی برای بزرگ کردن فرزندان‌شان داشته باشند، اما باید فرصت کاری برای آنها باشد. در دنیای پیشرفته اگرچه کار فرماها از این موضوع استقبال نمی‌کنند، به این قضیه گردن نهاده‌اند، به همین دلیل است که حقوق پرداختی زنان ۷۰٪ مردان است و اعلام می‌کنند ممکن است کارکنان زن برای چند سال بروند، اما باید یک زنجیرهٔ تأمین اجتماعی برای دلگرمی زنان وجود داشته باشد که از ۲۰ سالگی سابقهٔ کاری داشته باشند تا ۴۵ یا ۵۰ سالگی بازنشسته شوند. متأسفانه در جامعهٔ ما خیلی از زنان این بازنشستگی را ندارند.

اگر زنی همسرش در تصادف بمیرد و یا شوهرش کسب و کاری نداشته باشد و بیمه نباشد، باید به این فکر باشد که به چه شکل گذران زندگی کند. باید بیمهٔ تأمین اجتماعی پشتوانهٔ محکمی برای زنان باشد و ما به همه امکانات بدهیم و اگر کسی نخواست می‌تواند به سمت بچه‌داری و

خانه‌داری برود. به همین دلیل نظارت بر جامعه و مهندسی جامعه کار سختی است. مهندسی کنونی با مهندسی ۵۰ سال پیش متفاوت است، زیرا در آن زمان یک دختر ده روز یک‌بار با مادرش به حمام می‌رفت و کاری نمی‌کرد و همه اوقاتش در خانه بود. اکنون یک دختر دست کم هشت ساعت در بیرون از خانه است و واکنش‌ها و رفتارهای دیگران را می‌بیند، اما دختر ۵۰ سال قبل چشم و گوش بسته بود. باید مهندسی دقیق‌تری داشته باشیم، زیرا ۵۰ سال پیش این همه مسائل وجود نداشت و هزینه‌ها پایین بود. ما باید خود را آماده کنیم تا جوابگوی این منارج باشیم.

کرمی

ما اکنون به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که اشتغال زنان چه پیامدهای فرهنگی در جامعه دارد جهت استفاده از نظرات شما لطف کنید ابتدا خود را معرفی کنید.

اینجانب محمدمتقی کرمی عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی در رشته مطالعات زنان هستم و در دانشکده علوم اجتماعی مشغول به فعالیت هستم. همچنین فارغ التحصیل رشته فلسفه و دانش آموخته حوزه نیز هستم و حدود ۲۱ سال است که از ورود من به حوزه می‌گذرد. از حدود ۱۱ سال پیش که دفتر مطالعات و تحقیقات زنان تأسیس شد، در آن مشغول فعالیت هستم. من در حوزه‌های فرهنگ - غربی‌شناسی فلسفه و مطالعات زنان به فعالیت‌های پژوهشی می‌پردازم و بیشتر مقالات و کارهای پژوهشی من در حوزه مطالعات زنان بوده و چند مقاله هم در زمینه‌های فلسفه و غرب‌شناسی دارم.

با توجه به اینکه محور بحث اشتغال زنان است، ابتدا شما تعریفی از اشتغال زنان در جامعه ارائه دهید و اینکه اشتغال زنان در جامعه دارای چه ابعادی است؟ هنگامی که ما بحث اشتغال زنان را مطرح می‌کنیم، منظور ما از اشتغال

زنان در جهان مدرن است. به علت اینکه در گذشته هم زنان، در کارهای یدی و اقتصادی مشغول بوده‌اند، یعنی این طور نیست که بگوییم اشتغال زنان پدیده‌ای مدرن است و غربی‌ها هم به این نکته اذعان دارند که این یک پدیده جدید نیست در حالی که در گذشته زنان به فعالیت‌های کشاورزی و دامپروری مشغول بودند.

در واقع اقتصاد خانواده خود را تأمین می‌کردند و در نتیجه ما نمی‌توانیم بگوییم فقط مردان در اقتصاد نقش ایفا می‌کرده‌اند؛ ولی در حال حاضر شکلی از اشتغال در دنیای مدرن اتفاق افتاده است که زنان مانند مردان ساعت‌هایی مشخص را در فضای بیرون از خانه و خانواده، مشغول به فعالیت باشند و با یک کارفرمایی بیرون از نهاد خانواده، قرارداد همکاری منعقد می‌کنند و در مقابل آن مزدی را دریافت می‌کنند. یعنی یک کار اقتصادی با روابط اقتصادی جدید و با بازیگرهای جدید است و تفاوت اشتغال زنان در گذشته و حال نیز در همین نکته اساسی است که در گذشته بازیگرانی که زنان در اشتغال خود با آنها همکاری داشته‌اند یا فقط در نهاد خانواده بوده‌اند و یا اینکه اگر در بیرون از نهاد خانواده بوده‌اند، بسیار محدود و کم بودند. در عین حال اگر هم بازیگرانی وجود دارند، این بازیگران با خانواده تعامل دارند، نه اینکه با فردیت زن یا زنی جدا از خانواده تعامل داشته باشند، به این معنا بعد از آمدن مدرنیته زنان بین کار و بیکاری خلأیی احساس می‌کردند، یعنی احساس می‌کردند که کارهای قبلی از آنها گرفته شده است و کارهای جدید را نیز نمی‌توانند انجام دهند. البته این تفکر زنان طبقه بورژوازی است. بنابراین اشتغال زنان در معنایی که بنده عرض می‌کنم مولود مدرنیته است و در بسیاری از موارد مسئله اشتغال زنان شاخص مدرنیته است، یعنی در مواقعی که بخواهند

بینند جامعه ای مدرن است یا نه، وضعیت اشتغال زنان را در آن بررسی می‌کنند. فهم این نکته که اشتغال زنان یک پدیده مدرن است نکته بسیار مهمی است. بسیاری از افراد، این نکته را مطرح می‌کنند که اسلام بیان کرده که زنان هم حق اکتساب مالی دارند. مسئله این نیست که آیا اسلام اصل درآمدزایی زنان را مورد مناقشه قرار می‌دهد و یا خیر. بلکه مسئله این است که خارج از موارد معدودی گاهی اوقات الگویی به وجود می‌آید که شما اصل اشتغال زنان را به عنوان فردی جدا از خانواده قرار می‌دهید، که این مسئله تبعات مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... دارد.

بنابراین با این دیدگاه شما، ما دو نوع اشتغال برای زنان داریم. در اشتغال نوع اول زنان در بستر خانواده و با خانواده به عنوان یک مجموعه به فعالیت اقتصادی می‌پردازند و در نوع دوم زنان به عنوان فردی جدای از خانواده به فعالیت های اقتصادی می‌پردازند.

من با این دسته بندی شما مخالفم. اینکه زنان ظرف بشویند و یا کاری انجام دهد که در اقتصاد خانواده صرفه جویی کند، ما این کارها را اشتغال نمی‌دانیم چون در ازای آن مزدی دریافت نمی‌کند. در واقع اشتغال زنان به این معناست که ما زنان را مانند مردان به عنوان عامل اقتصادی بدانیم.

به نظر شما با توجه به معنایی که برای اشتغال زنان ارائه دادید، رویکرد اسلام به این نوع اشتغال چگونه است؟

اگر شما بخواهید بدانید که اسلام این نوع اشتغال را حرام می‌داند و یا حلال، باید گفت که اسلام اشتغال زنان را حلال می‌داند. منتهی این که اسلام اجازه می‌دهد، غیر از این است که اسلام توصیه کند، یک جا شما از فقیه سوال می‌کنید که زندگی در لندن چه حکمی دارد و او در پاسخ به شما این مطلب را می‌گوید که اشکالی ندارد، اما اگر همین سؤال را از یک

معلم اخلاق بپرسید وی در جواب شما این نکته را بیان می‌کند که اگر برای شما مقدور است بهتر است در لندن زندگی نکنی، چون ممکن است ایمان شما را ضعیف کند.

اینکه می‌گوییم اسلام اشتغال زنان را اجازه می‌دهد، با توصیه و گسترش دادن فرق

می‌کند. مسئله این است که از برخی دستورات اسلام ما متوجه می‌شویم که اسلام به طور کلی وظایف اقتصادی را جزء وظایف زن نمی‌داند. به عنوان نمونه تا زمانی که زن در خانه پدرش است، نفقه او برعهده پدر است و هنگامی هم که به منزل شوهر می‌رود، تأمین مخارج زن بر عهده همسر است و زمانی نیز که زن صاحب فرزند

می‌شود تأمین هزینه‌های فرزند بر عهده پدر فرزند می‌باشد و حتی برای شیری که مادر به فرزند می‌دهد و کاری که در منزل انجام می‌دهد می‌تواند از شوهر خود درخواست دستمزد کند. البته اسلام درخواست مزد را جایز می‌داند ولی گرفتن آن را در موارد ذکر شده برای زن مکروه می‌داند.

بنابراین اسلام از بدو تولد تا هنگام مرگ برای زن دو دستور دارد: یکی اینکه بدون سرپرست نباشد و دیگری اینکه نفقه وی بر زمین نماند و اینکه مستحب است که اگر زنی از شوهر خود جدا شد، بدون همسر نماند، به علت این است که زنی بدون نفقه نماند. ما از مجموعه این دیدگاه‌های اسلام نسبت به زن به این نتیجه دست می‌یابیم که اسلام به زن دید اقتصادی ندارد و اسلام به نظر من توصیه‌ای برای فعالیت‌های اقتصاد به زنان ندارد و تا به امروز نظر من اینگونه است.

به نظر شما آیا نیاز زنان به اشتغال آیا یک نیاز کاذب و یا اساسی برای زنان است و یا اینکه توسط برخی افراد این نیاز برای زنان برنامه ریزی شده است تا این افراد به اهداف خاصی برسند؟

اگر بخواهید از پایگاه علوم اجتماعی به این سوال پاسخ دهید من در این زمینه اطلاعی ندارم. اما اگر بخواهیم بدانیم که اشتغال زنان در جوامع مدرن نیاز کاذب است و یا اینکه یک نیاز اصلی و حیاتی است، باید یک پژوهش کمی و کیفی در این زمینه انجام دهیم، یعنی باید ببینیم که چقدر زنان بعد از اشتغال مایل هستند که این اشتغال به همین صورت ادامه پیدا کند و به چه میزان حرص‌های اجتماعی و جامعه باعث می‌شود که زنان به اشتغال روی آورند؟ این کاری است که علوم اجتماعی باید انجام دهد و به این سوال پاسخ دهد، که آیا اشتغال زنان نیاز اصلی و یا کاذب است.

من معتقدم که ما باید در این بحث‌ها وارد شویم و از نظر بنده اشتغال برای زنان امروزه یک نیاز حیاتی و ضروری است به علت این که زنان به اشتغال به عنوان فرصتی برای ازدواج نگاه می‌کنند و برخی دیگر از زنان به اشتغال به عنوان پناهگاه و یا راه فراری از زندگی و ازدواج ناموفق نگاه می‌کنند و ما باید این بررسی را انجام دهیم که در صورت وجود و یا عدم این شرایط، زنان به اشتغال چه نگاهی دارند. البته در این زمینه با سخنان متناقض رو به رو هستیم. یک بار در اخبار می‌شنویم که زنان در کانادا طی تظاهراتی بیان می‌کنند که ما را به آشپزخانه‌ها برگردانید و از سویی دیگر سالانه ۷۰۰ هزار زن ایتالیایی به خاطر بارداری از شغل خود استعفا می‌دهند و این به علت قانونی است که در ایتالیا وجود دارد و کارفرما به هنگام عقد قرارداد با زنان می‌تواند عدم بارداری را جز شرایط عقد قرارداد بیاورد و پژوهشگر اجتماعی نیز برای پژوهش در این زمینه شرایط را صفر

فرض می‌کند و گمان می‌کند که می‌تواند از طریق مصاحبه با افراد و یا پر کردن فرم‌های نظرخواهی به این نتیجه برسد، که آیا اشتغال، نیاز اساسی و یا کاذب زنان است در صورتی که باید همه شرایط را نظیر داشتن خانواده ای موفق و یا ناموفق و همچنین تحصیلات دانشگاهی را در نظر گرفت. با توجه به این وضعیت باید بگوییم که جواب این سؤال را نمی‌دانم. اما ممکن است که سوال کنید که آیا اشتغال با ویژگی‌ها و خصلت‌های زنان سازگاری دارد یا نه؟ باید بگوییم که در این زمینه نیز بنده اطلاعاتی ندارم، منتهی سخن من این است که این دو سوال تفاوت بسیاری با هم دارند. گاهی اوقات شما این سوال را مطرح می‌کنید که آیا زنان به طور کلی احساس نیاز به اشتغال دارند؟ زمانی دیگر این سوال را مطرح می‌کنید، که آیا با توجه به شرایط فعلی، زنان نیاز به اشتغال را در خود احساس می‌کنند؟

یکی از نکاتی که برای من در این زمینه مهم است «آسیب‌شناسی کارهای پژوهشی» است که در این زمینه صورت گرفته است. پژوهش‌هایی که درباره اشتغال زنان صورت می‌گیرد چندان به متغیرها و شرایط فرهنگی توجه نمی‌کند اغلب پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام می‌شود، با نگاهی صورت می‌گیرد که به هر روشی می‌خواهد این مسئله را حل کند. به عنوان مثال، پژوهشی توسط یکی از سازمان‌های دولتی طی سال‌های گذشته انجام گرفته بود که در آن از زنان سوال شده بود که نیاز اصلی شما کدام یک از موارد زیر است: ۱. آزادی ۲. تحصیلات ۳. اشتغال ۴. مدیریت اجرایی. نکته‌ای که وجود دارد این است که اشتغال رتبه اول و ازدواج رتبه آخر را کسب کرده بود. البته این پژوهش بعدها به این متهم شد که تنها از جامعه آماری زنان متأهل استفاده کرده است. در واقع زنان تمام نیازهای

دیگر را برای موفقیت در زمینه ازدواج می‌خواهند و اگر شما هم اکنون به یک دبیرستان دخترانه مراجعه کنید و این سؤال را از آنها بپرسید، مسلماً آنها به شما نمی‌گویند که نیاز اصلی آنها ازدواج است، بنابراین در بحث ما، محور اصلی پژوهش مشخص شد.

با توجه به این سخنان مقام معظم رهبری که پیوسته به مسئولان توصیه می‌کنند که اگر حتی برنامه‌های توسعه اقتصادی را برنامه‌ریزی می‌کنید باید به پیامدهای فرهنگی آن توجه داشته باشید به نظر شما پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان در جامعه چیست؟ و این موضوع را در دو حالت توضیح دهید؟

زنان گاهی به عنوان یک عامل مستقل اقتصادی و با درصدی کمتر نسبت به مردان در جامعه فعالیت می‌کنند. در حالت بعدی با نگاهی به جامعه آماری دانشگاه‌ها متوجه می‌شویم که تعداد زنان بیشتر از مردان است و در حالتی که جامعه آماری زنان شاغل با مردان شاغل مساوی باشد. این موضوع چه پیامدهای فرهنگی در جامعه می‌تواند داشته باشد؟ به نظر من در آینده تعداد زنان شاغل از مردان بیشتر می‌شود، ولی در حال حاضر اینگونه نیست. یکی از بحران‌های آینده ما این نیز اینگونه است و اگر نظام سیاسی ما بخواهد براساس فضای دانشگاهها، فضای اشتغال جامعه را ساماندهی کند، فضای اشتغال کشور زنانه می‌شود و اگر هم بخواهد با این کار مخالفت کند، با فشارهای اجتماعی روبه‌رو می‌شود و من فکر می‌کنم بحث اشتغال زنان بسیار پیوسته و مرتبط با تحصیلات زنان در دانشگاه‌هاست.

مشکل اصلی جامعه ما این است که جهت‌گیری خود را با بسیاری از مسائل مشخص نکرده‌ایم. نظام حقوقی ما تمام مسائل اقتصادی را متوجه

مردان می‌کند، در حالی که زنان هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ فردی خواهان اشتغال هستند و زمانی هم که شاغل می‌شوند، هیچ الزامی در کمک و همکاری به اقتصاد خانواده ندارند. اگر چه عملاً در خانواده‌های متوسط جامعه، این همکاری وجود دارد، ولی مسئله اینجاست که امروزه بسیاری از مشکلات خانواده‌ها در این مورد است که زن و مرد خانواده‌ای، شاغل هستند ولی تأمین کلی مخارج زندگی بر عهده مرد است و زن هیچ‌گونه همکاری در این زمینه نمی‌کند. نظام حقوقی هیچ‌گونه حمایتی در این زمینه از مردان نمی‌کند و این باعث بروز مشکلات اصلی در جامعه می‌شود. این مسئله را بدین دلیل بیان کردم که، اگر چه اشتغال زنان در جامعه ما به سمت جوامع مدرن غربی پیش می‌رود ولی نظام حقوقی ما هیچ‌گونه تغییری نکرده است و این دو مسئله با یکدیگر تعارض دارند. اگر قرار است که هیچ چیز به تساوی تقسیم نشود باید در نفقه و مهریه تجدید نظری انجام شود. من هم به عنوان یک فرد ممکن است که موافق با اشتغال مساوی زنان و مردان باشم و جامعه نیز در طول زمان این روش را پسندیده است، اگر چه ممکن است مخالف و مغایر با نظر اسلام باشد. این مدلی که در جامعه ما وجود دارد از مدل غربی هم بدتر است و هنوز اثرات خود را در جامعه نشان نداده است. یکی از اتفاقات فرهنگی که هم اکنون در جامعه اتفاق می‌افتد، این است که با اشتغال زنان در جامعه، ساختار قدرت در خانواده تغییر می‌کند. البته عده‌ای این مسئله را به گونه‌ای اشتباه متوجه شده‌اند و به این دلیل با اشتغال زنان در جامعه مخالفت می‌کنند، که مبدا اشتغال زنان در جامعه موجب اقتدار آنها در خانواده شود و اقتدار مردان را از بین ببرد. در حالی که مسئله این نیست. خانواده ساختاری مبتنی بر رحمت دارد و اگر قدرت یا تکلیفی در خانواده وجود دارد، همگی بر اساس رحمت هستند و

کاری هم ندارد که عده‌ای از این ساختار تخلف می‌کنند، زیرا صرف تخلف عده‌ای اندک، ساختاری بر هم نمی‌خورد.

از دیگر پیامدهای فرهنگی این مسئله است که جامعه به سمت یکسانی نقش‌های جنسیتی می‌رود. اگر کودک در خانواده مشاهده کند که هر روز صبح پدر و مادر به سرکار می‌روند و شب‌ها به خانه برمی‌گردند این کودک چگونه می‌تواند تفاوت‌های مسئولیتی موجود در دو جنس مذکر و مؤنث را فرا بگیرد و ما باید متوجه این باشیم که ما نسلی را پرورش می‌دهیم که تمایزهای جنسیتی را نه در خانواده و نه در جامعه یاد می‌گیرد و نه تنها این تمایز در خانواده به هم می‌خورد، بلکه در جامعه هم این تمایز به هم می‌خورد و مشاهده می‌کنیم که مردان و زنان در جامعه، کارهای مشابهی انجام می‌دهند.

در نتیجه تمایزهای دینی به مرور زمان در جامعه نادیده گرفته می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که در یک اداره تمام وظایفی که از یک مرد خواسته می‌شود، دقیقاً همان کارها از زنان خواسته می‌شود، در حالی که زنان دارای نوعی محدودیت‌ها هستند، باعث

می‌شود که زنان به مرور زمان، وظایف دینی خود را به عنوان عوامل دست و پاگیر تلقی کنند و به سمت یکسانی جنسیتی تمایل پیدا کنند. از جمله پیامدهای فرهنگی دیگر، مسئله اختلاف در روابط زناشویی است. روابط زناشویی در خانواده‌هایی که زن و مرد هر دو شاغل هستند، با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو می‌شود. در این گونه خانواده‌ها مسئله این است، که هر دو نفر همیشه خسته هستند و حوصله یکدیگر را ندارند، در حالی که در روابط زناشویی مجالست و معاشرت تأثیر بسزایی دارد. در حالی که زنان شاغل حدود شش الی هفت ساعت با همکاران مرد خود تعامل دارند، ولی هنگامی

که بعد از کار به خانه برمی‌گردند، خسته‌اند و نمی‌توانند تعامل بسزایی با همسر خود داشته باشند، البته این مسئله در مورد مردان هم صدق می‌کند که این مسئله باعث شکننده شدن روابط زناشویی می‌شود.

مسئله دیگر این است که در این گونه موارد، بسیاری از کارهایی که باید درون خانواده انجام شود، به محیط بیرون از خانواده منتقل می‌شود. مسائلی نظیر تربیت فرزندان که به مهدکودک‌ها واگذار می‌شود و همچنین رسیدگی به امور دانش‌آموزان مقطع دبیرستان که همگی بر عهده نظام آموزشی گذاشته می‌شود.

یکی از محورهای پژوهشی مهم در این زمینه، میزان رضایت فرزندان مادران شاغل در دوره‌های مختلف سنی کودکان، از شغل مادرانشان است. در این مورد به هنگام کودکی فرزندان مخالفت بسیار زیادی با این مورد نشان می‌دهند، ولی به هنگام نوجوانی که از فواید مالی کار مادران بهره می‌برند، با این امر کمتر مخالفت می‌کنند و گاهی راضی نیز هستند. مدل معیشت خانواده، مدل مصرف در خانواده و... همگی تحت تأثیر اشتغال زنان در خانواده قرار می‌گیرد. مثلاً در خانواده‌هایی که زنان، شاغل‌اند، سعی می‌کنند به سمت زندگی‌های کوچک بروند و در این گونه خانواده‌ها مسائل دیگری نظیر پختن غذای نذری، پستو، دیگ مسی و وجود ندارد در حالی که اینها در زندگی ما ایرانیان نقش مهمی دارد.

اما مسئله مهم در زمینه اشتغال زنان این است که باید در این زمینه کارهای پژوهشی انجام شود. به نظر شما آیا تا به حال در مورد پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان کارهای پژوهشی انجام شده است و آیا ضرورتی برای این کار وجود دارد؟

هنوز کار جدی انجام نشده که به نظر من باید انجام شود و از طرفی مسئله فرهنگی یک مشکل اساسی دارد که شما نمی توانید آن‌ها را شاخص‌گذاری کنید و هم اکنون اکثر مسائل فرهنگی به سمت مطالعات کیفی می رود.

دیگر این که مسئله اشتغال زنان در جامعه هنوز خود را به طور کامل بروز نداده ، که بتوان پیامدهای فرهنگی آن را در جامعه بررسی کرد. هنگامی می توان آثار یک پدیده را بررسی کرد که به طور کامل بروز کرده باشد. هم اکنون در جامعه ما اشتغال زنان به صورت کاملاً مدرن تبدیل شده است به طوری که بسیاری از زنان شاغل ما، هنوز دارای حمایت کنندگان مالی هستند.

در پایان باید بیان کنم که به نظر من باید کارهای پژوهشی در این زمینه در محورهایی که بیان کردم انجام شود.

زعفرانچی

- چالشی که در کشور با آن مواجه هستیم، تغییر دائم الگوی زندگی است. یکی از این تغییر الگوها، حضور گسترده و پررنگ زنان در سطح جامعه (جامعه کاری) است. این حضور گسترده، تغییرات چشم‌گیری در کشور ایجاد کرده است. در مورد این بحث، بسیاری از مجامع داخلی و خارجی به آن پرداخته‌اند. حتی چند سایت و شبکه خارجی در مورد بحث اشتغال زنان، نرخ تجمرد و... کار کرده‌اند. مأموریتی که برای ما تعریف شد، بررسی پیامدهای فرهنگی اشتغال زنان است؛

چون رشته تحصیلی‌ام اقتصاد و برنامه‌ریزی توسعه بود، احساس کردم بحث اشتغال زنان یکی از موضوعات مبتلابه زنان است. طرح‌های مطرح شده نیز بیشتر در زمینه وضعیت اقتصاد، اشتغال، زنان و خانواده متمرکز بود. دستاورد شغلی بنده در یک جمله خلاصه می‌شود اینکه: ما در زمینه بحث اقتصاد، خانواده و اشتغال زنان، هنوز هیچ کار منسجم و متبحرانه علمی انجام ندادیم. با اینکه بحث اشتغال زنان یک بعد فرهنگی و یک بعد اقتصادی دارد،

ولی یک بحث کاملاً علمی است. در واقع براساس دستمایه‌های فرهنگی و نقایح حاصل از آن، می‌توانیم کار علمی و درست انجام دهیم. متأسفانه موضوعات زنان در جامعه ما یک موضوع همه‌گیر است، یعنی به نظر می‌رسد که صاحب‌نظران در موضوع زنان می‌توانند درباره همه موارد نظر بدهند و این فراگیری نظرها موجب می‌شود که ما از آن حقوق علمی مسائل زنان خیلی فاصله بگیریم. من چند سال پیش به پژوهشگاه پیشنهاد دادم کمیته‌هایی طراحی کنید که موضوعات زنان را به صورت تخصصی بررسی کنند. برای مثال ما یک کمیته حقوقی داشته باشیم که موضوع زنان را مثل پزشکان عمومی و متخصص، عمومیت بدهد. سپس این‌الگو را در حوزه تخصصی خودشان دنبال کنند. زیرا بی‌تردید در سال‌ها بعد با کمبود متخصص در حوزه‌های خاصی از موضوعات زنان، مانند بحث اشتغال، مواجه خواهیم بود و در حقیقت یکی از مشکلات ما نیز در بحث‌های اشتغال زنان، کمبود نیروی متخصص است و عموماً افرادی در کشور هستند که در کل قضیه زنان و مسائل مبتلابه آنان صاحب‌نظر بودند و در مورد اقتصاد، اشتغال و بحث خانواده نظراتی داده‌اند. دومین مشکل این است که معمولاً افرادی که از حوزه دانشگاهی وارد این عرصه می‌شوند، ادبیاتشان متأسفانه برگرفته از باورهای ارزشی و دینی نیست. اگر اکنون بحث مطالعات زنان را به عنوان یک رشته دانشگاهی در دانشگاه‌ها دنبال کنید می‌بینید دانشجویان معمولاً آشنخور علمی‌شان مباحث جامعه‌شناسی با رویکردهای خاصی که در نظام غرب طراحی شده است. ناخودآگاه کسی که از این سیر تدریس خارج می‌شود، محصولش دانش‌آموز و دانشجویی است که علاقه‌ها و باورهای ناشی از آن باورهای به اصطلاح غیر دینی و ملی است و محصولش این می‌شود که اصلاً نمی‌تواند خودش را با آنچه به صورت

واقعیت در جامعه ما می‌بیند تطبیق بدهد و ناخودآگاه درباره آنچه برای ما ارزش است، موضع‌گیری می‌کند. گروه‌های فمینیستی در یکی از زیرگروه‌هایی که خیلی پررنگ ظاهر می‌شوند بحث اقتصاد زنان و اشتغال زنان است. آنها در این بحث‌ها خیلی صاحب‌نظرند و موضع‌گیری بسیار مشخصی دارند. متأسفانه پاسخ گفتن به این گروه‌ها به راحتی فقط از مواضع علمی نه ارزشی و دینی امکان‌پذیر است. من نیز وارد بحث‌های ارزشی و دینی نمی‌شوم؛ ولی چون اطلاع و آگاهی علمی ما از این مباحث یک مقدار محدود است و متأسفانه صاحب‌نظران در تمامی عرصه‌ها می‌خواهند نظریه ارائه بدهند، معمولاً احساس خطر می‌شود.

- از دید شما اشتغال زنان یعنی چه؟

- اشتغال زنان، یک واقعیت دنیای امروز است و این منحصر به کشور ما نیست بلکه واقعیت جهان بین‌الملل است. دلیلمان هم افزایش بهره‌وری و اوقات فراغت افراد است. با نیم‌نگاهی به تاریخ، می‌بینیم بانوان در گذشته زمان بسیار زیادی را صرف امور خانه می‌کردند ولی امروز در مقایسه با گذشته، زمان کمتری صرف می‌شود. دومین عامل، حضور پررنگ زنان در محافل علمی است. آنان زمان مشخصی را برای ارتقای سرمایه انسانی خودشان صرف می‌کنند. بنابراین ما با یک اوقات فراغت و زمان بازتری برای فردی که دارای سرمایه انسانی غنی است و یک بانوی خانه‌دار چه متأهل، چه مجرد، روبه‌رو هستیم. این واقعیت موجود جهان است. یکی از عوارض و پیامدهای این زمان زیاد و بالارفتن سرمایه انسانی این است که فرد خودش را موظف می‌داند عرصه کار خانگی را کمی رها کند، زیرا می‌تواند آن را پوشش بدهد و وارد حوزه نظام اجتماعی شود. یکی از این حوزه‌ها بحث اشتغال است. در طبقه‌بندی‌های اقتصادی - علمی، تعریف اشتغال این است: افرادی که دارای

یک دستمزد کار بازاری هستند شاغل تعریف می‌شوند. این تعریف، کمی با کشورهایی که احیاناً فقه فرهنگی مثل ما دارند و معمولاً خانم‌ها برای گرفتن دستمزد فعالیت می‌کنند یک تعریف محدودی است. امروز خانم‌های خانه‌داری داریم که دارای ارزش افزوده در حوزه کار خانگی هستند ولی دستمزدی هم به آنها تعلق نمی‌گیرد، ما متأسفانه اینها را فعال حساب نمی‌کنیم. حتی در آمارهای رسمی هم که مرکز آمار جمع‌آوری می‌کند، به عنوان افراد غیرفعال شناخته می‌شوند. یکی از نارسایی‌هایی که ما بعدها در بحث فرهنگ با آن مواجه خواهیم شد این است که ما ناخودآگاه به خانم‌های خانه‌دار که فاقد دستمزد بازاری هستند القا می‌کنیم که شما فاقد کار فعال و مولد اقتصادی هستید. این عامل با دو عاملی که به عنوان اوقات فراغت و سرمایه انسانی (برای مثال خانمی چهارسال از زندگی‌اش و بهترین روزهای جوانی‌اش را صرف امور علمی می‌کند و دانشجو می‌شود، وقتی وارد محیط اجتماعی شد می‌خواهد از آن دستاوردها استفاده کند) بنابراین ما یک تعریف مرسوم از اشتغال زنان داریم که تعریف رایج علمی است و به کار و دستمزد به عنوان شغل ارتباط پیدا می‌کند. بحث دیگر این است که در واقع خانمی که در حیطه کار در منزل و یا در حیطه کار بازاری دارای ارزش افزوده است نیز به نوعی شاغل تلقی می‌شود. حتمی خانمی که در منزل برای فرزندش بافتنی می‌بافد نیز یک ارزش افزوده‌ای را به نتیجه می‌رساند. نخ را به یک محصول مصرفی در حوزه خانگی تبدیل می‌کند.

- براساس صحبت شما یک جمع‌بندی می‌کنم. هر خانمی که بتواند یک فعالیت دارای ارزش افزوده انجام بدهد چه منجر به دستمزد بشود چه نشود از دید شما یک خانم شاغل ایرانی محسوب می‌شود. ما اصلاً به

تعاریف مرسوم دنیا و ادبیات غرب، کار نداریم و ما به دنبال تعاریف خودمان هستیم.

- ما در نظام جهانی دو حوزه کاملاً تعریف شده داریم، یکی حوزه کار خانگی است، یکی حوزه کار بازاری. در این باره که چطور یک خانمی از حوزه کار خانگی وارد حوزه کار بازاری می‌شود. نظریه‌های مختلفی ارائه می‌شود و ما آن را نرخ مشارکت اقتصادی می‌نامیم یا از آن به عنوان افزایش نرخ اشتغال زنان یاد می‌کنیم. برای آقایان در کل تاریخ کاری در مقایسه با بانوان برای اینکه تصمیم بگیرند از حوزه کار خانگی خارج شوند و وارد حوزه کار بازاری شوند، تفاوت چشم‌گیری دیده می‌شود.

اینکه نرخ دستمزد بازاری برای آقایان می‌آید جای اوقات فراغت را می‌گیرد یعنی این دو حوزه با یک کشش‌هایی همدیگر را تعدیل می‌کند. مثلاً اگر نرخ دستمزد بازاری بالا برود یک آقا تصمیم می‌گیرد که اوقات فراغت خودش را در کار بازاری، بیشتر کند و از کار خانگی می‌کاهد. برای اینکه آن دستمزد ایشان را اشباع می‌کند که وارد کار بشود و اشتغال‌زایی کند. این دو عامل معمولاً جایگزین هم می‌شود. ادبیات علمی تأیید می‌کند که بحث اوقات فراغت، استراحت و بحث کار بازاری، برای خانم‌ها، سه عامل است. یکی بحث اوقات فراغت است، یکی نرخ دستمزد بازاری و یکی زمانی است که صرف امور منزل می‌شود. برای یک خانم خیلی بحث تربیت فرزند، سن فرزند برای ورود به کار بازاری و مشکلاتی که در خانه دارد، مهم است. بنابراین عامل سوم اینکه به نظر من خیلی مهم است در اینکه این خانم تصمیم بگیرد شاغل در حوزه کار بازاری بشود یا اینکه ارزش افزوده را در منزل جستجو کند.

- یک مورد مصداقی به ذهنم رسید که این تعریف شما را نقض نمی‌کند. مانند پختن غذا، این هم یک نوع ارزش افزوده است. شما مواد اولیه یک غذایی را به اصطلاح تولید می‌کنید که این غذا می‌تواند شکم افراد خانواده را سیر بکند و آنها را برای کارهای بهتر آماده بکند یا همین بحث تربیت فرزند، یک ارزش افزوده است. شما طفلی را که واقعاً وابسته است و بدون پدر و مادرش نمی‌تواند زندگی کند، غذا می‌دهید، تربیتش می‌کنید و تبدیلتش می‌کنید به یک انسان مفید و مؤثر برای اهداف جامعه و اهداف خانواده، با این تعریف ما تقریباً می‌توانیم بگوییم همه زنان شاغل هستند. به غیر از افرادی که مشکلاتی دارند مثلاً ازدواج نمی‌کنند یا بچه‌دار نمی‌شوند، با این تعریف دامنه اشتغال خیلی وسیع می‌شود، این اشکالی در بحث اشتغال زنان به وجود نمی‌آورد؟

- به همین دلیل وارد این بحث شدم. زیرا نگرش‌های گوناگون در بحث احقاق حقوق زنان به دنبال تئوریهایی می‌کردند که به نوعی توصیه کند زنان خانه‌دار، فاقد فعالیت اقتصادی هستند. زیرا نوعی خانم مضاعف محسوب می‌شود و اگر بحث پخت و پز و تربیت فرزند را هم به آن اضافه کنیم، نوعی بیگاری فاقد دستمزد تلقی می‌شود. من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم که وقتی زنی وارد بازار کار می‌شود معمولاً در طبقه‌های اولیه شغلی به کار گرفته می‌شود؛ زیرا به گمان کار فرما او یک رفت و آمد متناوبی به بازار کار خواهد داشت و برای کارهای خانه، فرزنددار شدن و... دوباره به کار خانگی برمی‌گردد، بنابراین چندان برای این نیرو سرمایه‌گذاری نمی‌کند.

فمنیست‌ها می‌آیند روی این نگرش‌ها خیلی مانور می‌دهند و می‌گویند این زن چه در حوزه کار خانگی (اگر دارای ارزش افزوده باشد به دلیل اینکه فاقد

دستمزد است) و چه در بازار کار (وقتی وارد می‌شود به دلیل آن دغدغه کار خانگی‌اش) همیشه به اصطلاح تحت ستم و ظلم است. راه‌حلی هم که ارائه می‌شود به طور عمومی این است که ما بیاییم او را از دغدغه‌های حوزه کار خانگی خالی کنیم. چنان نشان بدهیم که اصلاً این دغدغه‌هایی که شما به عنوان یک زن برای بحث تربیت فرزند و برای بچه‌دار شدن و... دارید اینها همه به صورت ذاتی و فطری نیست، اینها یادگیری است. بنابراین می‌توانید خود را از این عوارض خلاص کنید؛ به گونه‌ای که اگر خودت دارای فرزند دختری شدی به او یاد بدهی که دغدغه مادر شدن و همسری را نداشته باشد و این در آینده نه تنها در بازار کار موفق است، بلکه در حوزه کار خانگی هم موفق است. این نسخه‌ای است که ارائه می‌شود. اما در تئوری‌هایی واقع‌بین اقتصادی، یک سری تئوری‌هایی داریم که مثل تئوری آقای «بکر» است که من ابتدا گوشه‌ای به بحثش زدم. ایشان طرحی که برای توجیه کار بازاری و کار خانگی زنان می‌دهد این است که ما در نظام اقتصادی بر مزیت نسبی و بهره‌وری افراد خیلی متمرکزیم. اکنون در اقتصاد جهانی حتی این مزیت نسبی منجر به این می‌شود که شما تولیدات در جاهایی انجام بدهید که فکر می‌کنید بهره‌وری در آن مناطق به لحاظ منابع انسانی و منابع ابزاری بالاتر است، بنابراین تولیدات تخصصی پراکنده می‌شود. یک کشوری به اصطلاح روی یک کالای خاصی متمرکز می‌شود در آن به مزیت نسبی می‌رسد و با ارزش کمتری آن را به فروش می‌رساند. بنابراین همه کشورها خودشان را مجبور نمی‌کنند که همه محصولات را دائم تولید کنند و بر یک کالای استراتژیک متمرکز می‌شوند. آقای «بکر» از همین قضیه استفاده می‌کند و می‌گوید برای اینکه تولیدات کلی نظام خانوادگی به حداکثر برسد، در حوزه کار خانگی نیز افراد براساس بهره‌وری که در هر حوزه دارند باید متخصص

شوند. سپس می‌لغزاید چون زنان قابلیت انجام کارها را در حوزه خانگی خیلی بیشتر از مردان دارند، بنابراین در این زمینه دارای مزیت نسبی مثبت هستند و آقایان - با توجه به سوابقی که دارند - در حوزه کار بازاری قابلیت بالایی دارند. بحث آقای «بکر» تأکید بر مزیت نسبی بانوان است. او بحث را به اینجا می‌کشاند که برای بهروری بهتر یک خانم در حوزه کار خانگی، آن هم در تولید تمام کالاها و خدمات، باید هر کسی در یک حوزه‌ای تخصص داشته باشد. تخصص پیدا کردن هم منوط به این است که ساعت‌های اضافه‌ای از زمان خودش را در آن حوزه صرف کند. در نتیجه با انسجام و تمرکز یک زن در حوزه کار خانگی و انسجام و تمرکز بیشتر یک مرد در حوزه کار بازاری، تولید خانوار چه به صورت فیزیکی و چه به صورت معنوی افزایش پیدا می‌کند. نکته ظریفی که ایشان مطرح می‌کند، این است که به غیر از افزایش تولیدات خانوار، ما یک سری کالاها و خدماتی را در عرصه کار خانگی داریم که این کالاها و خدمات جنبه فیزیکی ندارد، اما در هیچ نظام بازاری قابل خرید و فروش نیست و عرضه نمی‌شود. یکی از آنها بحث‌های تربیتی است. اگر شما این خانم را از حوزه کار خانگی خارج کنید و به حوزه کار بازاری بسپارید قطعاً نمی‌تواند بحث تربیت فرزندانش را از نظام کار بازاری بخرد. بنابراین آن قضیه بدون به اصطلاح متکفل باقی می‌ماند، در آینده موجب می‌شود که شما سرمایه انسانی‌تان به خطر بیفتد. چرا؟ چون یک حوزه‌ای را فارغ از متکفل کردید که اصلاً قابلیت جایگزینی ندارد.

«بکر» یکی از نظریه‌پردازان بزرگی است که در اواخر دهه ۱۸۰۰ (م) یا اوایل دهه ۱۹۰۰ (م) برنده جایزه نوبل شد. وقتی او این نظریه را در عرصه ادبیات اقتصادی مطرح می‌کند؛ مخالفت نگرش‌های فمینیستی روبه‌رو

می‌شود. از نظر آنان «بکر» با ارائه این نظریه سبب افول نرخ مشارکت زنان در بازار کار بین‌المللی می‌شود. بنابراین نقدهای خیلی صریحی به ایشان وارد می‌شود. براساس بحث ایشان می‌توان برای مشکلات احتمالی، چارچوبی تنظیم کنیم و نظریه‌پردازی درست، منسجم و علمی در مورد بحث حضور زنان در عرصه بازار کار ارائه دهیم.

- اکنون باید اشتغال زنان را تعریف کنیم. فعالیت‌هایی که منجر به کسب درآمد می‌شود و نقش زن را در ایفای وظایف منزلش یا آن وظایف سستی که به عهده‌اش بوده است کاهش می‌دهد. پس ما به دنبال این اشتغال هستیم، اشتغالی که احتیاج به خروج زن از حوزه کار خانگی دارد. درست است. بنابراین با سه عامل روبه‌رو هستیم. اشتغال بازاری، کسب درآمد و زمان. بنابراین زمان محدودی که فرد به کار بازاری اختصاص می‌دهد دقیقاً نتیجه این است که زمان کمتری را صرف کار خانگی می‌کند.

- آیا این واژه درست است بگوییم وظایف سستی یا بهتر است واژه دیگری انتخاب کنیم؟

- نقش‌های همسری و مادری یعنی همیشه در طول تاریخ چه سستی چه مدرنش این نقش‌ها به نظرم ثابت می‌ماند.

- اگر بخواهیم در یک واژه خلاصه‌شان بکنیم چه بگوییم بهتر است؟

- نقش‌های خانگی زنان، همسری و مادری.

- بنابراین نقش‌های خانگی در بردارنده این دو مقوله است و منظور ما از اشتغال، اشتغالی است که به آن نقش‌های خانگی ضربه وارد می‌کند. دغدغه از اینجاست. وگرنه آن اشتغال‌هایی که در خانه است و فرد می‌تواند به نقش خانگی‌اش برسد و حتی کمکی هم به اقتصاد خانواده است شاید ممدوح هم باشد. علل زمینه‌ای این نوع اشتغال چیست؟ یکی را اشاره

کردید که بهره‌وری اوقات فراغت و این بهره‌وری به دلیل پیشرفت‌هایی که به دست آمده زیاد شده است و محرک خروج از منزل خواهد بود. دیگر چه عواملی از نظر شما این نوع اشتغال را افزایش می‌دهد؟

- عوامل مختلفی زنان را تشویق می‌کند که در کار بازاری وارد شوند، یکی از آنها تشویق بانوان به تحصیل علم، در سال‌های قبل بود. کاملاً مثبت است. اما آیا در این سال‌ها پیش‌بینی کردیم که از این خانم‌های متخصص چگونه و در کجا استفاده کنیم؟ دوم بحث فرهنگ‌سازی است که به نظر من امروزه یکی از دغدغه‌های اصلی که خانم‌ها را از بحث کار خانگی به حاشیه کار بازاری می‌راند این است که از نظر فرهنگی براساس تعاریف وارداتی، اصلاً مشاغل خانگی را شغل حساب نمی‌کنیم. بنابراین خانم خانه‌دار احساس می‌کند مولد نیست، منفعل و غیر فعال است. افزون بر بحث واردات، مباحث جدیدی در زندگی اجتماعی ایجاد شد از جمله، افزایش زنان سرپرست خانوار و افزایش خانم‌های مجرد و... دغدغه‌ای شد تا یک زن ملزم شود برای اینکه دستمزد داشته باشد، عامل بعدی تشویق‌های رسانه‌ای است. اگر مخاطب مباحث ارتباطی، کلامی و رسانه‌ای را پی‌گیری کنید معمولاً - به غیر از برنامه‌هایی که در ساعت‌های مشخص پخش می‌شود - زنان شاغل هستند. اصلاً مخاطب عام خانه‌دار برنامه‌های خیلی خاصی دارد. آن برنامه‌ها معمولاً چنان ترتیب داده می‌شود که گویی خانم خانه‌دار یا دارد می‌پزد یا گل چینی درست می‌کند. یعنی یک خانم خانه‌دار باید این سرفصل‌ها را تعقیب کند. پس من نوعی در سن بهره‌وری برای مثال بیست و دو سه سالگی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم، برای اینکه تصمیم بگیرم وارد کدام عرصه شوم، خود را در عرصه کارخانگی غیرمولد می‌دانم.

یکی از عوامل دیگر، مسئولیت‌پذیر نبودن مردان است. در امر ازدواج غیر از کسانی که به شکل سنتی ازدواج می‌کنند و یا به اجبار مسائل مربوط به ازدواج سنتی را می‌کشند (که چندان پسندیده نیست) می‌پرسند آیا این خانم شاغل است، شاغل نیست؟ چرا؟ زیرا یک بحث هم مسئولیت‌پذیری مرد است که نمی‌تواند برای مثال بار اقتصادی را به تنهایی به دوش بکشد. این بحث کلی اجتماعی است که اصلاً نمی‌شود فردی با یک درآمد خانواده‌ای را بگرداند. اینها واقعیت‌های جامعه است. بسیاری از خانواده‌ها برای گرداندن چرخه اقتصادی‌شان نیازمند آن حقوق خانم هستند. پس اینجا دیگر بحث انتخاب نیست، بحث اجبار است. بنابراین اشتغال زنان بحثی است که در بعضی از عرصه‌ها اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان آن را حذف و یا سرکوب کرد. باید آن را بپذیرید و بعد با توجه به نیازها آن را در مسیری هدایت کنید که کمترین آسیب به حوزه کار خانگی وارد شود.

- توسعه این نوع اشتغال چه پیامدهای فرهنگی برای جامعه دارد؟

- اصلی‌ترین پیامد فرهنگی حضور زنان در کار بازاری تعریفی است که اکنون از کار و شغل زن در جامعه ما تعریف شده است و خیلی مشابه با تعریفی است که از مرد ارائه می‌شود. یعنی شما می‌بینید که در ادبیات جاری ما از نظر مشاغل و سرفصل‌های عمده فعالیت اقتصادی، هیچ تمایزی بین شغل مردانه و شغل زنانه نیست و اگر کسی جسارت این را داشته باشد که این را بگوید معمولاً خیلی متهم می‌شود به اینکه می‌خواهد از حق زنان بگیرد.

- چه مشاغلی را برای زنان مناسب‌تر می‌دانید؟

- کسانی که به دنبال احقاق حقوق زنان در کار بازاری هستند و می‌خواهند زنان را در همه مشاغل به کار گیریم و تمامی زمینه‌ها را به رویشان باز بکنیم،

قطعاً از خاطرشان رفته است که در بحث شغل یک عنصر بسیار مهم به نام انتخاب، دخیل است، این نیز یکی از تئوری‌های خیلی جدیدی است که وارد کار بازاری زنان می‌شود. از نظر آنان این خانم‌ها به صورت منطقی شغل‌هایی را انتخاب می‌کنند که نزدیک به نقش‌های خانگی‌شان باشد و حضورشان در آن، قابل تناوب باشد، مانند مشاغل پاره‌وقت و مشاغل نیمه‌وقت. این نشان می‌دهد اگر یک خانم را آزاد بگذارید و همه عرصه‌های مختلف را به رویش باز کنید، در حیطه‌هایی تمرکز پیدا می‌کند که کمتر دغدغه خانه را داشته باشد. بنابراین بین انتخاب بانوان و آقایان تفاوت مهمی وجود دارد. مردان مشاغلی را انتخاب می‌کنند که دستمزد بالاتر و ریسک بالاتری دارد، حتی اگر از منزل دور باشد و ساعت‌های بسیاری در راه باشند، زیرا می‌خواهند هزینه‌ها را تأمین کنند. اما زنان می‌خواهند در کنار حضور اقتصادی، در حوزه کار خانگی مشکلاتی برایشان ایجاد نشود؛ زیرا کسی نمی‌تواند غیر از ایشان آن را تأمین کند. بنابراین کار کم ریسک‌تر با ساعت کاری کمتر را انتخاب می‌کنند. از این رو یکی از دغدغه‌های اصلی فرهنگی با این حضور شغلی فعلی و این تعریف کاملاً یکسان ما از حضور اقتصادی زنان و مردان این است که ساعت کاری خانم‌ها مشابه ساعت‌های کاری آقایان تعریف می‌شود. با تعریف شدن مشابه ساعت‌های کاری زن و مرد، حوزه خانگی بی‌تکفیل می‌ماند. به گمانم دفتر مطالعاتی تحقیقاتی زنان کتابی دارد که تعبیر خارجی از این بحث در آن مطرح شده است. در سال‌های آینده با کودکان کلید به دست زیادی مواجه خواهیم شد و این افراد ساعت‌های بسیاری تنها می‌مانند و تنها دغدغه پدر و مادر (هرچند به اجبار) آنان است؛ که این امر، تهدید خیلی جدی به شمار می‌رود.

با توجه به پیامدهای فرهنگی - اقتصادی حضور زنان در بازار کار، باید بسیار جدی در مورد بخش فردی حضور زنان، کار شود. زیرا ما خانواده

برایمان خیلی محترم است. خانواده یک واحد اجتماعی خیلی مهمی است که اگر دچار تهدید شود سرمایه انسانی مان به خطر می‌افتد. یکی از اعضای مهم در خانواده، مادر، همسر و دختر است. حضور این عضو خانواده به کار بازاری سبب آسیب‌هایی به ایشان می‌شود که اگر از قبل برای آن طرحی نداشته باشیم، جبران ناپذیر است. یکی اینکه با تعریف ساعت‌های کاری یکسان، انتظارها از زن هنوز انتظار سنتی است. او از خودش انتظار دارد که مادر خوب و همسر خوبی باشد. انتظاری که بقیه از آن زن دارند این است که این کارها وظیفه شماست: وقتی برمی‌گردی باید همه اینها را تأمین کنی، بپزی، بشوری، دوباره مثل آقایان سرکار بروی و... این یک کار مضاعف، خسته‌کننده و کسل‌کننده است که برای زن پیش می‌آید. افزون بر این گاه افزایش قدرت اقتصادی زن سبب می‌شود که خودش را کمی مستقل از آن نقش‌ها فرض کند. اگر این استقلال با یک زمینه تربیتی درست همراه نشود فاصله بسیاری بین نقش‌های جنسیتی ایجاد می‌شود. شاید این خانم که مستقل و دارای درآمد است، دغدغه تأمین معاش دارد، لزوماً قرار نیست که همه جا به سرپرست خانواده را مرد بداند و... بنابراین؛ افزایش نرخ طلاق، افزایش ناهنجاری‌های خانواده و... روبه‌رو هستیم. که همه اینها به دنبال حضور اقتصادی نادرست و بدون تربیت فرهنگی زنان در مشاغل بازاری است.

در زمینه اشتغال زنان چه فعالیت‌های فرهنگی باید انجام شود؟ دیگر آنکه آیا شما بین افزایش نرخ اشتغال و افزایش نرخ تجرد، رابطه‌ای می‌بینید؟
- احتیاج به کار علمی دارد، که متأسفانه در ایران در مقایسه با دیگر کشورها از این دست مباحث، کم کار شده است. کشورهای دیگر با تمامی عیب‌هایی که دارند، در حوزه کاری خود خیلی جدی هستند حتی برای

اثبات اینکه اشتغال زنان خوب است، لینک می‌دهند و روی آن کار تحقیقاتی انجام می‌دهند که بله وقتی زن شاغل است در تربیت فرزندش بیشتر موفق است، وقتی زن شاغل است در مدیریت مخارج خانواده موفق است و... ما متأسفانه برای حفظ ارزش‌های ملی و دینی خودمان هم کار تحقیقاتی منسجمی انجام نمی‌دهیم و هنوز آسیب‌ها و موانع را بررسی نکرده‌ایم. من نمی‌توانم خیلی صریح جواب بدهم که بله بین مجرد و بحث اشتغال زنان رابطه مثبتی است. ولی یکی از دلایلی که یک خانم وارد بازار کار می‌شود این است که می‌تواند که حوزه کار خانگی جدا شود. یکی از دلایل مجرد بودن، دغدغه کمتر و بحث داشتن فرزند و داشتن همسر است، که به نوعی شاید کمی محدودیت ایجاد کند. برای جواب صریح، نیاز به کار منسجم علمی در مناطق شهری و روستایی است که جواب کاملاً متفاوتی را شما خواهید دید. در جوامع شهری شاید بیشتر به این نتیجه برسیم.

- در راستای اشتغال زنان و روند مثبت آن چه فعالیت‌های فرهنگی‌ای می‌توانیم انجام بدهیم؟

- در مورد بحث اشتغال زنان با دو نگرش عمده در کشور روبه‌رو هستیم. بعضی می‌گویند این اشتغال و حضور زن در توسعه اقتصادی با هر شرایطی مفید است، که به نوعی نگرش فمینیستی تلقی می‌شود. بعضی معتقدند که باید بحث اشتغال زنان را از سر راه برداریم، حذف و یا کم‌رنگ کنیم. این نگرش انزوایی هم به نظر من کارکردی ندارد. چرا؟ چون واقعیت جامعه نشان می‌دهد که نرخ فارغ التحصیلان زنان نسبت به آقایان رو به افزایش است. باید بپذیریم که قرار است این خانم‌ها در آینده با توجه به افزایش اوقات فراغتشان و افزایش سرمایه انسانی‌شان بهره‌وری داشته باشند. یک خانم خانه‌دار چقدر از زمان خودش را به طور مفید به

کار مفدی خانگی اختصاص می‌دهد؟ آیا تمام شبانه‌روز در حال تربیت فرزند است؟ آیا همه شبانه‌روزش به بهترین روش خانه را اداره می‌کند؟ می‌بینید که آنجا هم دچار چالش هستیم. یعنی یک زن خانه‌دار امروز و مدرن با زن خانه‌دار و مادر گذشته خیلی فاصله گرفته است. ساعت‌های خیلی زیادی از این افراد به بطالت می‌گذرد؛ ساعت‌های بسیاری هیچ کاری در منزل ندارند که انجام بدهند. شاید به مسائلی بگذرد که اکثر مضر نباشد ولی قطعاً مفید هم نیست. بنابراین اول باید این واقعیت را قبول کنیم که خانم‌های ما اوقات فراغت بیشتری دارند که باید برای آنان چاره‌اندیشی کنیم. به دلیل احترام ما به حریم خانواده، باید از نظر فرهنگی بحث اشتغال زنان را به گونه‌ای هدایت کنیم که کمترین آسیب به حریم خانواده وارد شود و همچنین از زنان در توسعه اقتصادی استفاده درست شو.

این خاگ ماست و بحثی است که کمتر در مورد آن کار شده است. اکنون بحث ما حذف و یا تشویق نیست. بلکه واقعیتی است که به سمتی در حرکت است. جریانی است که در چند سال آینده به یک جایی خواهد رسید. حال این درایت تصمیم‌سازان ماست که با این جریان همراه بشوند و آینده را پیش‌بینی کنند و بهترین هدایت را برای بحث حضور اقتصادی زنان برگزینند.

مباحث علمی که باید در این زمینه به آن پرداخته شود چند بحث است. برای مثال، تعریف واضح شغل زنان و تفاوت آن با شغل مردان تعریف آشکار و واضح از ساعت‌های کاری زنان و... برای اینکه کار خانگی با توجه به این عوامل درست پیش برود قرار است که این خانم در کار بازاری چند ساعت از زمان خودش را اختصاص بدهد؟ از چه زمانی بیشتر خطرناک است؟ در چه مواقعی از سن بچه‌ها باید حضور بیشتری در خانه داشته باشد؟ ما با توجه به سن فرزندان یک خانم کارمند، چه

خدماتی می‌توانیم به او ارائه بدهیم؟ چرا؟ چون ما قائل به ارزش برای خانواده‌ایم، پس باید هزینه کنیم. هزینه ما چگونه است؟ اینکه وقتی یک خانم کارمند می‌خواهد مرخصی بگیرد یا حقوق بگیرد، نباید مشابه یک آقای باشد که می‌خواهد مرخصی بدون حقوق بگیرد. وقتی یک خانم کارمندی می‌خواهد شغل پاره‌وقت داشته باشد نباید مشابه یک آقای باشد که می‌خواهد شغل پاره‌وقت داشته باشد. اینها دغدغه‌های فرهنگی است که باید از حوزه اجرایی بخواهیم تا هزینه کند.

چند وقت پیش دوستان در مورد کم کردن ساعت کاری زنان، طرحی را به مجلس دادند. این طرح بار مالی دارد و نمی‌توانید از یک کار فرمای بخش خصوصی بخواهید تا این زمان به بعد را شما روی این نیروی کارت فکر نکن، او باید به خانه برود. این یک بار مالی دارد. ولی بنگاه دولتی چون موظف است که از قوانینی کار تبعیت کند، معمولاً این هزینه‌ها را به دوش می‌کشد؛ ولی بنگاه‌های خصوصی با این فرایند خصوصی‌سازی قطعاً این کار را نمی‌کنند. این طرح چنان به نظر آمد که نارساست. در حالی که ما به آن زنان پیشنهاد کردیم که واقعاً درست تصمیم‌گیری کنند. حداقل آن را واگذار کنیم به یک خانم که خودش تصمیم بگیرد، در ازای کم شدن حقوق در بعضی مواقع زودتر برو منزل. خیلی از خانم‌ها از این پیشنهاد به خصوص در شرایط ویژه استقبال می‌کنند. خانمی که بچه سه یا دو ساله‌اش را به مهد سپرده و در کل هشت ساعتی که در روز قرار است کار کند بیشتر از پنج ساعتش به این موضوع فکر می‌کند که این بچه را من از صبح وقتی سپردم به مهد، گریه می‌کرد؛ ممکن است با اجازه دادن به اینکه خودش تصمیم بگیرد که حقوق کمتری امروز به تو پرداخت بشود، ساعت

زودتری را منزل بروی. بنابراین؛ این اختیار و انتخاب برایش ارزش قائل شده‌ایم و به خودش سپردیم که ساعت‌های کاری‌اش را مدیریت کند.

- با توجه به ویژگی‌های مردانه و زنانه (که در یکی از نظریه‌ها مطرح شده) می‌توانیم بگوییم که زنان موفق در پست‌های مدیریتی، ویژگی‌های مردانگی بیشتری دارند؟

- در مقاله‌ای در مورد خانم «رایس» می‌خواندم که چرا ایشان در مناصب سیاسی موفق بود؟ تحقیقات نشان می‌دهد که ایشان از نقش‌های جنسی خودش فاصله گرفته و بیشتر مرد بود تا زن. ما در کشورهای غربی واقعاً با موفقیت زنان یک چنین حالتی را می‌بینیم. خانمی که در پست‌های سیاسی خیلی بالا کار می‌کند و احیاناً رشد می‌کند، الزاماً باید آن حساسیت‌ها، آن لطافت‌ها، آن ویژگی‌هایی که به صورت فطری در اوست را کنار بگذارد. شما فرض کنید خانم «رایس» اگر قرار بود آن بحث حساسیت‌ها و لطافت‌های زنانه را سرکوب نکند، چطور می‌توانست تصمیم بگیرد که در یک منطقه، افراد بی‌گناهی کشته شوند؟ چگونه می‌توانست خود را با این قضیه همراه کند. با یک چنین سیاست‌هایی بله همین گونه است. یعنی وقتی که یک خانم می‌خواهد در نظامی پیشرفت کند که قابلیت‌هایی برای پیدایش عواطف و احساسات ندارد، به نظر می‌آید باید خیلی ویژگی‌های مردانه‌اش قوی باشد. اما این موضوع در کشور ما خیلی متفاوت است. فکر نمی‌کنم سیاست ما از مباحث دینی ما جداست. من فکر نمی‌کنم سیاست ما نباید روح لطافت داشته باشد. من فکر نمی‌کنم باید همه مردان ما هم این بحث خشونت را در حوزه سیاست داشته باشند. بنابراین چون یکی از ویژگی‌های اصلی ما در حوزه سیاست، عدالت‌محوری و توازن است، یک خانم نیز با توجه به ویژگی‌های فطری و ذاتی خودش می‌تواند

این ویژگی‌ها را دخالت بدهد. اتفاقاً نکته ظریفی که معمولاً در مباحث سیاسی و پست‌های مدیریتی کمتر دیده می‌شود این است که او جامعه را باور کند، با آن همراه و هم‌درد بشود. این ویژگی‌ها کمک می‌کند حتی یک خانم نیز در پست‌های مدیریتی هم بتواند موفق عمل کند.

- اشتغال زنان چه تأثیری در تقاضای ورود به دانشگاه دارد؟ آیا این پیش‌نیاز است، آن پس‌نیاز است، متغیر مستقل، متغیر وابسته و بالعکس، رابطه‌ای بین این دو می‌بینید و این رابطه چه شکلی است جهت پیکان به چه سمتی است؟

- در سال‌های قبل بحث نظام فارغ‌التحصیلی زنان بود که به بحث اشتغال زنان دامن می‌زد، یعنی ما؛ نیروهای متخصص محدود زن روبه‌رو بودیم و سرفصل‌های شغلی فاقد نیرو داشتیم؛ و زنان در حوزه‌ای علمی، موفق ظاهر شدند سپس با افزایش حضور زنان در مناصب علمی، می‌بینیم که این واقعیت شانه به شانه بحث اشتغال زد، یعنی آنها در کنار بحث اشتغال، بحث‌های علمی را هم دنبال می‌کردند. اکنون به جایی رسیده است که معمولاً یک دختر پله اول آینه مطلوبش بعد از آن داشتن یک شغل است. بنابراین بحث افزایش نرخ تحصیلی، اشتغال زنان را پررنگ کرد و این دو هم دوش شدند، اما اکنون به نظر می‌رسد گرایش‌هاش شغلی نیز به بحث افزایش حضور زنان در مناصب علمی دامن می‌زند.

- آیا در نظام اداری کشور با پدیده‌ای به نام زن‌سالاری مواجه هستیم؟ به گمان من حتی خانم‌ها در حضور اقتضای‌شان، به این دلیل که تعریف درستی از بحث شغلی‌شان نشده است، موفق نبوده‌اند. باید این واقعیت را پذیرفت که اگرچه حضورشان در کار بازاری افزایش یافته اما این حضور بهینه نبوده است و همچنین ارتقاء مناسبی نداشتند زیرا اصلاً

جایگاهشان در این سیستم تعریف نشده بود. در واقع وارد حوزه‌ای شدند که برایشان تعریف نشده بود. در نتیجه به توفیق لازم دست نیافتند.

در مجموع اگر قرار است که ما برای بحث اشتغال زنان چاره‌اندیشی کنیم: ۱. این واقعیت را باید بپذیریم؛ ۲. هدایتش کنیم؛ ۳. برای آن برنامه داشته باشیم. اکنون، نیم‌نگاهی به حوزه کار بازاری زنان روستایی، درمی‌یابیم اگر شغل زن با توجه به ویژگی‌های خودش و با توجه به نیاز جامعه تعریف شده باشد، نه مشکلی برای خود زن به وجود می‌آورد و نه برای حریم خانواده، چرا؟ چون ما نرخ بیکاری زنانمان در روستا کمتر از شهر است. زیرا ساعت‌های کار منزل آنان در کنار ساعت‌های کار بازاری‌شان است؛ یعنی خانم کشاورز روستایی در عین اینکه بچه‌اش را نگهداری می‌کند، دارد کار می‌کند، نه خودش دغدغه این را دارد که جدا شده و نه کارت ورود و خروج می‌زند. او با اینکه از نظر اقتصادی خیلی فعال است ولی از نظر خانوادگی هم کمترین دغدغه را دارد. این امر در فضای کار ملی ما باید یک پشتوانه باشد. باید از آن درس بگیریم که این روند را در فرایند کار شهری زنانمان نیز تعقیب کنیم و یک سرفصل مناسبی برای آن طراحی کنیم. اکنون خانم‌های ما بیشتر در حوزه خدمات درمانی و آموزش و پرورش متمرکز هستند. در سال‌های آینده به دلیل ۱. کاهش نرخ جمعیت، ۲. افزایش متغیرهای بهداشت و درمان؛ بی‌تردید جمعیت کمتری از بانوان در این دو حوزه شاغل خواهند بود. پس باید بررسی کرد که این دو حوزه چه ویژگی‌هایی داشت که زنان از آن استقبال کردند؟ یکی از اصلی‌ترین

ویژگی‌های آن ساعت‌های منعطف کاری‌شان است. یعنی یک خانم معلم ساعت‌های بسیار کمتری در مقایسه با خانم کارمند، کار می‌کند. تابستان تعطیل و در کنار بچه‌هایش است. در حالی که یک خانم کارمند تابستان بچه‌هایش باید تنها بمانند و سرکار برود. از این رو برای طراحی یک نظام باید در کنار حفظ حریم خانواده برای افزایش سرمایه انسانی زنان و رشد بهینه در فرایند اقتصادی کشور، این بررسی‌ها اعمال شود.